

رَبَّنَا آتِنَا فِيهِ لَدُنْكَ حِكْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رُشْدًا وَبَرًّا
 اَحْمَدُ لِلَّهِ وَالْمَنَّةُ لَهُ نُسْخَةُ عَجِيبَةٍ وَصَحِيفَةٌ عَرَبِيَّةٌ
 مُشْتَمِلَةٌ بِرُقَاعِدٍ صَرْفِيَّةٍ حَاوِيَةٍ بِرِسَالٍ عَرَبِيَّةٍ
 كُنْهِيَّةٍ فَوَائِدُ صَرْفٍ فِي خَيْرِهِ جَوَاهِرُ شَرْفٍ مُؤَسَّوْمٌ

بازارِ اَدبِ الصَّرَفِ

الْمَجْتَمِعَةِ بِالْحَاشِيَةِ الْمَوْسُومَةِ

بازارِ اَدبِ الصَّرَفِ

مصنف **مَوْلَانَا عَبْدُ الْكَرِيمِ حَقِيقُ قَلَاتِ وَالَه**

تصحیح شدہ **مولوی عبدالعزیز صاحب قاسمی**

بفرمائش مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجران کتب، شاہی بازار، شکار پور، سندھ

جملہ حقوق محفوظ بحوالہ ناشران

مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجران کتب

ادارہ
اشاعت کتب

شاہی بازار، شکار پور، سندھ

رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَبْ لَنَا مِنْ أَمِيرِنَا شَدَاةً لَكَ هَذَا
الحمد لله والمنتهى كنه عجيبه وصحيفه غريبه شمل بر قواعد صرفه طوی بر سائل عربيه
گنجینه فوائده صرف ذخیره جواهر ثروت موسوم

بازار تصريف

(الدُّعْشَى بِالْحَاشِيَةِ الْمَوْسُومَةِ)

بازار تصريف

مُصَنَّفٌ مَوْلَانَا عَبْدُ الْكَرِيمِ غُفْرَ لَهُ ثَلَاثُ وَآلِه
تَصْحِيفُهُ شَدَّاهُ مَوْلَى عَبْدِ الْعَزِيزِ حَسَنًا قَاسِمِي
بِقَوْلَانِ مَوْلَى مُحَمَّدٍ عَظِيمٍ أُنِيزُ نَسْرًا بِجَرَانِ كُتُبِ شَاهِي بَازَارِ شَكَاوَرِ سَنَدِ
جمله حقوق محفوظ بحق ناشران

عبد الشاکر مولا محمد عظیم ایند نسر فی جبران کتب
اداره اشاکر کتب فی محمد عظیم ایند نسر فی جبران کتب
شاهی بازار شکاکر پور سند

بدانکه چون طالب العلم شروع کند در علم از علوم او را دانستن اول چهار چیز ضروری است اول تعریف علم دوم
 موضوع العلم سوم غرض العلم چهارم واضع العلم تعریف علم الصرف الصوف علم باصول یعرف بها احوال
 الکلمة الثالث من حیث اصل بناء و رد و بدل موضوع الصرف کلمات لغت عرب من حیث بناء و اشتقاق و
 اعلال و تعلیل و رد و بدل و حرف و غیره غرض الصرف نگه داشتن ذهن از خطا در صیغه یعنی میانه الذهن عن
 الخطا فی الصیغه واضع الصرف مسلم بن هروی یا حضرت علی کرم الله وجهه معنی مطلق الموضوع الموضوع ما یصح فی عن عواضه
 الذاتیة کبدن الانسان للطلب صرف در لغت بچند معانی مستعمل است و نیم و واژگون کردن رنگ که شریک فعلین بدان
 رنگ کنند و گردانیدن یک صیغه بسوی صیغه مختلفه و گردانیدن هر چیز و خالص هر چیز لغت در لغت زبان بولی را گویند و اصطلاح
 ما یعبو به کل قوم عن اغراضه و اصطلاح در لغت جمع شدن کارا گویند و اصطلاح در اصطلاح اتفاق قوم مخصوص
 علی امر مخصوص لفظ در لغت انداختن چیزی از دهان چنانچه عرب گویند اکت التمرق و لفظت نواها در اصطلاح سخن گفتن
 برابر معنی مفرد باشد یا مرکب و معنی باشد یا هممل کلمه در لغت جرح کردن را گویند در اصطلاح الکلمة لفظ وضع لمعنی مفرد
 یعنی کلمه لفظی است موضوع برای معنی مفرد و مناسبت در معنی لغوی اصطلاحی ضروری باشد پس چنانکه جرح انسان را زخم می کنند بچنین سخن
 سخت و دشنام مردم را جرح می کنند چنانکه حضرت علی کرم الله وجهه فرموده (شجر احوالات انسان لها التیام و دلائل ما طرح
 الانسان) بیت) جرحها نیزه به گرد بد دارد و لے حمی زبان را زشت است (و ابیات) آمده ماضی بمعنی در مضارع چند جای وقت
 عطفش بر مضارع بعد موصوف ابتدا جعفر آمد بمعنی اندر چار و خبر بوز نام رد حمار چنانکه مقوله است رایث جعفر اعلی
 جعفر فی جعفر یا کل جعفر و خند ریس بر دو معنی آمده لے کامیاب ز گندی که نه بدان دیگر بدان که نه شراب - ویدم
 مرد جعفر را بر خرد نه هر که میخورد و خبر بوز را جعفرش را چند معنی گفته اند لے جانما و ماده بدخوی پیرزن لے در باب صیغه در لغت
 زرد بونه انداختن را گویند و در اصطلاح هیئته حاصله من ترکیب حروف و حركات و سکونات حروف زوائد که در اسماء و افعال
 آیند و نشانی اسماء و افعال باشد این اند یعنی اگر چیزی زائد شود نه این حروف زائده آیند گویند که شاگردی از استاد پرسید که کدام حرف
 زائده آیند استاد در جواب گفت سلماتونیها شاگرد خاموش شد شاید که استاد ناراض شده است پس دوم روز گفت یا استاد حرف
 زائده کدام کدام آیند گفت الیوم تنساها شاگرد خاموش شد بعد سوم روز گفت حرف زائده کدام کدام آیند در جواب گفت
 هویت السمانا پس شاگرد معلوم کرد که حرف زائده یا زده اند که در جمله الیوم تنساها اند حروف چهاره (بیت) با و تا و کاف
 و لام و او و من و مذ و خلا و رب و حاشا و من و عدا و فی و عن و الی حتی علی و مبنی آن باشد که ماند برقرار و معرب آن باشد که گردد بار بار
 تنوین در لغت نون کردن کلمه را گویند و در اصطلاح نون ساکنه تتبع حركات الاخرة الکلمة (بیت) تنادین پنج اند
 لے بر غرض مؤثر نم، تنکن، تقابل، عوض و به تنگیه پنجم شد لے یا غار و اگر بپوش داری بر یاد دارد

حضرت استاذنا محمد عبد العزیز صاحب، نقل کننده، شاگرد حضور نجش، قلات والہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدان اسَعَدَكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدَّارَيْنِ که کلمات لغت عرب بر سه قسم است. اسم است و فعل است و حرف است، اسم چون رَجُلٌ وَفَرَسٌ و فعل چون ضَرَبَ وَدَحَّخَ و حرف چون مِنْ و اِلَى و اسم بر سه قسم است ثلاثی و رباعی و خماسی، ثلاثی سه حرفی را گویند، چون تَرَيْتُ رباعی چهار حرفی را گویند، چون جَفَضْتُ و خماسی پنج حرفی را گویند، چون سَفَرَجَلٌ و فعل بر دو قسم است، ثلاثی و رباعی، ثلاثی چون ضَرَبَ و رباعی چون دَحَّخَ بدان که میزان در کلام عرب فاو عین و لام است، و حروف بر دو قسم است، حرف اصلی و حرف زائده، حرف اصلی آن است که در مقابلۀ فاو عین و لام بود، چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ و حرف زائده آن است که در مقابلۀ این حروف نه بود، چون اَكْتَمَ بر وزن اَفْعَلَ، و حرف اصلی در ثلاثی سه است فاو عین و یک لام چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ، و حرف اصلی در رباعی چهار است فاو عین و دو لام چون دَحَّخَ بر وزن فَعَّلَ، و حرف اصلی در خماسی پنج است فاو عین و سه لام چون جَفَضْتُ بر وزن فَعْلَلٌ ثلاثی بر دو قسم است، ثلاثی مجرد و ثلاثی مجزیه، ثلاثی مجرد آن است که بر سه حرف اصلی او چیزی زیاد نبود، چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ، و ثلاثی مجزیه آن است که بر سه حرف اصلی او چیزی زیاد بود، چون اَكْتَمَ بر وزن اَفْعَلَ و رباعی نیز بر دو قسم است، رباعی مجرد و رباعی مجزیه، رباعی مجرد آن است که بر چهار حرف اصلی او چیزی زیاد نبود، چون دَحَّخَ بر وزن فَعَّلَ و رباعی مجزیه آن است که بر چهار حرف اصلی او چیزی زیاد بود، چون تَدَحَّخَ بر وزن تَفَعَّلَ، خماسی نیز بر دو قسم است، خماسی مجرد و خماسی مجزیه، خماسی مجرد آن است که بر پنج حرف اصلی او چیزی زیاد نبود، چون جَفَضْتُ بر وزن فَعْلَلٌ و خماسی مجزیه آن است که بر پنج حرف اصلی او چیزی زیاد بود، چون خَنَدَرْتُ بر وزن فَعْلَلَلٌ بدانکه جمله اقسام اسم و فعل از هفت اقسام بیرون نیست (بیت) صحیح

له اسم و لغت داغ دار شدن، و بلند شدن را گویند و در اصطلاح کلاسیست که دلالت می کند بر معنی خود بغیر ضم کردن کلمه دیگر، و در زبان هم نه باشد، چون رَجُلٌ فَرَسٌ و علامت او این است، که در اولش الف و لام باشد چون المَوْجِلُ، یا حرف ندا باشد، چون یا عِبْنَةُ اللَّهِ یا حرف جر باشد، چون بِزَيْدٍ انْتَبَسَ یا حرف یم باشد غالباً چون مَعْقُودٌ، و در آخرش تنوین باشد چون غَلَامٌ وَ دَرَجَةٌ یا کسر باشد چون غَلَامٌ وَ دَرَجَةٌ یا تاء باشد یا نام شخصی یا نام چیزی باشد چون مَعْقُودٌ وَ بَصُورٌ له فعل یا کسر، در لغت کار را گویند و در اصطلاح کلاسیست که دلالت می کند بر معنی خود، بغیر ضم کردن کلمه دیگر، و در رویکی از زبانهاست ثلاثی، که ماضی و حال و مستقبل است هم باشد، چون ضَرَبَ یَضْرِبُ و علامت او این است، که اولش حروف استغنی، که الف و تاء و یاء و نون است، می باشد، چون اَضْرَبَ وَ تَضَرَّبَ وَ یَضْرِبُ یا حرف قد یا سین یا سوف یا لام یا همما باشند، چون قَدْ اَخْلَعْتَ، وَ سَيَخْلَعُونَ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ وَ كُنْتَ یَضْرِبُ، یا در آخرش تاء یا نون ساکن باشد، چون ضَرَبْتَ، یا تاء متحرک باشد، چون ضَرَبْتَ، ضَرَبْتِ، یا آخرش می بر فتح باشد، چون ضَرَبَ وَ دَحَّخَ ۱۲- له و حرف در لغت طرف را گویند، و در اصطلاح کلاسیست که دلالت می کند بر معنی خود بغیر ضم کردن کلمه دیگر، و در زبان هم نه باشد، چون دَحَّخْتُ مِنَ الْبَصُورَةِ اِلَى الْكُوفَةِ، و علامت او این است، که غالباً باشد از علامتهاست اسم و فعل چون مِنْ و اِلَى ۱۳- اگر کسی گوید که چرا فاو عین و لام، بر سه میزان کلام اختیار کرد مصنف، و باقی را گذاشت ثلاثی، معل، معل، معل بیایور دے ؟

جواب :- این است که خارج حروف سه اند، شفت، حلق، وسط بر سه هر خارج یک حرف اختیار کرد، چرا که صرف بر سه قلمه تیار شده، لهذا مصنف فاو عین و لام اختیار کرده از باقی حروف ۱۲- صفتش عطار الله عزه، قنات والہ.

است و مثال است و مضاعف و لقیف و ناقص مہموز و اجوف، صحیح آن است کہ مقابلہ فاعلین و لام اسم یا فعل حرف علت و ہمزه و تضعیف نبود، چون ضَرَبَ وَضَرَبْتُ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلْتُ و حرف علت سہ است واو، والف، ویا، چوں جمع کنی وائے نشود، مہموز آن است کہ در مے ہمزه، مقابل فایا عین یا لام اسم یا فعل بود و آن بر سہ قسم است، مہموز الفاء و مہموز العین مہموز اللام، مہموز الفار آن است کہ در مقابلہ فاکلمہ، اسم یا فعل ہمزه بود، چوں اَمَرُوا اَمَرَ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلْتُ و مہموز البین آن است کہ در مقابلہ عین کلمہ اسم یا فعل ہمزه بود، چون سَأَلَ وَسَأَلَ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلْتُ و مہموز اللام آن است کہ در مقابلہ لام کلمہ، اسم یا فعل ہمزه بود، چون قَدَرُوا وَقَدَرُوا بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلْتُ و مضاعف آن است کہ دو حرف اصلی او از یک جنس بود، و مضاعف بر دو قسم است، مضاعف ثلاثی و مضاعف رباعی و مضاعف آن است کہ در مقابلہ عین لام اسم یا فعل دو حرف از یک جنس بود، چون مَدَّ وَ مَدَّ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلْتُ کہ در اصل مَدَّ مَدَّ وَ مَدَّ دَبَّ بود، مضاعف رباعی آن است کہ در مقابلہ فاو لام اول و عین و لام ثانی اسم و فعل دو حرف از یک جنس بود، چون زَلَزَلَ وَ زَلَزَلَا بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلَا و مثال آن است کہ در مقابلہ فار کلمہ اسم یا فعل حرف علت بود، چون دَعَا وَ دَعَا بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلْتُ و اجوبہ آن است کہ در مقابلہ عین کلمہ اسم یا فعل حرف علت بود، چون قَوْلُ وَ قَالَ بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلْتُ و ناقص آن است کہ در مقابلہ لام کلمہ اسم یا فعل حرف علت بود، چون رَحَى وَ رَحَى بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلْتُ و لقیف آن است کہ دو حرف اصلی او حرف علت باشند، و لقیف بر دو قسم است، لقیف مقرون، لقیف مفروق، لقیف مقرون آن است کہ در مقابلہ عین لام اسم یا فعل حرف علت بود، چون طَحَى وَ طَحَى بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلْتُ و لقیف مفروق آن است کہ در مقابلہ فاو لام کلمہ حرف علت بود، چون شَجَا وَ شَجَا بَرَزْنَ فَعَلَ وَفَعَلْتُ و ناقص آن است کہ از مے چیزے اشتقاق کردہ نشود، چون رَجُلٌ وَ فَرَسٌ و اسم مصدر آن است کہ از مے چیزے اشتقاق کردہ شود و در آخر معنی پاری آن دال نون، یا نا و نون باشند، چوں اَلْقَتَبُ زَيْنٌ وَ اَلْقَتَلُ كَشْتٌ پیدائیم کہ عرب از ہر مصدر دو از دہ چیزے را اشتقاق میکنند، ماضی و مضارع و اسم فاعل و اسم مفعول و جہد و نفی و امر و نھی و اسم زمان و اسم مکان و اسم آلہ و اسم تفضیل ماضی زمان گذشتہ را گویند مضارع زمان آیندہ را گویند اسم فاعل نام کنندہ کار را گویند اسم مفعول نام کردہ شدہ را گویند، جہد انکار ماضی، نفی، انکار مستقبل امر فرمودن کاے، نہی بازداشتن از کاے، اسم زمان نام وقت کردن کارے، اسم مکان، جگہ کئے کردن کاے، اسم آلہ، آنچه کارے بوی کنند، اسم تفضیل نام بہتر کار کنندہ را گویند،

باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

چون الضَرْبُ زِدْنِ ضَرْبٍ يَضْرِبُ ضَرْبًا فَهُوَ ضَارِبٌ وَضَرْبٌ يَضْرِبُ ضَرْبًا فَذَاكَ مَضْرُوبٌ لَهُ يَضْرِبُ لَهُ يَضْرِبُ
 لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ لَنْ يَضْرِبَ لَنْ يَضْرِبَ إِلَّا مِنْهُ إِخْرِبْ لِتَضْرِبَ لِیَضْرِبَ لِیَضْرِبَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَضْرِبْ
 لَا تَضْرِبْ لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ الْغَرْفُ مِنْهُ مَضْرُوبٌ وَاللَّتْمَةُ مِنْهُ مَضْرُوبٌ مَضْرَابٌ وَافْعَلْ التَّفْصِيلُ الْمَذْكُورُ

منه أَضْرَبَ والمؤنث منه ضَرَبِي وفعل التعجب منه مَا أَضْرَبَهُ وَأَضْرَبَ بِهِ وَضَرَبَ -

باب اول صرف کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضَرَبَ	زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
ضَرَبَا	زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبُوا	زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبَتْ	زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبَتَا	زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبتین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبْنَ	زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبْتُ	زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتَا	زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُمْ	زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِ	زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُمَا	زدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُنَّ	زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُ	زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی معلوم
ضَرَبْنَا	زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی معلوم

باب اول صرف کبیر فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضُوبَ	زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
ضُرِبَا	زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
ضُرِبُوا	زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
ضُرِبَتْ	زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی مجهول
ضُرِبَتَا	زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبتین فعل ماضی مجهول
ضُرِبْنَ	زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی مجهول

زده شدی تو یک مرد، در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	ضَرَبْتُ
زده شدید شما همه مردان، در زمان گذشته صیغه تثنيه مذکر مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمَا
زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمْ
زده شدی تو یک زن، در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتِ
زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته صیغه تثنيه مؤنث مخاطبتین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمَا
زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُنَّ
زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُ
زده شدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی مجهول	ضَرَبْنَا

باب اول صرف کبیر فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

میزند یا خواهند زد آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	يَضْرِبُ
میزنند یا خواهند زد آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین، فعل مضارع معلوم	يَضْرِبَانِ
میزنند یا خواهند زد آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین	يَضْرِبُونَ
میزند یا خواهند زد، آن یک زن، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه	تَضْرِبُ
میزنند یا خواهند زد آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبتین	تَضْرِبَانِ
میزنند یا خواهند زد، آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات	يَضْرِبْنَ
میزنی یا خواهی زد، تو یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب	تَضْرِبُ
میزنید، یا خواهید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مذکر مخاطبین	تَضْرِبَانِ
میزنید، یا خواهید زد، شما همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین	تَضْرِبُونَ
میزنی یا خواهی زد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه	تَضْرِبِينَ
میزنید یا خواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مؤنث مخاطبتین	تَضْرِبَانِ
میزنید یا خواهید زد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات	تَضْرِبْنَ
میزم یا خواهیم زد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل مضارع معلوم	أَضْرِبُ
میزنیم یا خواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	نَضْرِبُ

باب اول صرف کبیر فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

یُضَرَّبُ	زده میشود، یا زده خواهد شد آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد
یُضْرَبَانِ	زده میشوند یا زده خواهند شد آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل مضارع مجهول
یُضْرَبُونَ	زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین
تُضْرَبُ	زده میشود یا زده خواهد شد آن یک زن، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه
تُضْرَبَانِ	زده میشوند یا زده خواهند شد آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائبتین
تُضْرَبْنَ	زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات
تُضْرَبُ	زده میشود یا زده خواهد شد تو یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب
تُضْرَبَانِ	زده میشود یا زده خواهد شد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین
تُضْرَبُونَ	زده میشود یا زده خواهد شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین
تُضْرَبِینَ	زده میشود یا زده خواهد شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث مخاطبه
تُضْرَبَانِ	زده میشود یا زده خواهد شد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین
تُضْرَبْنَ	زده میشود یا زده خواهد شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات
أُضْرَبُ	زده می شوم یا زده خواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک
نُضْرَبُ	زده میشودیم یا زده خواهیم شد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع غیر مشترک

باب اول صرف کبیر اسم فاعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

ضَارِبٌ	یک مرد زننده، صیغه واحد مذکر اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ
ضَارِبَانِ	دو مردان زنندگان، صیغه تثنیه مذکر اسم فاعل، ثلاثی مجرد
ضَارِبُونَ	همه مردان زنندگان، صیغه جمع مذکر سالم، اسم فاعل ثلاثی مجرد
ضَرْبَةٌ	ضَرْبٌ - ضَرْبٌ - ضَرْبَاءٌ - ضَرْبَانٌ - ضَرْابٌ - ضَرْوَبٌ - آخِرَابٌ
	همه مردان زنندگان صیغه جمع مذکر کسر اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ
ضَارِبَةٌ	یک زن زننده، صیغه واحد مؤنث، اسم فاعل، ثلاثی مجرد
ضَارِبَتَانِ	دو زنان زنندگان، صیغه تثنیه مؤنث اسم فاعل ثلاثی مجرد

همه زنان زندگان، صیغه جمع مؤنث سالم، اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	ضَارِبَاتٌ
همه زنان زندگان، صیغه جمع مؤنث کسر اسم فاعل ثلاثی مجرد	ضَوَارِبٌ
یک مرد اندک زنده، صیغه واحد مذکر مصغرا اسم فاعل ثلاثی مجرد	ضَوَّيْرِبٌ
یک زن اندک زنده، صیغه واحد مؤنثه مصغرا اسم فاعل ثلاثی مجرد	ضَوَّيْرِبَةٌ

باب اول صرف کبیر اسم مفعول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک مرد زده شده، صیغه واحد مذکر اسم مفعول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَضْرُوبٌ
دو مردان زده شدگان، صیغه تثنیه مذکر اسم مفعول	مَضْرُوبَانِ
همه مردان زده شدگان، صیغه جمع مذکر سالم اسم مفعول	مَضْرُوبُونَ
یک زن زده شده، صیغه واحد مؤنثه اسم مفعول	مَضْرُوبَةٌ
دو زنان زده شدگان، صیغه تثنیه مؤنث اسم مفعول	مَضْرُوبَتَانِ
همه زنان زده شدگان، صیغه جمع مؤنث سالم اسم مفعول	مَضْرُوبَاتٌ
همه مردان یا همه زنان زده شدگان، صیغه جمع کسر مشترک اسم مفعول	مَضَارِيبٌ
یک مرد اندک زده شده، صیغه واحد مذکر مصغرا اسم مفعول	مَضْيُورِبٌ
یک زن اندک زده شده، صیغه واحد مؤنثه مصغرا اسم مفعول	مَضْيُورِبَةٌ

اسم مبالغه ثلاثی مجرد صحیح

غَفَّادٌ	واحد مذکر اسم مبالغه معنی بسیار بخشنده	فَعَّالٌ
غَفُورٌ	فَعُولٌ	فَعُولٌ
عَلَّامَةٌ	فَعُولٌ	فَعَّالَةٌ
رَحْمَانٌ	فَعِيلٌ	فَعْلَانٌ
	رَحِيمٌ	

بدانکه اکثر در صیغه مبالغه مذکر مؤنث یکساں آید چنانچه عَلَّامَةٌ برای مذکر و مؤنث یکساں آید

صفت مشبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

چون الشَّرَفُ بزرگ شدن

یک مرد با عزت، صیغہ واحد مذکر صفت مشبہ ثلاثی مجرد، صیغ از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

شَرِيفَانِ

دو مردان با عزت، صیغه تثنیه مذکر، صفت مشبہ الی

شَرِيفُونَ

ہمہ مردان با عزت، صبیغہ جمع مذکر سالم صفت مشبہ

شُرْفَاء

شُرْفَانٌ - شِرْفَانٌ - شِرَافٌ - شُرُفٌ - أَشْرَافٌ - أَشْرَفَاءُ - أَشْرَفَةٌ

ہمہ مرداں با عزت، صیغہ جمع مکسر صفت مشبہ ثلاثی مجرد، صیغہ از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

شَرِيفَةٌ

یک زن با عزت، صیغه واحد مؤنثه صفت مشبهه الـ

شَرِيفَتَان

دوزنان با عزت، صیغه تشبیه مونث، صفت مشبیه الی

شَمَّ نَفَاتٍ

ہمہ زنان با عزت، صیغہ جمع مؤنث سالم صفت مشبہہ

شماره

سہ زنانہ باغات، صفحہ جمع مونسٹ کہہ صفحت مشتمل ہے

پیش رو

بہت دھانچا با حرکت آیتہ بی حرکت سرست بہ

سریف

یہ مرد ملک با اندک عزت و بیعت واحد در صغر صفت نسبت

باب اول صرف کبیر فعل مستقبل معلوم متوکد بلا تا کی دونون ثقیلہ ثلاثی مجرد صحیح از باب
فَعَلَ يَفْعِلُ

لَبِضْرَيْنَ

ضرر ضرور خواهد زد آن یک مرد در زمان آئنده صبیغه واحدند که غائب فعل مستقبل معلوم متوکل ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یغیب

لَيْفُ يَادَ

ضرر و ضرر خواهند زد آن دو مردان در زمان آینده، هیچ تشبیه مذکور غایبین فعل مستقبل معلوم

١٠٠

ضرور ضرور خواهند زد آن همه مردان در زمان آنده هیچگاه جمع نکرناستین فعل مستقبل معلوم

بِصِرِّينَ

ضم و ر ض و ر خ ا و ز د آ و ا ب ک ز ا و ا و در زمان آئنده مصنف واحد مہ نشہ غائے فعل مستقما معلوم

التضيق

ضرورت و در خواهد زد ان یک زن در زمان آینده، هیچگاه و احدی نموده عاقله عقل مستقبل معلوم

تَضَرِّي يَانِ

ضرر ضرر خواهند زد آن دو زن آن آینه صیغه تنیذ مؤنث عا بنشین فعل مستقبل معلوم

يَيْضُرُ بَنَانٍ

ضرر ضرر خواهند زد آن همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مونث غائبات فعل مستقبل معلوم

التَّضَرُّبِ

ضرر ضرر خواهی زد تو یک مرد، در زمان آینده، صبیغه واحد مذکر مخاطب فعل مستقبل معلوم،

تَقُولُ

عز و ضرور خواهد شد و شما دو مردان، در زمان آینده، صیغه تشبیه مذکور مخاطبین، فعل مستقبل معلوم

مستطير

منه و در غایت زوشتا به مردان و زنان آئینه صفت جمع ذکر غیاطیبر. فاما مستقلا معلوم

تَقْرِيبُ

هر روز هر دو خوابیدند و سما بهم میزدان و در زمان اینده صبیحه یح مذکر محاسبین فصل استقبال علوم

ضرر ضرور خواهد شد همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل مستقبل معلوم ثلاثی مجرد	لَتَضُرُّنَّ
ضرر ضرور خواهیم زد من یک مرد یا یک زن در زمان آینده صیغه واحد متکلم مشترک فعل مستقبل معلوم	لَا ضَرَّ بِيَّ
ضرر ضرور خواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان آینده صیغه تشبیه جمع متکلم مع الغير مشترک	لَتَضُرُّ بَيْنَ

باب اول صرف کبیر فعل مستقبل مجهول مؤکد بلام و نون تاکید ثقلیه ثلاثی مجرد صحیح

از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضرر ضرور زده خواهد شد آن یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب فعل مستقبل مجهول ثلاثی مجرد	لَيُضَرُّ بِيَّ
ضرر ضرور زده خواهند شد آن دو مردان در زمان آینده صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل مستقبل مجهول	لَيُضَرُّ بَانِ
ضرر ضرور زده خواهند شد آن همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غائبین فعل مستقبل مجهول	لَيُضَرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهد شد آن یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بِيَّ
ضرر ضرور زده خواهند شد آن دو زنان در زمان آینده صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَانِ
ضرر ضرور زده خواهند شد آن همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غایبات فعل مستقبل مجهول	لَيُضَرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهیم زد تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مخاطب فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بِيَّ
ضرر ضرور زده خواهید شد شما دو مردان در زمان آینده صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَانِ
ضرر ضرور زده خواهید شد شما همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهی شد تو یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بِيَّ
ضرر ضرور زده خواهید شد شما دو زنان در زمان آینده صیغه تشبیه مؤنث مخاطبین فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَانِ
ضرر ضرور زده خواهید شد شما همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَيْنَ
ضرر ضرور زده خواهیم شد من یک مرد یا یک زن در زمان آینده صیغه واحد متکلم مشترک فعل مستقبل مجهول	لَا ضَرَّ بِيَّ
ضرر ضرور زده خواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان صیغه جمع متکلم مع الغير مشترک فعل مستقبل مجهول	لَتَضُرُّ بَيْنَ

باب اول صرف کبیر فعل مجزء معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

نه زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل مجزء معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَمْ يَضُرِّ بِيَّ
نه زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل مجزء معلوم	لَمْ يَضُرِّ بَا
نه زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل مجزء معلوم	لَمْ يَضُرِّ بُوَا
نه زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل مجزء معلوم	لَمْ تَضُرِّ بِيَّ

نه زدند آن دو زن در زمان گذشته صیغه تنیسه مؤنث غائبین فعل جده معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل جده معلوم	لَمْ يَضْرِبْنَ
نه زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل جده معلوم	لَمْ تَضْرِبْ
نه زدید شما دو مرد در زمان گذشته صیغه تنیسه مذکر مخاطبین فعل جده معلوم	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل جده معلوم	لَمْ يَضْرِبُوا
نه زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل جده معلوم	لَمْ تَضْرِبِي
نه زدید شما دو زن در زمان گذشته صیغه تنیسه مؤنث مخاطبتین فعل جده معلوم	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل جده معلوم	لَمْ يَضْرِبْنَ
نه زد من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل جده معلوم	لَمْ أَضْرِبْ
نه زدیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل جده معلوم	لَمْ نَضْرِبْ

باب اول صرف کبیر فعل جده مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

نه زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل جده مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ	لَمْ يَضْرَبْ
نه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنیسه مذکر غائبین فعل جده مجهول	لَمْ يَضْرَبَا
نه زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل جده مجهول	لَمْ يَضْرَبُوا
نه زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل جده مجهول	لَمْ تَضْرَبْ
نه زده شدند آن دو زن در زمان گذشته صیغه تنیسه مؤنث غائبین فعل جده مجهول	لَمْ تَضْرَبَا
نه زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل جده مجهول	لَمْ يَضْرِبْنَ
نه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل جده مجهول	لَمْ تَضْرِبْ
نه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنیسه مذکر مخاطبین فعل جده مجهول	لَمْ تَضْرَبَا
نه زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل جده مجهول	لَمْ يَضْرِبُوا
نه زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل جده مجهول	لَمْ تَضْرِبِي
نه زده شدید شما دو زن در زمان گذشته صیغه تنیسه مؤنث مخاطبتین فعل جده مجهول	لَمْ تَضْرَبَا
نه زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل جده مجهول	لَمْ يَضْرِبْنَ
نه زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل جده مجهول	لَمْ أَضْرِبْ

لَمْ يَضْرِبْ زده شدیم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مع الغیر مشترک فعل مجهول

باب اول صرف کبیر فعل نفی معلوم ثلاثی مجردی صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَا يَضْرِبُ نیزند یا نخواهد زد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی معلوم ثلاثی مجرد
لَا يَضْرِبَانِ نیزند یا خواهند زد آن دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی معلوم
لَا يَضْرِبُونَ نیزند یا خواهند زد آن همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُ نیزند یا نخواهد زد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث غایبه فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ نیزند یا خواهند زد آن دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبْنَ نیزند یا خواهند زد آن همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نفی معلوم
لَا يَضْرِبُ نیزنی یا نخواهی زد تو یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ نیزنید یا نخواهید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُونَ نیزنید یا نخواهید زد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبِينَ نیزنی یا نخواهی زد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ نیزنید یا نخواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبْنَ نیزنید یا نخواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم
لَا أَضْرِبُ نیزم یا نخواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُ نیزنیم یا نخواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه زنان یا همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نفی معلوم

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول ثلاثی مجردی صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَا يَضْرِبُ زده نمیشود یا زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی مجهول ثلاثی مجرد
لَا يَضْرِبَانِ زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَا يَضْرِبُونَ زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَا تَضْرِبُ زده نمیشود یا زده نخواهد شد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث غایبه فعل نفی مجهول
لَا تَضْرِبَانِ زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل نفی مجهول
لَا تَضْرِبْنَ زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نفی مجهول

زده نمی شوی یا زده نخواهی شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبُ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما دو مرد در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبُونَ
زده نمی شوی یا زده نخواهی شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبِينَ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی مجهول	لَا تُضْرَبْنَ
زده نمیشوم یا زده نخواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی مجهول	لَا أُضْرَبُ
زده نمیشویم یا زده نخواهیم شد ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لَا نُضْرَبُ

باب اول صرف کبیر فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَفِعْلُ

هرگز نخواهد زد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه تاکید ثلاثی مجرد	لَنْ يَضْرِبَ
هرگز نخواهند زد آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبَا
هرگز نخواهند زد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبُوا
هرگز نخواهد زد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز نخواهند زد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائبتین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهند زد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبْنَ
هرگز نخواهی زد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبَ
هرگز نخواهید زد شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبَا
هرگز نخواهید زد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبُوا
هرگز نخواهی زد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبِي
هرگز نخواهید زد شما دو زن در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبَا
هرگز نخواهید زد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم	لَنْ تُضْرِبْنَ
هرگز نخواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی معلوم	لَنْ أُضْرِبَ
هرگز نخواهیم زد ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر	لَنْ نُضْرِبَ

مشترک فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَفِعْلُ

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه تاکیدیه ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

لَنْ یَضْرِبَ	هرگز زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه
لَنْ یَضْرِبَا	هرگز زده نخواهند شد آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَنْ یَضْرِبُوا	هرگز زده نخواهند شد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَنْ تُضْرَبَ	هرگز زده نخواهد شد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی مجهول
لَنْ تُضْرِبَا	هرگز زده نخواهند شد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل نفی مجهول
لَنْ تُضْرِبْنَ	هرگز زده نخواهند شد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نفی مجهول
لَنْ تُضْرَبَ	هرگز زده نخواهی شد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی مجهول
لَنْ تُضْرَبَا	هرگز زده نخواهید شد شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطب فعل نفی مجهول
لَنْ تُضْرَبُوا	هرگز زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطب فعل نفی مجهول
لَنْ تُضْرَبِ	هرگز زده نخواهی شد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی مجهول
لَنْ تُضْرِبَا	هرگز زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مخاطبتین فعل ماضی نفی مجهول
لَنْ تُضْرِبْنَ	هرگز زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی نفی مجهول
لَنْ أُضْرَبَ	هرگز زده نخواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مشترک فعل نفی مجهول
لَنْ تُضْرَبَ	هرگز زده نخواهیم شد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

باب اول صرف کبیر فعل امر حاضر معلوم بلام ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

اَضْرِبْ	بزنی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مخاطب فعل امر حاضر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ
اَضْرِبَا	بزنیید شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم
اَضْرِبُوا	بزنیید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم
اَضْرِبِ	بزنی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مخاطبه فعل امر حاضر معلوم
اَضْرِبَا	بزنیید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل امر حاضر معلوم
اَضْرِبْنَ	بزنیید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر معلوم

امر حاضر معلوم بے لام مؤکد بنون تاکید ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضرور ضرور بزنی تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر معلوم	إِضْرِبَنَّ
ضرور ضرور بزنیید شما دو مرد را در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	إِضْرِبَانِ
ضرور ضرور بزنیید شما همه مرد را در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	إِضْرِبُوا
ضرور ضرور بزنی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم	إِضْرِبِي
ضرور ضرور بزنیید شما دو زن را در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	إِضْرِبَانِ
ضرور ضرور بزنیید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر معلوم	إِضْرِبْنَ

امر حاضر معلوم بے لام مؤکد بنون تاکید خفیفه ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضرور بزنی تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر معلوم	إِضْرِبَنَّ
ضرور بزنیید شما همه مرد را در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	إِضْرِبُوا
ضرور بزنی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم	إِضْرِبِي

امر حاضر مجهول باللام ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول	لِتُضْرَبَنَّ
باید که زده شوید شما دو مرد را در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول	لِتُضْرَبَا
باید که زده شوید شما همه مرد را در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول	لِتُضْرَبُوا
باید که زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول	لِتُضْرَبِي
باید که زده شوید شما دو زن را در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبین فعل امر حاضر مجهول	لِتُضْرَبَا
باید که زده شوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر مجهول	لِتُضْرَبْنَ

امر حاضر مجهول باللام مؤکد بنون تاکید ثلثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول	لِتُضْرَبَنَّ
باید که ضرور ضرور زده شوید شما دو مرد را در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول	لِتُضْرَبَانِ
باید که ضرور ضرور زده شوید شما همه مرد را در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول	لِتُضْرَبُوا

باید که ضرور زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول
 باید که ضرور زده شوی شما دو زن در زمان استقبال صیغه ثنیه مؤنث مخاطبتین فعل امر حاضر مجهول
 باید که ضرور زده شوی شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر مجهول

امر حاضر مجهول بالام مؤکد بنون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول
 باید که ضرور زده شوی شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل امر حاضر مجهول
 باید که ضرور زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

امر غائب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب معلوم ثلاثی مجرد
 باید که بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه ثنیه مذکر غائب فعل امر غائب معلوم
 باید که بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب معلوم
 باید که بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم
 باید که بزنند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه ثنیه مؤنثه غائبتین فعل امر غائب معلوم
 باید که بزنند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب معلوم
 باید که بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم
 باید که بزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه را یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب معلوم

امر غائب معلوم مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور زده بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور زده بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه ثنیه مذکر غائب فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور زده بزنند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائب فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور زده بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور زده بزنند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه ثنیه مؤنثه غائبتین فعل امر غائب معلوم

باید که ضرور ضرور بزنند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور ضرور بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور ضرور بزنیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مشترک مع الغیر فعل امر

امر غائب معلوم مؤکد بنون تاکید خفیه ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور بزنند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور بزنند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور بزنند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم
 باید که ضرور بزنیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر

امر غائب مجهول باللام ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب مجهول باللام ثلاثی مجرید
 باید که زده شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبین فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول
 باید که زده شویم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب

امر غائب مجهول باللام مؤکد یانون تاکید ثقیله ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور ضرور زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب مجهول باللام
 باید که ضرور ضرور زده شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور ضرور زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول

باید که ضرور ضرور زده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل امر غائب مجهول بالام مؤکد
 باید که ضرور ضرور زده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غایبتین فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور ضرور زده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور ضرور زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور ضرور زده شویم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک

امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید خفیفه
 باید که ضرور زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غایبین فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور زده شوند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول
 باید که ضرور زده شویم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر

نهی حاضر معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
 مزنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم
 مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم
 مزن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم
 مزنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم
 مزنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم

نهی حاضر معلوم مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم
 هرگز هرگز مزنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم
 هرگز هرگز مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم

هرگز هرگز مزین تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم موكد بنون تاكيد ثقیله	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز مزیند شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَانِ
هرگز هرگز مزیند شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبْنَ

نهی حاضر معلوم موكد بنون تاكيد خفیفه ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

هرگز مزین تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز مزیند شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَانِ
هرگز مزین تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ

نهی حاضر مجهول ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبْ
زده مشوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبَا
زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبُوا
زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبِيْ
زده مشوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تُضْرَبَا
زده مشوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم	لَا تُضْرَبْنَ

نهی حاضر مجهول موكد بنون تاكيد ثقیله ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

هرگز هرگز زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده مشوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
هرگز هرگز زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبْنَ
هرگز هرگز زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده مشوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
هرگز هرگز زده مشوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر مجهول	لَا تُضْرَبْنَ

نهی حاضر مجهول موكد نبون تاكيد خفيفة ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

هرگز زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول موكد نبون تاكيد خفيفة	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَضْرِبُوا
هرگز زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول	لَا تَضْرِبِي

نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

نزد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد	لَا يَضْرِبْ
نزد آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبَا
نزد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبُوا
نزد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبْ
نزد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبتین فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبَا
نزد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبْنَ
نزد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم معلوم	لَا أَضْرِبْ
نزد منم ماد و مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی متکلم معلوم	لَا نَضْرِبْ

نهی غائب معلوم موكد بانون تاكيد ثقيله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

هرگز هرگز نزد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم موكد بانون تاكيد ثقيله	لَا يَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز نزد آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبَانِ
هرگز هرگز نزد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبُوا
هرگز هرگز نزد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز نزد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبتین فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبَانِ
هرگز هرگز نزد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبْنَ
هرگز هرگز نزد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی غائب معلوم	لَا أَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز نزد منم ماد و مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی	لَا نَضْرِبَنَّ

نهی غائب معلوم موكد بنون تاكيد خفيفه ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَا يَضُرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم موكد بانون تاكيد خفيفه
لَا يَضُرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم
لَا تَضُرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب معلوم
لَا أَضُرُّ بَيْنَ	هرگز نه زنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم
لَا نَضُرُّ بَيْنَ	هرگز نه زیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر فعل نهی متکلم

نهی غائب مجهول ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَا يُضَرُّ بَيْنَ	زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول ثلاثي مجرد
لَا يُضَرُّ بَيْنَ	زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول
لَا يُضَرُّ بَيْنَ	زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول
لَا تُضَرُّ بَيْنَ	زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول
لَا تُضَرُّ بَيْنَ	زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبتين فعل نهی غائب مجهول
لَا يُضَرُّ بَيْنَ	زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب مجهول
لَا أَضُرُّ بَيْنَ	زده نشوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم
لَا نَضُرُّ بَيْنَ	زده نشویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی متکلم

نهی غائب مجهول موكد بانون تاكيد ثقیله ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَا يُضَرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول موكد بانون تاكيد ثقیله
لَا يُضَرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول
لَا يُضَرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول
لَا تُضَرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول
لَا تُضَرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبتين فعل نهی غائب مجهول
لَا يُضَرُّ بَيْنَ	هرگز نه زند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب مجهول

لَا أُضَرُّ بَيْنَ
لَا تُضَرُّ بَيْنَ
هرگز هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم ال
هرگز هرگز زده نه شوم ما و مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک ال

نهی غائب مجهول موكد بانون تاكيد خفيفة ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لَا يُضَرُّ بَيْنَ
لَا يُضَرُّ بَيْنَ
لَا تُضَرُّ بَيْنَ
لَا أُضَرُّ بَيْنَ
لَا تُضَرُّ بَيْنَ
هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول موكد بانون تاكيد خفيفة ال
هرگز زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول ال
هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول ال
هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم مجهول ال
هرگز زده نه شوم ما و مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک ال

اسم ظرف ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مَضْرُوبٌ
مَضْرُوبَانِ
مَضَارِبُ
مُضَيَّرٌ
یک جای یا یک وقت زدن صیغه واحد اسم ظرف ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
دو جای یا دو وقت زدن صیغه تشبیه اسم ظرف ثلاثی مجرد ال
همه جای یا همه وقت زدن صیغه جمع مکسر اسم ظرف ثلاثی مجرد ال
یک جای یا یک وقت اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم ظرف ثلاثی مجرد ال

صرف کبیر اسم آلہ صغری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مَضْرُوبٌ
مَضْرُوبَانِ
مَضَارِبُ
مُضَيَّرٌ
یک آلہ زدن صیغه واحد اسم صغری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
دو آلہ زدن صیغه تشبیه اسم آلہ صغری ثلاثی مجرد ال
همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آلہ صغری ثلاثی مجرد ال
یک آلہ اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آلہ صغری ثلاثی مجرد ال

اسم آلہ وسطی ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مِضْرَبَةٌ
مِضْرَبَتَانِ
یک آلہ زدن صیغه واحد اسم وسطی ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
دو آلہ زدن صیغه تشبیه اسم وسطی ثلاثی مجرد ال

همه آلات زدن، صیغه جمع مکسر اسم آله وسطی ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ
مَضَارِبٌ
یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله وسطی، ثلاثی مجرد

اسم آله کبری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

یک آله زدن صیغه واحد اسم آله کبری، ثلاثی مجرد، صحیح از باب
مَضَارِبٌ
دو آله زدن صیغه تثنیه اسم آله کبری ثلاثی مجرد، صحیح از باب
مَضَارِبَانِ
همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آله کبری ثلاثی مجرد
مَضَارِیْبٌ
یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله کبری ثلاثی مجرد
مُضْیِرِیْبٌ

اسم تفضیل المذکر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

یک مرد بسیار زننده صیغه واحد مذکر اسم تفضیل ثلاثی مجرد
أَضْرَبَ
دو مردان بسیار زنندگان صیغه تثنیه مذکر اسم تفضیل ثلاثی مجرد
أَضْرَبَانِ
همه مردان بسیار زنندگان صیغه جمع مذکر سالم اسم تفضیل ثلاثی مجرد
أَضْرَبُونَ
همه مردان بسیار زنندگان صیغه جمع مکسر اسم تفضیل ثلاثی مجرد
أَضَارِبُ
یک مرد کم بهترک زننده صیغه واحد مذکر مصغر اسم تفضیل ثلاثی مجرد
أَضِیْرِبُ

اسم تفضیل المؤنث ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

یک زن بسیار زننده صیغه واحد مؤنث اسم تفضیل ثلاثی مجرد
مَضْرَبِی
دو زنان بسیار زنندگان صیغه تثنیه مؤنث اسم تفضیل ثلاثی مجرد
مَضْرَبَانِ
همه زنان بسیار زنندگان صیغه جمع مؤنث سالم اسم تفضیل
مَضْرَبَاتُ
همه زنان بسیار زنندگان صیغه جمع مکسر اسم تفضیل
مَضْرَبٌ
یک زن بسیار زننده صیغه واحد مؤنث مصغر اسم تفضیل
مَضْرَبِی

فعل التعجب ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب
مَا أَضْرَبَهُ
چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب
أَضْرَبَ بِهِ
چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب
وَضْرَبَ

فوائد عجیبہ ملحقہ "بارشاد الصرف" برائے طلباء نو آموز

فرق در میان ہمزہ والف :- الف ہمیشہ ساکن بے ضغطہ زبان بر آید چون ما و لا و آنکہ حرکت قبول نمیکند و یا ساکن با ضغطہ زبان بر آید اگرچہ بصورت الف نوشتہ شود چنانچہ در الحمد و اقراء ہمزہ اند و لیکن بعض مردمان الف گویند این مجاز است حرکت در لغت جنبش را گویند و در اصطلاح زیر و زبر پیش را گویند چرا کہ وقت تلفظ حرف متحرک لب انسان در حرکت می آید اعراب در لغت ظاہر کردن را گویند و در اصطلاح آن حرکت کہ در آخر معرب آید از سبب دخول عامل فرق در میان اعراب حرکت :- اعراب خاص حرکت کہ در معرب آید حرکت عام چہ در آخر باشد یا در اول و غیرہ همچنین رفع نصب جزم آن حرکات کہ در آخر معرب آید خاص ست و فتح ضم کسرہ عام ست مبنی یا معرب را آید در آخر باشد چہ در اول چہ در وسط و بعض فتح و کسر و ضمہ خاص کردہ اند کہ بر آخر مبنی آید و بعض استعمال بجائے یکدیگر آرد عامل در لغت کار کنندہ را گویند و در اصطلاح ماہر رفع و نصب جزم و جزم قانون در لغت مسطر کتاب را گویند و در اصطلاح قاعدہ کلیہ کہ شامل باشند ہمہ جزئیات خود را فرق میان منصرف غیر منصرف منصرف آنکہ ہر سہ اعراب تنوین قبول کند چون زید، جاء زید و آیت نہید و ممدت بزید و غیر منصرف آنکہ ہر سہ اعراب و تنوین را قبول نکنند چون ضو ادب و در اصطلاح آنکہ دو سبب از اسباب منع صرف در بود، او را منع صرف ہم گویند

معلوم در لغت دانستہ شدہ را گویند چونکہ فعل معلوم را فاعل معلوم باشند ازین سبب فعل معلوم گویند و در اصطلاح آن فعل کہ اسناد فعل بسوئے کنندہ حقیقی باشد چنانچہ ضرب زید و مجهول در لغت گم کردہ باشد را گویند و در اصطلاح فعل مجهول آنکہ نسبت فعل بسوئے فاعل یعنی کنندہ کار نہ باشد بلکہ بسوئے مفعول فعل باشد چون ضرب زید یعنی ضرب بر زید واقع شدہ است باقی کنندہ گم است پس چونکہ فاعل او گم است مجهول گم کردہ فاعل -

ضمیر در لغت از پوشیدہ را گویند چونکہ ضمیر بجائے اسم ظاہر ضمیر داشتند گویا کہ اسم را پوشیدہ کردند ازین سبب مضمرات را کتابہ گویند و ضمیر در اصطلاح آن کہ بجائے غائب مخاطب متکلم گویند

بدانکہ فعل حدث است و در محدث یعنی پیدا کنندہ باید پس کنندہ او را فاعل گویند پس او مذکر باشد یا مؤنث و ہر یکے مفرد باشد یاثنیہ یا جمع و ہر یکے غائب یا مخاطب یا متکلم باشد پس این فاعل ہر ذہ شدہ چہ ارساقط باشند باقی چہاردہ مانند پس گاہے فاعل کہ اسم ظاہر باشد چون ضرب زید گاہے ضمیر بارز باشد چون ضربت کہ ضرب فعل است فاعل ضمیر بارز و گاہے ضمیر مستتر پوشیدہ باشد چون نہید ضرب فاعل ضمیر مستتر کہ هو است کہ می گرد بسوئے زید

فرق در میان اسم فاعل و فاعل فعل یا ضمیر فاعل اسم ضمیر آنکہ مشتق باشد چوں ضارب فاعل و ضمیر فاعل ہمیشہ جامد یا ضمیر باشد کہ قیام نسبت فعل بدان باشد چوں ضربت نہید و ضربت +

رَبِّ يَسِّرْ وَلَا تَعَسِّرْ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضَرْبُ را از ضَرْبًا بنا کردند ضَرْبًا اسم مصدر بود، چون خواستند که صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بنا کنند حرف اول را بر حال خود گذاشتند ثانی را فتح داده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کرده، آخرش بنی بر فتح ساختند تا از ضَرْبًا، ضَرْب شد ضَرْبًا را از ضَرْب بنا کردند ضَرْب صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بود، چون خواستند که صیغه تنبیه مذکر غائبین بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل در آخرش آوردند تا از ضَرْب، ضَرْبًا شد ضَرْبًا را از ضَرْب بنا کردند و او ساکن علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل بضمه ماقبل در آخرش آوردند تا از ضَرْب، ضَرْبًا شد ضَرْبًا را از ضَرْب بنا کردند، ضَرْب صیغه واحد مذکر غائب بود چون خواستند که صیغه واحد مؤنثه غائبه بنا کنند تا ساکنه محض علامت تانیث در آخرش آوردند تا از ضَرْب، ضَرْبًا شد ضَرْبًا را از ضَرْب بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل در آخرش آوردند تا از ضَرْبًا

له قوله ضَرْبُ را از ضَرْبًا بنا کردند الاختلاف است در میان بصرین و کوفین، بصریون می گویند که مصدر اصل است و فعل فرع زیرا که معنی لغوی مصدر جائے صادر شدن است، و این معنی بر مصدر وقتے صادق می آید که از ان اشتقاق کرده آید ماسوائے این دلیل، اوله و یحیی بیان کرده اند و کوفیان می گویند که فعل اصل است و مصدر فرع زیرا که اصالت فعل در تعلیل مسلم است، پس در اشتقاق نیز فعل را اصل گفتن لازم آمد، تا هر یک از اصل و فرع شے واحد گردد، بصریون دفع می کنند، و این لزوم را مسلم نمی دارند، بنا برین یَعِدُّ یَعِدُّ یَعِدُّ در تعلیل فرع آید و در اشتقاق فرع می نیستند، بلکه بالاتفاق هر چهار صیغه از ماضی خود یعنی اند، پس ضرورت نیست که هر چهار اصل شمار از جهت دیگر نیز اصل شود، پس تطابق مذہبین برای قرار یافت، که مصدر فرع فعل است در تعلیل و اصل و است در اشتقاق فعلی و لهذا مصنف گفته است که ضَرْبُ را از ضَرْبًا بنا کردند ۱۲

له قوله تنوین ممکن الا بقید ممکن احتراز کرد از باقی تنوینات و آن تنوین ترفیع است که در آخر فعل آید، بقول الشاعر (مصرع) ففعلی ان اصبت لقد اصابن - که در اصل لقتا اصاب بود، و تنوین چون سبک که معنی آن اسکت سکوت است، و تنوین عوض، چنانچه در لفظ یومئذ و حیثین در اصل یوما خا کان کذا و حین اذ کان کذا بود، اعنی این تنوین جمله کان کذا است که مضاف الیه اذ شده است و تنوین تعالی که در مسلمات عوض فون مسلمین آمده است، و تنوین ممکن را ممکن ازین جهت گویند که معنی ممکن قادر شدن است و اسمی که برای تنوین ممکن داخل می شود، معرب می باشد، پس گویا که اسم عمل را قادر می کند بر خود و عامل قدرت باید بر عمل کردن در آن اسم معرب ممکن -

له قوله ضَرْبًا شد سحالی چنانچه در ضَرْبًا قبل از الف سیم زیاده کردند، تا ضَرْبیت و قتی که در شے اشباع کرده شود با تشبیه خود ملتبس نه شود، چنانچه بایستی که قبل از الف ضَرْبًا نیز سیم آوردندی، تا با واحدش و قتی که اشباع کرده شود ملتبس نه شود.

جواب: در صیغه غیر غائب اشباع جائز نیست. پس حاجت سیم در ضَرْبًا نماند، زیرا که خوف التباس نماند ۱۳

له معنی علامت تانیث را بقید محض دفع کرد، و هم فاعل بودن تا ساکنه برائے فعل. سوال: چون تا ضَرْبًا علامت تانیث است باید که مانند سائے ضَرْبًا متحرک باشد.

جواب: تائیه که علامت تانیث است، در آخر اسم متحرک بود، و در فعل ساکن، زیرا که فعل دال است بر حدث و زمان و نسبت الی فاعل با وجود این سه امور در فعل نوع ثقل است در معنی، و آن ثقل مقتضی است خفت لفظی را، بخلاف اسم که در معنی آن زمان و نسبت الی فاعل با وجود نیست پس ثقل معنوی که مقتضی خفت لفظی است، در سه پدید آمده است که بملاحظ آن نادر ساکن کرده شود، لهذا در فعل ساکن کردند، و در اسم متحرک -

ط قانون: هر تائیه در فعل همیشه ساکن و در اسم همیشه متحرک باشد و عکس ادا نکند + از قانون شاه جالی است.

صَوَّبَتْ تَشَدُّ صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند، نون مفتوح علامت جمع مَوْث و ضمیر فاعل در آخرش در آوردند
تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ شَدَّ پس اجتماع دو علامت تانیث شد این چنین مشکوه بود، لهذا تائید وحدت را حذف
کرد، ما قبلش را ساکن کردند، تا که لازم نیاید توالی اربع حرکات، تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ شَدَّ
قَانُونٌ :- اجتماع دو علامت تانیث در فعل مطلقاً ممنوع است، و در اسم وقتی که از یک جنس باشد،
قانون :- اجتماع اربع حرکات متوالیات در یک کلمه و حکم ممنوع است،
صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند، تائید مفتوح علامت واحد مذکر مخاطب و ضمیر فاعل بسکون ما قبل در آخرش
در آوردند، تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ شَدَّ صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بنا کردند، الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل در آخرش
در آورده، میم مفتوحه، بضمه ما قبل در میان تاء، والف آوردند، تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ تَشَدُّ

له قوله صَوَّبَتْ تَشَدُّ اگر گفته شود که توالی اربع حرکات ممنوع است، چنانچه مصنف قریباً ذکر خواهد کرد، پس چنانچه در این جائز می‌گردد از حذف یا سکون اختیار
نکردند، مظهر لازم نیاید، چرا که این که توالی اربع حرکات اصلی است، و این با حرکت تاء عارضی است که بجا الف آمده است که او تقاضا افتتاح ما قبل خود
می‌کند و حرکت عارضی در حکم سکون است، پس توالی اربع حرکات اصلی نگردد. سوال :- اگر حرکت تاء در حکم سکون است، والف حتماً ساکن باشد،
پس اجتماع ساکنین شد پس چرا یکی از حذف یا تحریک اینها اختیار کردند، تا اجتماع ساکنین رفع شود. جواب :- اجتماع ساکنین که ناجائز است ملازمت
سکون هر دو ظاهر است، و این جائز می‌گردد سکون تاء عارضی است، چرا که بظاهر محرب است، لهذا مظهر لازم نیاید ۱۲

له قوله تالازم نیاید الخ سوال :- علت نیز مشکوه بود، زیرا که در این نیز توالی اربع حرکات شد، والا باید که صَوَّبَتْ نیز بر حال ماند که زیاده از آن مشکوه نیست.
جواب :- علت در اصل علامت بود، الف برای تخفیف حذف کردند، پس آن الف، بعد از حذف نیز ملحوظ است، لهذا توالی اربع حرکات لازم نیاید، زیرا
که الف ساکن است، اگر گفته شود، چنانچه در این جائز می‌گردد با اعتبار کردن محذوف مظهر لازم می‌آید، صَوَّبَتْ نیز تا محذوف اعتبار کرده محذوف رفع گردد، گویم الف
در علت برای خفت حذف کرده اند، پس اعتبار کردن آن بعید نیست، بخلاف تائید تانیث ساکن که آن محذوف شده است، بسبب اجتماع دو علامت
تانیث پس بر تقدیر اعتبار آن مشکوه لازم خواهد آمد، لهذا آمد سکون فاعل چنانچه در آخر کرده شده است،

له قوله مطلقاً الا مراد از مطلقاً تعمیم علامت تانیث است یعنی متحده الجنس باشد یا مختلفه الجنس اجتماع هر دو در فعل ممنوع است مثال مختلفه الجنس
چون صَوَّبَتْ و مثال متحده الجنس در فعل شده است ۱۲

له قوله از یک جنس الا احتراز است از مختلفه الجنس که اجتماع آن در اسم ممنوع نیست، مثال متحده الجنس چون صَوَّبَتْ و مختلفه الجنس چون صَوَّبَتْ تَشَدُّ
زیرا که یائے بدل از الف صَوَّبَتْ است که غیر جنس تا است ۱۲

له قوله حکم دو یعنی دو کلمه را بسبب کمال اتصال حکم یک کلمه داده باشند، چون نون صَوَّبَتْ را که خود اتصال لفظی هم دارد معنوی نیز از این جهت هر
دو را حکم یک کلمه داده شود ۱۲

له قوله میم مفتوحه بضمه ما قبل الخ سوال :- بآوردن الف میم تثنیه میشود پس آوردن میم میان تاء والف چه فائده دارد؟
جواب :- اگر میم نمی‌آوردند طبق می‌گردید میم تثنیه با واحد خود، و وقتی زور واحد شاع کرده شود، چنانچه در قول شاعر فائک ضامی بالذوق

حقاً توفی کل نفس ما حنتها پس اکنون اگر میان الف و تاء و میم فائده شود میم تثنیه باشد اگر میم نه باشد میم واحد باشد، والف اشباع باشد اما وجه تنسیب
میم دو وجه نیارد در حرف دیگر میان تاء والف رعایت لفظاً است، همچنین تثنیه اکم و تثنیه فعل بر یک منطاند، و مفتوح نمودن میم از جهت الف است
که او مفتوح بودن ما قبل خودی خواهد، وجه مفهوم بودن ما قبل میم این است که میم حرف شفوی است و ضمه شفوی است و میم تقاضا می‌کند که حرکت ما قبل
او نیز شفوی باشد، لهذا ما قبل او مفتوح کردند، و مفتوح نگذاشتند و دلیل بر این که ضمه شفوی است این است که داد بالاتفاق شفوی است داد
مرکب است از ضمتین - اگر کل شفوی باشد جزء او نیز شفوی باشد، پس از این ظاهر شد که ضمه نیز شفوی است طریقه معلوم نمودن خروج حروف این
است که هر حرفی که خروج او معلوم کردنی است آن را ساکن کنند، و در ما قبل آن همزه مفتوحه بیارند، پس از احوال، امر معلوم می‌شود که ماضی است
و لام سطلی و میم شفوی ۱۲

عه مثال حقیقه یک کلمه دَحْوَیَّ و دَحْوَیَّ پس دَحْوَیَّ و دَحْوَیَّ خوانده شد
عه مثال حکما یک کلمه صَوَّبَتْ که در حقیقت ن جلایه علامت جمع مَوْث و ضمیر فاعل است پس صَوَّبَتْ خوانده شود ۱۲

خَوَّبَتْ رَا از خَوَّبَتْ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر ضمیر فاعل در آخرش در آورده میم مضمومه بضمه ما قبل میان تار و او در آورده و او را حذف کرده میم را ساکن کردند تا از خَوَّبَتْ، خَوَّبَتْ شد قانون، هر دانی که واقع شود در آخر اسم غیر متمکن ما قبلش مضموم آن و او را حذف کنند و بجا، مگر و او هو، خَوَّبَتْ رَا از خَوَّبَتْ بنا کردند فتح تار را بکسر بدل کردند تا از خَوَّبَتْ، خَوَّبَتْ شد خَوَّبَتْ تار را از خَوَّبَتْ بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ما قبل در آخرش در آورند میم مفتوحه را بضمه ما قبل میان تار و الف در آورند، تا از خَوَّبَتْ خَوَّبَتْ تار شد، خَوَّبَتْ رَا از خَوَّبَتْ بنا کردند نون مفتوح علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل در آخرش در آورده میم ساکنه بضمه ما قبل میان تار و نون در آورده میم را بسبب قرب مخرج نون کرده نون را در نون ادغام کردند

له قوله میم مضمومه الا اگر گفته شود که صیغه جمع آوردن داد ساکنه تمام می شود نه با واحد خود بوقت اشباع طبع می شود، پس چه میم میان تار و او در آورند، گوئیم که برائے متابعت اصل لے تشبیه، زیرا که تشبیه برائے جمع اصل است اما مضموم بودن میم پس برائے اقتضائے داد و مضموم بودن ما قبل میم، پس برائے اقتضائے میم، کما مرافقانی التثنية ۱۲

له قوله غیر متمکن الا لے یعنی زیرا که عالی را قدرت عمل کردن بر می دهد، کما مر فی التثنية المعرب بالتکون فی بناء ضرب - سوال :- این قاعده در خَوَّبَتْ تار همان وقت جاری شده که خَوَّبَتْ تار میم بود - جواب :- از اسم نام است تحقیق باشد، خواه مجازی و این جا اسم است مجاز از برای که میم در اکثر جائے علامت اسمیت می باشد در مفعول و مفعول و مفعول و غیر ذلک و کما به علامت را حکم می علامت را میبندند ازین جائے میم مجاز از اسم مضموم است پس شرط مضمومیت ما قبل نیز یافته است و بعد از آن و او آمده است لهذا قائلند که جاری کردند پس خَوَّبَتْ تار شد - سوال :- میم را ساکنی چرا کردند، جواب :- برائے ثقل معنوی که در فعل است و او تقاضای کند خفت لفظی را و آن خفت در سکون میم است، نه در ضمیر ۱۳

له قوله مگر و او هو الا رفع اعتراض است بر وجوبیت قانون مذکور، و بر اعتراض این که وجوبیت قانون مذکور تقاضا کند بر حذف و او را و باقی ماندن و او هو منع می کند وجوبیت قانون را و دفع این که قانون مذکور وجوبی است مگر لفظ هو از آن مستثنی است از باعث دیگر و این که بنا صالح کلمه بر سه حرف است و لفظ هو از آن عاری است، پس اگر و او بر حذف گردد با لکیر انقضی خواهد ماند لهذا لے را از قاعده مذکور مستثنی کردند اما مثال اسم می که اسم بانه و او محذوف شده باشد بقاعده مذکور مثل هو و آشتو که در اصل هو و آشتو بودند و قتی که قبل ایشان ضمیر منصوب متصل گردد و او ضمیر ما قبلش هر دو محذوفی کند زیرا که درین وقت بسبب اتصال ظاهری و او در وسط ماند، و حکم حذف لے همان وقت است که در آخر باشد نه وقتی که در وسط بود، چون خَوَّبَتْ تار شد ۱۴

له قوله میم مفتوحه الا سوال :- در خَوَّبَتْ تار تشبیه مذکور مخاطبین میم ازین جهت آورده بودند که با واحد خود طبع می شود، و در حالت اشباع با واحد این جا خوف التباس نیست و احدش طبعش باشد یا نه زیرا که خَوَّبَتْ در حالت اشباع خَوَّبَتْ تار خواهد شد پس در میان واحد و تشبیه التباس نخواهد شد - جواب :- ایراد میم در این جا برائے رفع التباس نیست بلکه برائے اتباع زیرا که تشبیه مؤنث مخاطبین تابع است برائے تشبیه مذکور مخاطبین زیرا که مؤنث فرع است برائے مذکور ۱۵

له قوله میم ساکنه بضمه ما قبل الا اگر گفته شود که بنائے صیغه آوردن نون لے بَخَوَّبَتْ تار نام شد باز میم چرا آوردند گفته شود محض برائے اتباع تشبیه لے چرا که جمع مؤنث مخاطبات فرع تشبیه مؤنث مخاطبین است نه برائے دفع التباس ۱۶

سوال :- میم را ساکن کردند متحرک بر یکے از حرکات ثلاثه چرا کردند با وجود محذوری لازم نمی آید، جواب :- با شکر معلوم شده است که ما قبل نون جمع مؤنث و او ساکن می باشد چنانچه در خَوَّبَتْ و خَوَّبَتْ و خَوَّبَتْ و اَصْبَحْ و اَمْسَلْ لے پس درین جائے نیز میم را ساکن کردند، که ما قبل نون مذکور است.

سوال :- پس باید که خَوَّبَتْ تار بخوانند خَوَّبَتْ تار میم شغوی و این هر دو قریب مخرج اند پس بسبب قرب مخرج ایشان میم را نون کردن که بدن اتحاد جیس ادغام متعین است. و بعد از آن دو حرف از یک طبع بهم آمدند اول ایشان ساکن مع وجود جمیع شرائط پس نون را در نون ادغام کردن لهذا خَوَّبَتْ تار شد.

سوال :- چنانچه میم را نون کردند ادغام ممکن گردید، هم چنین اگر نون را میم کنند ادغام ممکن شدی، جواب :- اگر میم را نون نکردند میم شغوی شدی پس معلوم نه شدی که کدام صیغه است، زیرا که علامت جمع مؤنث نون است، و آن در این صورت معدوم شده ۱۷

تا از ضَرْبِ ضَرْبَتِ شد، ضَرْبِ را از ضَرْبِ بنا کردند تا مضمومه علامت واحد متکلم و ضمیر فاعل بسکون
ما قبل در آخرش در آوردند تا از ضَرْبِ ضَرْبِ شد، ضَرْبِ را از ضَرْبِ بنا کردند، ضَرْبِ صیغه متکلم
مشترک بود، چون خواستند که صیغه متکلم مع الغیر مشترک بنا کنند تا مضمومه علامت واحد متکلم را حذف کرده بجای
تا علامت جمع متکلم مع الغیر و ضمیر فاعل در آوردند تا از ضَرْبِ ضَرْبِ شد، ضَرْبِ را از ضَرْبِ (الی اخوه) را از ضَرْبِ (الی
اخره) بنا کردند، حرف اول راضمه، و ما قبل آخر را کسره دادند تا از ضَرْبِ ضَرْبِ (الی اخوه) ضَرْبِ (الی اخوه) شد.

قانون در هر ماضی مجهول ثلاثی مجرد، و رباعی مجرد، در باب افعال و تفعیل و مفاعله حرف اول راضمه
و ما قبل آخر را کسره می دهند و جواباً، بشرطیکه قبل ازاں کسره نباشد، و باقی صیغها مثل ماضی معلوم اند،
يَضْرِبُ تَضْرِبُ، اَضْرِبُ نَضْرِبُ را از ضَرْبِ بنا کردند، ضَرْبِ فعل ماضی معلوم بود، چون خواستند
که مضارع معلوم بنا کنند

له قوله تا مضمومه الی باید دانست، که الف تشبیه چونکه در تشبیه غائب و غائبه، و مخاطب و مخاطبه مشترک بود، لهذا هر جا بر الف اطلاق تشبیه کرده است،
بدون قید تذکر و تائید، و غیبت و خطاب، و هم چنین بر فون ضَرْبِ و ضَرْبِ اطلاق فون جمع مؤنث کرده است، بدون قید غیبت و خطاب اما
تا مضمومه ضَرْبِ و کسوره ضَرْبِ و مضمومه ضَرْبِ چون مشترک بود، لهذا علامت را بر واحد ذکر مخاطب در اول، و مؤنثه مخاطبه در ثانی و واحد
متکلم مشترک در ثالث مقید کرد، اما و ضَرْبِ چون در میان جمع غائبین و مخاطبین مضارع و امر و همی مشترک است و لیکن مضموم است، لهذا
بنا کرد مقید کرد، و خطاب مطلق نهاده، و هم چنین فون جمع مؤنث غیر مخصوص است، بمرث و عام است از غیبت و خطاب لهذا با اول مقید کرد، و از
ثانی مطلق گذاشت ۱۲

له قوله تا علامت جمع متکلم مع الغیر الی باید دانست. که در بدون لفظ تا علامت برائے متکلم مع الغیر اختلاف است بعضی گویند که علامت متکلم مع
الغیر مشترک، فون است، ماخوذ از تَضْرِبُ ضَرْبِ چونکه باید و محض فون صیغه متکلم مع الغیر را با حق فون صیغه مؤنث غائبات التماس می
شد، لهذا فتح فون را با شاع نموده الف پیدا کردند، برائے رفع آن التماس، پس الف آنها جزو علامت نماد، و بعضی دیگر می گویند که چون
باستقراء و صیغه متکلم مع الغیر تا بالف و فون یافته می شود، پس معلوم می شود، که علامت متکلم مع الغیر مجموعه مرکب از فون و الف است، پس
الف نزد اینان جزو علامت شد، نه خارج از ۱۳

له قوله ضَرْبِ الی باید دانست که جمیع طرق بنائے ماضی مجهول از معلوم بر سه قسم اند، یکم آنکه یاقین ذکر کرده است، پس برین تقدیر ضَرْبِ از
ضَرْبِ و ضَرْبِ از ضَرْبِ و ضَرْبِ از ضَرْبِ بنا شد و علی هذا القیاس فی البعواتی، گویند که از برای اختصار بنائے جمیع صیغه کلمات ذکر کرده شد، و طریقه
دوم این که ضَرْبِ را از ضَرْبِ بنا کرده، باقی صیغهها را از ضَرْبِ مانند معلوم بنا کرده شود، پس قول ما قبل در آخر فون بنائے مجهول و باقی صیغهها مثل ماضی
معلوم اند، اشاره برین طریقه است و طریقه سوم این که کلیته همه را مثل طریقه اول بناده کرده شود، وقت سوال هر یک را علیحد بناده شود، چنانچه ضَرْبِ را از
ضَرْبِ و ضَرْبِ را از ضَرْبِ و این طریقه ثالث حقیقه طریقه اول است، مگر در این اجمال است، درین تفصیل ۱۴

له قوله در هر ماضی الی باید دانست که جمیع ابواب ثلاثی مجرد شش عدد اند، و جمیع ابواب ثلاثی مزید فیه دوازده باب، و رباعی مجرد را یک باب است
در رباعی مزید فیه را سه باب، جمله بست و دو باب شدند و برائے بنائے ماضی مجهول این بست و دو باب از ماضی معلوم سه قانون اند، یکم ازان سه
آن است، که درین جا مذکور است، و آن ده باب را شامل است. یعنی شش باب ثلاثی مجرد را یک باب رباعی مجرد را ده باب ثلاثی مزید فیه را و
باقی دوازده ابواب در دو قانون منضبط اند، که بعد ازین مذکور خواهند گردید. ۱۵

له مضارع را از ماضی بنا کردند و برعکس چنان کردند

جواب: ماضی دلالت می کند بر ثبات و مضارع دلالت می کند، بر سیاقی، پس اشتقاق آن که دلالت نمی کند، بر ثبات ازان که دال بر ثبات
باشد اولی است.

له قوله مضارع الخ معنی مضارع مشابه است و مضارع را ازین جهت مضارع می گویند، که مشابه است اسم فاعل را در حرکات و سکات تعداد
حروف و صفت بودن برائے نکره، در دخول لام ابتداء ۱۶

یک حرف از حروف آتین مفتوح بسکون فاکلمه در اولش در آورده، ماقبل آخر را کسره داده و ضمہ اعرابی در آخرش آوردند، تا از حَرْب، یَضْرِبُ، تَضْرِبُ، اَضْرِبُ، تَضْرِبُ شدند یَضْرِبَانِ را از یَضْرِبُ بنا کردند، الف علامت تشنیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل و نون مکسوره، عوض ضمہ که در واحد بود، در آخرش در آورند، تا از یَضْرِبُ، یَضْرِبُونِ شد، یَضْرِبُونِ را از یَضْرِبُ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل بضمه ماقبل و نون مفتوحه عوض ضمہ که در واحد بود، در آخرش در آورند، تا از یَضْرِبُ، یَضْرِبُونِ شد، تَضْرِبَانِ را از تَضْرِبُ بنا کردند، الف علامت تشنیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل و نون مکسوره عوض ضمہ که در واحد بود، در آخرش در آورند، تا از تَضْرِبُ، تَضْرِبَانِ شد، یَضْرِبُونِ را از تَضْرِبُ بنا کردند، نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آخرش در آورده تا را با بیا بدل کردند، تا از تَضْرِبُ، یَضْرِبُونِ شد تَضْرِبَانِ تَضْرِبُونِ

له قوله از حروف آتین الو سوال :- بر زیادتی ماضی برائے چیست ؟

جواب :- برائے این که در معنی ماضی و مضارع اختلاف است زیرا که ماضی دلالت می کند بر زمان سابق، و مضارع بر زمان لاحق پس واجب آمد که در الفاظ هر دو نیز اختلاف باشد، تا دلالت کند اختلاف لفظی بر اختلاف معنی پس حرف مذکور برائے تحصیل اختلاف لفظی است در میان هر دو،

سوال :- اختلاف لفظی چنانچه بر زیادتی پیدا شده است، هم چنین بجزف حرفی از حروف ماضی نیز پیدا شد پس آن را برای چرا اختیار کردند ؟
جواب :- اختلاف مضارع با ماضی بجزف حرف از حروف ماضی ممکن نبود، زیرا که بجزف حرف کلمه از بنائے صالح خود ناقص شده و آن بجزف ضرورت جانز نیست.

له قوله بسکون فارکلمه الو سوال :- فارکلمه را چرا ساکن کردند ؟

جواب :- برائے که مخفی از توالی اربع حرکات،

سوال :- دفع توالی اربع حرکات با ساکن عین کلمه یا لام که نیز می شد، پس اسکان فاکلمه بکدام جهت ترجیح یافت ؟

جواب :- توالی اربع حرکات از حروف آتین لازم آمده است، پس اسکان فاکلمه که قریب است بوسه از عین کلمه و لام کلمه اولی باشد.

له قوله در اولش الو سوال :- بر زیادتی حروف آتین در آخر ماضی نیز ممکن بود، پس در آخر چه چاره کردند ؟

جواب :- اگر در آخر ماضی کردند مضارع با ماضی خود ملتبس شده، زیرا که بر زیادتی تائے متحرکه بر مخاطب و مخاطبه و واحد متکلم و بر زیادتی نون جامع مؤنث غائبات ملتبس می شد، و بر زیادتی با در آخر ماضی ملتبس نمی شد، اما بوسه را بر اخوات شے محمول کردند،

له قوله عوض ضمہ الو بدان که ضمہ لام برائے مناسبت و اداسست :- ضمہ اعراب، چه و سه در آخر بود، و لام در جمع حکم توسط پیدا کرده ۱۲ نوادر -

له قوله ضمیر فاعل الو بدان که الف در تشنیه، و واد، در جمع و یائے در واحده مخاطبه، و هم چنین نون در یَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ ضمیر فاعل اند بخلاف مائی صیغتها که ضمیر فاعل در آنها گاهی ستر و گاهی ظاهر بود، الا هر دو صیغه متکلم، و واحد مخاطب که فاعلش همیشه ضمیر مستمر باشد، و لهذا افعَل نرید و فَعَلَ زیداد و فَعَلَ زیداد درست نیست ۱۲ نوادر -

له قوله عوض ضمہ الو بدان که نون تشنیه و جمع عوض ضمہ اعرابی است که در مفرد بود، و وجه تخصیص نون اعرابی عوض ضمہ، و حرکت اعرابی آن است که در اصل در زیادتی و تصرف حروف علت بوده اند، و چون زیادتی حروف علت در یک لفظ پیدا می کرد، لهذا نون را که مناسبت نام با حرف دارد، و در آخر اسمائے ممکنه بلباس تنوین، تابع اعراب واقع می شود و افزودند، چون کسره میان فتحه و ضمہ متوسط است، هم چنان که تشنیه میان واحد و جمع لهذا نون جمع را مکسور نمودند، و چون جمع باعتبار کثرت معنی نسبت واحد و تشنیه ثقیل است، و فتح خفیف لهذا نون جمع مفتوح ساختند تا ثقل زایل شود ۱۲

را از واحد خود مثل یَضْرِبَانِ وَ یَضْرِبُونِ بنامی کنند تَضْرِبُیْنَ را از تَضْرِبُ بنا کردند یا ساکنه علامت تانیث و ضمیر فاعل نزد بعض بکسره ماقبل نون مفتوحه عوض ضمه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از تَضْرِبُ، تَضْرِبُیْنَ شد تَضْرِبَانِ را از تَضْرِبُیْنَ بنا کردند یا ساکنه علامت تانیث را حذف کرده بجایش الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل در آورده، فتح نون را بکسره بدل کردند تا از تَضْرِبُیْنَ، تَضْرِبَانِ شد تَضْرِبُیْنَ را از تَضْرِبُیْنَ بنا کردند یا - و نون واحد را حذف کرده، بجایش نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آورند تا از تَضْرِبُیْنَ، تَضْرِبُیْنَ شد یَضْرِبُ تَضْرِبُ، یَضْرِبُ را از یَضْرِبُ، تَضْرِبُ، یَضْرِبُ، یَضْرِبُ بنا کردند یَضْرِبُ (الی اخوه) فعل مضارع معلوم بود، چون خواستند که فعل مضارع مجهول بنا کنند حرف اول را ضمه و ماقبل آخر را فتح دادند تا از یَضْرِبُ (الی اخوه) یَضْرِبُ (الی اخوه) شد،

قانون :- در هر مضارع مجهول حرف اول ضمه و ماقبل آخر را فتح میدهند و جو با بشرطیکه در مضارع معلوم

۱- قول از تَضْرِبُ الی یَضْرِبُ واحد مذکر مخاطب بنا کردند، زیرا که صیغه واحد مذکر مخاطب اصل است، برای فاعله مؤنثه مخاطبه ۱۲

۲- قول علامت تانیث الی یَضْرِبُ نظر، زیرا که برای اجتماع دو علامت تانیث خواهد شد یک تانث دوم یانث، و اجتماع دو علامت تانیث در فعل مطلقا ممنوع است، کما مر ۱۲

۳- قول نزد بعض الی متعلق است بضمیر فاعل، پس از این عبارت فهمیده می شود، که فاعلیت یانث ساکنه نزد بعض است لیکن این غیر صحیح است زیرا که فاعلیت و نه نزد جمهور مسلم است، چنانچه فاعلیت الف یَضْرِبُیْنَ دو و یَضْرِبُیْنَ نزد ایشان مسلم است الا اخلش که یانث علامت خطاب می گوید مجهول آن را علامت خطاب نیز نمی گویند، زیرا که اجتماع برای تعدد و علامت خطاب خواهد شد میان تا که حرف خطاب است و میان یا مر ۱۲

۴- قول علامت تانیث الی یَضْرِبُ فاعله ضمیر فاعل را حذف کردند، که در دلالت می کند بر وحدت فاعل و مقصود از بنائش تثنیه تعدد فاعل است منافات و متحد برای تعدد و کثرت ظاهر است ۱۲

۵- قول علامت تثنیه الی سوال ۱- اگر الف تَضْرِبُیْنَ باقی صیغهای مضارع و مچنین و او یَضْرِبُیْنَ و تَضْرِبُیْنَ و اما تاحدها علامت تثنیه و جمع اند و مثل الف تثنیه فاعل، دو و جمع و نه، پس چرا بدخول جوامع و نون واجب متغیر نمی شوند، چنانچه در یک فاعل بدخول جاره و ناصبه متغیر می شود ۱۲

جواب ۱- الف دو و او در اشتقاق علامت تثنیه و جمع است، نه ضمیر فاعل و الف دو و او تثنیه و جمع مضارع، چنانچه علامت تثنیه و جمع است هم چنین ضمیر فاعل نیز است و ضمیر متغیر نمی شود، لهذا الف و او اشتقاق که ضمایر نه بودند متغیر شوند، و الف و او مضارع که ضمایر بودند از تغییر انقلاب سلامت ماندند ۱۲

۶- قول بفتح ماقبل الی یَضْرِبُ و فتحه که بجای یانث ساکنه الف آوردند، برای مناسبت الف لام کلمه را مفتوح ساختند، زیرا که اگر مفتوح نه می کردند، الف الف نه می ماندند ۱۲

۷- قول بدل کردند الی تا موافق شود بنائش نون اعرابی، با باقی فونات اعرابیه را که در ادوات تثنیه آمده است ۱۲

۸- قول حرف اول را الی حرف مضارعت را ۱۲

۹- ماقبل آخر الی عین کلمه را فتح دادند ۱۲

۱۰- قول در هر مضارع مجهول الی برای بنائش مضارع مجهول از معلوم در جمیع ابواب همین یک قاعده است که حرف اول را ضمه داده شود، اگر پیشتر در معلوم ضمه نه باشد، و ماقبل آخر را فتح داده شود، اگر پیشتر در معلوم مفتوح نه باشد ۱۲

۱۱- سوال :- نون اعرابی را در تثنیه کسر از این دادند، که کسر میان فتح و ضمه متوسط است، چنانچه تثنیه میان واحد و جمع متوسط است، و در جمع فتح از این اختیار کردند، که در جمع باعتبار کثرت معنی ثقل است و فتح خفیف است، پس در تَضْرِبُیْنَ که ثقل هم چون جمع در و نه نیامده نون اعرابی کدام وجه مفتوح نمودند؟

جواب ۱- از حرکات ثلاثه و سکون اگر سکون اختیار کردند، التفاسر ساینه شده، و اگر ضمه و کسر آوردند ثقل شده زیرا که یانث پیشتر در و نه موجود است، لهذا فتح که اخف الحركات است اختیار کردند ۱۲

ضمه و فتح نباشد، و باقی صیغها را بر معلوم قیاس باند کرد، ضارِبٌ را از یَضْرِبُ بنا کردند حرف مضارع را حذف کرده فاعله را فتح داده، بعده الف علامت اسم فاعل در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را در آخرش در آوردند تا از یَضْرِبُ، ضارِبٌ شد ضارِبَانِ را از ضارِبٌ بنا کردند الف علامت تنبیه بفتح ماقبل و نون کسوره عوض ضمه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آوردند تا از ضارِبٌ، ضارِبُونَ شد، ضارِبُونَ را از ضارِبٌ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر بضمه ماقبل و نون مفتوحه عوض ضمه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آوردند، تا از ضارِبٌ، ضارِبُونَ شد، ضارِبُونَ را از ضارِبٌ بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را حذف کرده، عین و لام کلمه را فتح داده، تا تنوین متحرک علامت جمع مذکر کسر

له قوله ضم و فتح نباشد زیرا که اگر بیشتر ضمه باشد پس فقط ماقبل آخر مفتوح کرده خواهد شد، و اگر بیشتر ماقبل آخر مفتوح باشد پس حرف اول را ضم داده خواهد شد، مثال اول چون مَكْرُومٌ وَ يَمُوتُ وَ يَضْرِبُ وَ يَكُونُ و مثال دوم چون يَكُونُ وَ يَمُوتُ وَ يَضْرِبُ و مثال مضارع که در آن حاجت هر دو بیفتد چون يَضْرِبُ وَ يَمُوتُ وَ يَكُونُ وَ يَسْتَعْمِدُ و امثال ذلك ۱۳

له قوله باقی صیغها را الی ای هر چه گذشت بیان بنام یَضْرِبُ اَصُوْبٌ نَحْوُ بٌ بر دو باقی صیغها را بر معلوم قیاس کشید، پس تنبیه و جمع را از واحد و غائب را از غائب و مخاطب را از مخاطب و مؤنث را از مذکر بنا کنند، چنانچه معلوم مفصلاً مذکور شد ۱۴

له قوله یَضْرِبُ الی از یَضْرِبُ بنا کردند از برای مناسبت هر دو، در وقوع صفت برای مکره، و در حرکات و سکنت و تعداد حروف و غیر ذلک ۱۵
له قوله حرف مضارع الی یعنی یاضرب مضارعت را حذف کردند، تا واقع شد فرق در میان اسم فاعل ۴ و مضارع و تعیین فرق بخلاف کردند زیرا که بنیاد قیاس کثرت زیادات لازم می آید، و تعیین فرق بخلاف مضارعت کردند، زیرا که ملامت مضارعت زائد است. و انما استحق بالحدف ۱۶

له قوله علامت تنبیه الی الف ضارِبَانِ و امثال آن از باقی مشتقات محض علامت تانیث است و ضمیر فاعل در آنها دایماً ستر است و از بی سبب بدخل جاره و تا سببه بیا متغلب می شود، و اگر ضمیر فاعل بود متغلب بیا می شد، چنانچه الف یَضْرِبَانِ بدخل جازم و فواصب متغیر و متغلب نمی شود ۱۷

له قوله و نون کسوره الی باید دانست که اگر نون ضارِبَانِ و مانند او را فتح میدادند، توالی اربع حرکات فتمات می شد چه الف در حکم دو فتح است و ما قبل بی نیز دایماً مفتوح می شد، پس توالی ثلاثه فتمات بیشتر موجود است، پس نون را نیز اگر فتح میدادند، توالی اربع فتمات می شد ۱۸

له قوله عوض ضمه الی چنانچه الضارِبَانِ که نون عوض ضمه است زیرا که در مفرد بسبب دخول لام تعریف تنوین نیست ۱۹
له قوله یا تنوین الی در همین سبب وقت اضافت محذوف می شود ۲۰

له قوله یا هر دو الی چنانچه در ضارِبَانِ که در مفرد ضمه و تنوین هر دو موجود بود، و در تنبیه بعضی هر دو نون آمده ۲۱
له قوله و در واحد الی متعلق است، هر یک از قوله ضمه و تنوین و هر دو علی سبیل البدل ۲۲

له قوله مفتوح الی تا تعادل نماید ثقل و دایره ماقبلش را ۲۳
له قوله یا تنوین الی و از بی جهت وقت اضافت مانند نون تنوین محذوف می شود ۲۴

له قوله یا هر دو الی چنانچه در ضارِبُونَ که جمع ضارِبٌ است و در آن ضمه و تنوین هر دو موجود است و در ضارِبُونَ عوض هر دو نون آمده است فقط ۲۵
له قوله و در واحد الی متعلق است، هر یک از ضمه یا تنوین هر دو علی سبیل البدل و الا مشله ظاهراً ۲۶

له قوله ضَرْبَةٌ الی چنانچه از بنای واحد مذکور فاعل و تنبیه و جمع سالم دس فارغ نشد و در بنای جمع کسره و شروع شده است، و از اوزان دس بهشت وزن ذکر کرده است، یک ضَرْبَةٌ بروزن فَعْلَةٌ و جمع کسره ام فاعل بری وزن بکثرت آمده، چنانچه فَعْلَةٌ جمع فاعل است، و تَمَثَّلَةٌ جمع دایره است و شیخ رضی در شافیه گفته است که وزن فَعْلَةٌ در جمع فاعل صفت بسیار می آید، لیکن در کثرت و اصلت مانند وزن فعال است چون عَجْزَةٌ و کَفْرَةٌ و بَدْرَةٌ و خَوْفَةٌ و در ناقص فاعله را مضموم می خوانند، چنانچه قَضَاةٌ و دَعَاةٌ و امثالهم فعله از ناقص اختلاف قراء و مسوای در عمل می خواهد ۲۷

هـ

قانون ۱- هر اسم فاعل ثلاثی مجرد غالباً بروزن فاعل می آید و از غیر ثلاثی مجرد بروزن فعل مضارع معلوم آن باب می آید میم مضموم بر بای حرف استین کسره و اذن ماقبل آخر را اگر نباشد، و تنوین ممکن در آخرش در آورند ۲۸

در آوردند اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضارب ضربه شد ضارب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده، عین کلمه را مشدود و مفتوحه ساخته، بعده الف علامت جمع مذکر مکسر در آوردند تا از ضارب ضارب شد ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را مشدود و مفتوحه ساختند تا از ضارب ضارب شد ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده، عین و لام کلمه را فتحه داده الف ممدوده علامت جمع مذکر در آخرش در آورده، تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے منع صرف تا از ضارب ضارب شد ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کرده، الف نون مزید ثان علامت جمع مذکر مکسر بفتح ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر نون که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضارب ضارب شد ضارب

له قوله بر تاء که آخر کلمه ای باید داشت که قبل لوق تا که آخر کلمه بود، اعراب بر تاء جاری بود اکنون چونکه تاء بدو متصل گردید، آخر کلمه تا شد از بی جهت اعراب نیز بر تاء جاری و لام کلمه حرف با مبنی ماند، زیرا که در وسط آمده، و وسط کلمه یعنی می شد زیرا که مظهر اعراب آخر کلمه است نه وسط و بنائے بر رفع بلحاظ خفت است ۱۲
له قوله ضارب الاول از اوزان کم فاعل ضارب بوزن فعال و اوزان کم فاعل برای وزن بسیار آمده چنانچه ذوات و غیایات و قرات و جهالات و علاء و این وزن در جمع فاعل منفعت اصل است، چنانچه در شرح رضی تصریح نموده است اما در شرح فصول اکبری نوشته است که این جمع در ناقص وادے باشد، خواه یا لی قلیل است، چنانچه غرات و مشاکم و جمع غازی و مساری ۱۳

له قوله حروف اول الاله فاعله الف ضارب را حذف کرده ۱۲

له قوله مفتوح ساختند بر تاء مناسبت و موافقت الف علامت جمع مذکر مکسر که بدو متصل گردنی است ۱۲

له قوله ضارب الیوم از اوزان جمع مکسر اسم فاعل ضارب بوزن فاعل و اوزان جمع کم فاعل بوزن فاعل نیز بسیار آمده، شیخ رضی در شرح شافیه گفته است که غالب در فاعل و صفت فاعل است، مثل شهد و غیب و متوهم و گفته است که وزن فاعل و فاعل در اصل دو اند در جمع فاعل و صفت و نیز گفته است که تقول فی ناقص غازی غزی و غایت غیتی ۱۳

له قوله ضارب الیوم از اوزان جمع مکسر اسم فاعل ضارب بوزن فاعل بکون عین کلمه شیخ رضی گفته است که جمع وصفی بوزن فاعل بضمین بسیار آمده است، چنانچه بزل و شومی بعدو تخفیف کرده شده است در و بکون عین کلمه نزد بنی تیم پس معلوم شد که ضارب بکون عین کلمه چنانچه در متن است مذہب بنی تیم است نه جهود ۱۴

له قوله ضارب الیوم از اوزان جمع مکسر اسم فاعل ضارب بوزن فاعل است شیخ رضی گفته در شرح کافیه که آورده می شود جمع مکسر فاعل وصفی بوزن فاعل چون جمع مکسر فاعل و شومی بر تاء مناسبت و بفعول مثل کون و کون و کون پس فاعل نیستند اصل در باب بلکه برائے تشبیه هر دو بیاب و بجز چنانچه گذشت و اکثر جمیع فاعل در این باب و غیره همان وقت است که دلالت کند بر فعلت مدح یا ذم چنانچه بکون و بکون و بکون ۱۵

له قوله ضارب الیوم از اوزان جمع مکسر اسم فاعل ضارب بوزن فاعل است بوزن فاعل شیخ رضی گفته است و آمده است جمع فاعل وصفی بوزن فاعل و نیز چون شبستان و در عیان برائے تشبیه دادن فاعل و صفتی بفاعل یکی چون شجوان ۱۶

له قوله حرف اول الاله فاعله فاعله را حذف کرده ۱۲

له قوله ثانی الاله حرفه که ثانی بود در و اعراب را حذف کردند و آن الف فاعل بود ۱۲

له قوله الف نون مزید ثان الاله هر دو را یک جا زیاده نمودند ۱۲

له قوله بفتح ماقبل الاله فتح ماقبل الف برائے مناسبت الف ۱۲

له قوله آخر کلمه است الاله بعد از حروف کلمه نه بلحاظ حروف اصلی نه زیر آن که بلحاظ حروف اصلی آخری لام کلمه است که آن با اتصال الف نون مزید ثان در وسط آمده است و چونکه وسط کلمه جائے اعراب نیست مبنی شد و مظهر اعراب حرف اخیر است و حرف اخیر این قانون است لهذا اعراب نیز بر نون جاری کرده است ۱۲

ضَوَابِّ را از ضَارِبْ بنا کردند، حرف اول را کسره داده ثانی را حذف کرده، سویم جائز الف علامت جمع مذکر مکسر بفتح ماقبل در آوردند، تا از ضَارِبْ، ضَوَابِّ شد، ضَوُوبْ را از ضَارِبْ بنا کردند، حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده سویم جائز و اوساکن علامت جمع مذکر مکسر بضمه ماقبل در آوردند، تا از ضَارِبْ، ضَوُوبْ شد، ضَارِبَةُ را از ضَارِبْ بنا کردند، ضَارِبْ صیغه واحد مذکر اسم فاعل بود چون خواستند که صیغه واحد مؤنثه اسم فاعل بنا کنند، تا متحرک علامت تانیث بفتح ماقبل در آخرش در آورده اعراب را بر بنا که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضَارِبْ، ضَارِبَةُ شد، ضَارِبَتَانِ را از ضَارِبَةُ بنا کردند، الف علامت تثنیه بفتح ماقبل نون مکشوره عوض ضمه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود آخرش در آوردند، تا از ضَارِبَةُ ضَارِبَتَانِ شد، ضَارِبَاتِ را از ضَارِبَةُ بنا کردند، الف و تاء علامت جمع مؤنث سالم بفتح ماقبل در آخرش در آورده اعراب را بر بنا که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضَارِبَةُ، ضَارِبَاتِ شد پس اجتماع دو علامت تانیث شد، این چنین مستکره بود

۱۱ قول ضَوَابِّ نداء از انبیه جمع مکسر اسم فاعل وزن فَعَالٌ است، چنانچه نِیَاهُ و قِیَامُهُ و دَعَاءُ و صِیغَاتِ نیز برای وزن اند، کافی الرضی و صاحب فصول کبری گفته است، وی آید فَعَالٌ مثل کِتَابٌ اے بکسر فاعل برائے صفت که بر وزن فاعِلٌ باشد، مثل تَاجِرٌ و کَافِرٌ و قَائِدٌ و دَاجِرٌ برائے صفت که بر وزن فَعَالٌ بفتح فاعل باشد، فعل جَوَادٌ و تَوَادُّ و بَعْفٌ گفته اند که وزن فَعَالٌ مکسر فاعل هر دو بر وزن تَاجِرٌ و جَوَادٌ مفرد نیست ۱۲

۱۳ قول بضمه ماقبل الیاء علامت جمع مکسر چون که در این جا او است، قبل از لام کلمه دواو می ماند تا که ماقبل در ضموم زده شود لهذا برائے مناسبت واد، تِلْش را اے عین کلمه را عینی کردند، برضه زیر آن که اگر ماقبل واد را عینی برضه نمی کردند واد بقانون جِیْعَادٌ یا عَمی گردید و ضَوُوبٌ می شد، و مقسود وزن فَعُولٌ و فَعِیلٌ ۱۴

۱۵ قول ضَوُوبٌ شد الیاء ضَوُوبٌ بر وزن فَعُولٌ شد، شیخ رضی گفته است، که جمع مکسر اسم فاعل وصفی بر وزن فَعُولٌ نیز می آید، چنانچه شُهُودٌ و حَضَرَةٌ و تَحْجُودٌ و دَیْسٌ می گویند، که این جمع نیز در آن باب است که مصدر آن بر وزن فَعُولٌ آید انتهی، این است هشتم از هشت اوزان جمع مکسر اسم فاعل که مصنف در پی آن شده است، اما افعال و فعلی در جمع فاعل چهل اَنْبَاءٌ جمع تأیید و حُکْمٌ جمع حاکم و قلیل و ساعی است و فواعل در جمع فاعل چهل فواریس جمع فاریس و بوزن اول در جمع بانتهی و کواهل در جمع کاهل پس آن مختص است بفاعل یکی یا صفتی که برائے غیر ذی العقول باشد ۱۶

۱۷ قول متحرک الیاء که تانیث در اسم دائم متحرک می باشد ۱۸

۱۹ قول ماقبل الیاء بقلبش مامنی بر فتح بافتند و جربانی بودن در وسط کلمه اختیار فتح برائے نعت که مطلوب است، در کلام عرب ۱۲

۲۰ قول آخر کلمه است الیاء کلمه علیحد و چونکه جز کلمه بود، و کلمه علیحد نه بود، از بی جهت ضَارِبَةُ در احکام لغتی کلمه واحد شمرده می شود، و معرب گردانیده می شود باعراب واحد ۱۲

۲۱ قول الف علامت تثنیه الیاء محض علامت تثنیه است، اما ضمیر تثنیه فاعل در آن دائماً مستتر است کما مر ۱۲

۲۲ قول بفتح ماقبل الیاء برائے موافقت و تعاضل الف ۱۲

۲۳ چنانچه پیشتر مذکور شد که نون تثنیه فعل و همچنین نون تثنیه فاعل در آن دائماً مکسور می باشد ۱۲

۲۴ قول عوض الیاء علی اختلاف الاقوال ۱۲

۲۵ قول در آخرش در آوردند الیاء چنانچه ضمه و تنوین نیز در آخر کلمه می بودند ۱۲

۲۶ قول از ضَارِبَةُ الیاء چنانچه ضَارِبَتَانِ تثنیه مؤنث اسم فاعل از واحد مؤنثه شده است زیرا که اصل برائے هم چنین جمع مؤنث اسم فاعل نیز واحد مؤنثه ضَارِبَةُ بنامی شود زیرا که برائے هم نیز واحد اصل است ۱۲

۲۷ قول علامت تانیث الیاء اجتماع دو علامت تانیث شد از یک جنس، این چنین اے اجتماع دو علامت تانیث از یک جنس مستکره و ممنوع بود ۱۲

۲۸ قول مستکره بود الیاء ممنوع بود چنانچه در قانون بنائے ضَوُوبٌ مذکور شد که اجتماع دو علامت تانیث مطلقاً ممنوع است و در اسم فاعل که از یک جنس باشند ۱۲

لهذا تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثانی، ضاریات شد ضواریب، را از ضاربِ ثانی بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را بواجب مفتوحه بدل کرده، بعده الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحده و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدیّت و منع صرف تا از ضاربِ ثانی، ضواریب شد، قانون، هر ده زائده که واقع شود، در مفرد مکبر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواجب مفتوحه بدل کنند و بواجب ضارب را از ضاربِ ثانی بنا کردند حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده عین کلمه را مشدود مفتوحه ساخته تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد ضواریب و ضواریب را از ضاربِ ثانی ضاربِ ثانی بنا کردند ضارب، ضاربِ ثانی مکبر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواجب مفتوحه بدل کرده، سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورند، تا از ضاربِ ثانی و ضاربِ ثانی و ضواریب شد ضواریب، ضارب شد ضواریب فعل مضارع مجحول بود چون خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد بر وزن مفعول و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر معون و مکوم که ایشان هم شاذند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از وواو پیدا

۱۰ قول تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد ضواریب، را از ضاربِ ثانی بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را بواجب مفتوحه بدل کرده، بعده الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحده و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدیّت و منع صرف تا از ضاربِ ثانی، ضواریب شد، قانون، هر ده زائده که واقع شود، در مفرد مکبر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواجب مفتوحه بدل کنند و بواجب ضارب را از ضاربِ ثانی بنا کردند حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده عین کلمه را مشدود مفتوحه ساخته تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد ضواریب و ضواریب را از ضاربِ ثانی ضاربِ ثانی بنا کردند ضارب، ضاربِ ثانی مکبر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواجب مفتوحه بدل کرده، سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورند، تا از ضاربِ ثانی و ضاربِ ثانی و ضواریب شد ضواریب، ضارب شد ضواریب فعل مضارع مجحول بود چون خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد بر وزن مفعول و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر معون و مکوم که ایشان هم شاذند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از وواو پیدا

۱۱ قول تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد ضواریب، را از ضاربِ ثانی بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را بواجب مفتوحه بدل کرده، بعده الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحده و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدیّت و منع صرف تا از ضاربِ ثانی، ضواریب شد، قانون، هر ده زائده که واقع شود، در مفرد مکبر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواجب مفتوحه بدل کنند و بواجب ضارب را از ضاربِ ثانی بنا کردند حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده عین کلمه را مشدود مفتوحه ساخته تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد ضواریب و ضواریب را از ضاربِ ثانی ضاربِ ثانی بنا کردند ضارب، ضاربِ ثانی مکبر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواجب مفتوحه بدل کرده، سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورند، تا از ضاربِ ثانی و ضاربِ ثانی و ضواریب شد ضواریب، ضارب شد ضواریب فعل مضارع مجحول بود چون خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد بر وزن مفعول و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر معون و مکوم که ایشان هم شاذند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از وواو پیدا

۱۲ قول تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد ضواریب، را از ضاربِ ثانی بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را بواجب مفتوحه بدل کرده، بعده الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحده و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدیّت و منع صرف تا از ضاربِ ثانی، ضواریب شد، قانون، هر ده زائده که واقع شود، در مفرد مکبر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواجب مفتوحه بدل کنند و بواجب ضارب را از ضاربِ ثانی بنا کردند حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده عین کلمه را مشدود مفتوحه ساخته تائے وحده را حذف کردند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد ضواریب و ضواریب را از ضاربِ ثانی ضاربِ ثانی بنا کردند ضارب، ضاربِ ثانی مکبر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواجب مفتوحه بدل کرده، سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورند، تا از ضاربِ ثانی و ضاربِ ثانی و ضواریب شد ضواریب، ضارب شد ضواریب فعل مضارع مجحول بود چون خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از ضاربِ ثانی، ضارب شد بر وزن مفعول و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر معون و مکوم که ایشان هم شاذند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از وواو پیدا

ابیات

حرف ده اگر نه میدانی گویمت یاد کن بآسانی
حرف علت بود چو با اسکان حرکت ماقبل موافق داں
فرق در میان حرف ده و دین - ده آن است که حرف علت ساکن بود، حرکت ماقبلش موافقش بود، چون ادلی یا لیتس، هم
فاسده ۱۰ حروف علت ساکن حرکت ماقبلش مخالف باشد، چون نحو و ضعیف ۱۲
مضروب را از یضوب باین بسبب بنا کردند که در حرکات و سکات تأسیس باینک و غیر مناسبت دارند ۱۲

نکرد، اما معنی مثبتش را منفی گردانید زیرا که عمل او در معنی است، نه در لفظ تا از یَضْرِبُ، یُضْرَبُ و لَا یُضْرِبُ لَا یُضْرَبُ اثر ننداختن تعلیل، لَنْ یُضْرِبُ و اصل لَنْ یُضْرَبُ بود، تون و یار قریب المخرج هم آمده تون را یا کرده، دریا ادغام کردند تا از لَنْ یُضْرِبُ، لَنْ یُضْرِبُ شد، لَنْ یُضْرِبُ، لَنْ یُضْرَبُ را از یَضْرِبُ و یُضْرَبُ بنا کردند لَنْ ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کرد، علامت نصبی ظهور فتحات شد در پنج پنج صیغه و سقوط نون اعرابیه شد در هفت هفت صیغه، و سقوط چیزی نه شد در دو صیغه زیرا که مبنی اند و المبنی ما لا یتغیر اخره

بدخول العوامل المختلفة عليه **مَا أَرِضَرِبُ، يُضْرَبُ الْكُنْ يُضْرَبُ الْكُنْ يُضْرَبُ** الشدة

قانون ۱- هر نون ساکن و تنوین را در حروف بی ملون ادغام میکنند و جوبا، متحرک را جوازا در حروف میون بغنه و در را بغیر غنه، قانون ۲- هر نون ساکن و تنوین که واقع شود قبل یا بر مطلقا آن را بمیم بدل می کنند و جوبا قبل از حرف حلقی ظاهرا خوانده می شوند و جوبا قبل از الف نمی آیند و در باقی حروف اخفا کرده آید، بدیت

حرفِ حلقی شش بود اے نور عین + ہمزہ، ها و حار و خار و عین و غین

حروف اخفاء

تار و تار و جیم و دال و زائے و سین و شین + صاد و ضاد و طار و ظار و قاف و کاف بین

اضرب (الی اخوه) را از تَضَرُّبِ السَّوْیِ الْمُتَكَلِّمِ بنا کردند تا آن حرف مضارعت را حذف کردند، ما بعدش ساکن ماند
چون ابتدا بسکون محال بود، نظر کردند بسوئے عین کلمه، چون عین کلمه مضموم نبود، لهذا همزه وصلی کسوره در او نشاندند
آخرش را وقف کردند، علامت وقفی سقوط حرکت در یک صیغه و مقید نونات اعرابیه شد، در چهار صیغه و سقوط
چیز نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی ما لا یتغیر اخوه بدخول العوامل المختلفة علیه تا از تَضَرُّبِ السَّوْیِ الْمُتَكَلِّمِ
اضرب شد.

۱۴ قولہ در حروف یر لمون، اولیہ یاء و لام و وواو و نون، مثال نون ساکن کہ ادغام کرده شود در یا چون لکن یَغْرِبُ و مثال را چون مِن تَرَاهُ و مثال میم، چون مِن مَنَّا و مثال نون چون مِن نَبِیِّ و مثال لام چون مِن کَذَّابًا و مثال واو، چوں مِن ذَکَا و تَرَاهُ و مثال نون تنوین، کہ ادغام کرده شود، در یا چون ذَا قِیْلٍ و تَرَاهُ و مثال را چون غُورُ و رَجِحُ و مثال میم چون رَسُولٍ مِّنَ اللّٰهِ و مثال لام چون رِجَالٌ لَّؤْلُہُہِہُ و مثال واو چون مِن جُجُجٍ و اَمْتَحُہُ، و مثال نون چون عَامِلَةً نَّاسِبَةً ۱۵ قولہ متحرک راجز ۱۱ شال آں چوں اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یَزِجُوْنَ کہ اگر لُح نون اَکْذِبُ رَا مَدْفِ کرده، نون را در لام ادغام کنند جائز است، لہذا در قرآن عظیم بغیر ادغام آمدہ است ۱۲۔

سوال :- یَاۤلَیَّہُ الدِّیۡنُ کہ بیشتر ماسکن است، پس اگر نون نیز ماسکن کردہ شود، التفائے ماسکین خواہد شد، و آن ممنوع است

جواب: ۱- انتقائے ساکنین آن ممنوع است کہ ملی غیر خود باشند، و این جا وقت ادغام ملی خود خواهد شد کہ عبارت است از مذہب بودن ساکن اول

وید غم بودن ثانی مع وحدت کلمه ۱۲

قبل با مطلقاً الخون ساکن که قبل از بار باشد و کلمه نیز واحد باشد چون یَبْنِیْ و مثال کلمه متعدد چون مَوْتٌ بَعْدُ و نون تنوین که قبل از بار آید چون اَیَّاتٌ بَیِّنَاتٌ و وقوع نون تنوین قبل از بار در یک کلمه باشد یا در دو کلمه متصور نیست از آنکه تنوین در آخر کلمه می باشد پس اگر بعد از مَ یا آید بالضرور در ابتدای کلمه دیگر آید و مراد از قرون باقی مطلقاً این که آن نون و بار در یک کلمه باشند یا در دو کلمه لیکن این اطلاق و تعمیم بملاحظه نون ساکن است که هر کلمه واحد متصور است نه بملاحظه نون تنوین چرا که در این حالت جز تعدد کلمه صورت دیگر متصور نیست فالحکم ۱۲

ۛ قوله قبل از حذف مطلقاً عندهم ومن بعد، ومن حاسد ومن خاليف، ومن عليهم، ومن غاسق ۛ

شود، یا یکے از الف و نون محذوف خواهد شد ۱۳

قانون: هر امر حاضر معلوم را از فعل مضارع مخاطب معلوم باین طور بنامی کنند که اگر بعد از حذف کردن حرف مضارعه مابعدش ساکن ماند، همزه وصلی مضموم در اویش در آوردند و چون با بشرطیکه مضارع نیز مضموم العین باشد، و گرنه مکسوره، و اگر مابعدش متحرک ماند امر همون شد بوقف آخر، اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبْ بود، چون نون تأکید ثقیله بدو متصل شد، ماقبلش مبنی بر فتح شد تا از اِضْرِبْ، اِضْرِبْ شد، اِضْرِبَان در اصل اِضْرِبَا بود، چون نون تأکید ثقیله بدو متصل شد اِضْرِبَان شد، پس فتح نون را بکسر بدل کردند، برائے مشابهت او با نون تشبیه، تا از اِضْرِبَان، اِضْرِبَان شد، اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبُوا بود، چون نون تأکید ثقیله بدو متصل شد اِضْرِبُون شد، پس التقاء ساکنین شد، در میان واو و نون مدغم، اول ایشان مده بود، آن را حذف کرده، ضممه ماقبلش را باقی گذاشتند، تا که دلالت کند بر حذفیت واو، تا از اِضْرِبُون اِضْرِبُون شد.

له قوله هر امر حاضر معلوم را باید دانست که وقت بنامه امر حاضر معلوم حذف علامت مضارعت ضروری است، و بعد از حذف آن مابعدی خالی از دو حالت نباشد، یا متحرک باشد یا ساکن، اگر متحرک باشد بدو آوردن چیزه در اول محض در آخری وقف کرده شود، چنانچه از تَبَعْتُ، تَبَعْتُ، و از تَأْكُرْ، تَأْكُرْ و اگر بعد علامت مضارعت ساکن است نظر کنند، بسوئے مین کلمه، اگر مفتوح یا مکسوره است، همزه وصلی در اویش مکسور بیارند چنانچه از تَهْتَبْ، اِضْرِبْ و از تَسْتَمْ، اِشْتَمْ، و اگر مین کلمه مضموم باشد، همزه وصلی نیز مضموم بیارند، چنانچه در تَشْتَمُ، اُنْتَمُ گویند، پس معلوم شد که حاجت بطرف همزه وصلی همان وقت است، که مابعد علامت مضارع ساکن است، زیرا که ابتدائے بسکون محال است، لهذا وقت دفع این محال همزه وصلی حذف کرده می شود، چنانچه در تَهْتَبْ، اِضْرِبْ، و اِضْرِبْ، و اِضْرِبْ. همزه وصلی خواندن روان نیست، اگر چه در کتابت باقی است، بخلاف همزه امر یا افعال که آن قطعی است، در کتابت و قرائت اشبات ده واجب است ۱۲

له قوله اِضْرِبَان شد از سوال: نون تأکید ثقیله با صیغه تشبیه لاتی کرده اند و نون تأکید خفیفه با و سه جزا لاتی نه کردند؟
جواب: اگر نون تأکید خفیفه با و لاتی کرده، التقاء ساکنین علی غیره شده، و الف حذف شده، چنانچه حکم التقاء ساکنین علی غیره حذف ساکن اول است اگر مده باشد، پس اِضْرِبْ گردیده، و با و احد خود متبس شده، پس سبب خوف این التباس نون خفیفه در اول ده لاتی نه کردند و این مذمب جمهور غمخین است، و استدلال ایشان آن است، که ذکر کردیم بخلاف یونس که نزد اهل حق نون خفیفه یا تشبیه جائز است، چنانچه ثقیله زجره و هجره ماز است و چون که استدلال جمهور مبطل مذمب یونس است که با وجود تقاضای قانون حذف الف و الف را باقی میدارد و یونس نیز بنزد جمهور اعتراض می کنند که اگر رعایت قانون ضروری است، باید که نون ثقیله نیز با تشبیه لاتی نه کرده شود، زیرا که در صورت نیز اگر الف حذف کرده خواهد شد، التباس با و احد خواهد شد و اگر الف حذف نه کرده، خواهد شد خلاف قانون لازم خواهد آمد، و اگر باین تفصیل زیادتی معنی تأکید ترک رعایت قانون وجوبی با که نه میدارد، و خفیفه نیز چه باک باشد، و اگر رعایت قانون وجوبی ضرور در هر دو بطریق مساوات است، پس با وجود مساوات دلیل تفرقه چیست، و جواب از طرف جمهور آن است که التقاء ساکنین علی حد آنست که در آن سر امر باشد. امر اولی این که ساکن اول مده، یا یائے تغصیر باشد دوم آنکه ساکن ثانی مدغم باشد ثالث آنکه کلمه حقیقه واحد باشد و در اِضْرِبَان ثقیله دو امر موجود است محض امر سوم مفقود است، چرا که نون ثقیله کلمه دیگر است مفید معنی تأکید و در اِضْرِبَان خفیفه امر اول موجود است، اما دوم دوم مفقود است و گاهی می باشد که اکثر احکام کل میدهند. لهذا در صورت اول بسبب وجود اکثر شرائط علی حد التقاء در حکم علی حد و او در ثانی بسبب وجود اکثر شرائط علی حد غیر مده قرار دادند، و چون حکم علی غیر مده ده ها جاری کرده شود، التباس با و احد خواهد شد، لهذا در ابتداء نون تأکید خفیفه با و لاتی نه کرده شود، تا که منظور مذکور لازم نیاید و باین تفصیل و جرف فرق ظاهر گردید، باز یونس عود نمود، و گفت قاعده لا اکثر حکما انکلی درین جا مسلم نیست، زیرا که التقاء ساکنین علی مده آنست که جمیع شرائط آن یافته شوند، و اگر یک که گردید علی غیر مده است. پس اِضْرِبَان شد و اِضْرِبَان مخفف هر دو در غیر مده بودن مساوی الاقدام اند، پس مال امر چنان ماند که پیشتر تقدم یعنی حذف الف یا التقاء مده، مع تقاضای قانون وجوبی عدم التقاء را بسبب حصول معنی تأکید اما اعتدال بقلبت شرائط در یک و کثرت در دیگر پس در امثالی این چنین اعتباری ندارد و در میان دلیل که از جانب جمهور ذکر کرده شده است، بعینه دلیل است برائے ایشان بر عدم حقوق نون خفیفه با صیغه جمع مؤنث غائبات و مخاطبات چرا که خفیفه فرع ثقیله است و بعد لحوق خفیفه، الف فاصل میان نون خمیری و نون تأکید خفیفه برائے اتباع اصل بالضرور آورده خواهد شد، پس باز التباس و منظور مذکور لازم خواهد آمد ۱۲

اَضْرِبَنَّ در اصل اَضْرِبِي بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد اَضْرِبِي شد پس التقائے ساکنین شد میان یا و نون مدغم اول ایشان مده بود، آن را حذف کرده کسر ما قبلش باقی گذاشتند، تا که دلالت کند بر حذفیت یا سے تا از اَضْرِبِي، اَضْرِبَنَّ شد اَضْرِبَنَّ در اصل اَضْرِبَنَّ بود، چون تاکید ثقیله بدو متصل شد اَضْرِبَنَّ شد پس اجتماع ثلاث نونات زوائد شد و این چنین مکرره بود، لهذا الف فاصل میهن ایشان در آوردند، تا از اَضْرِبَنَّ، اَضْرِبَنَّ شد پس فتح نون را به کسر بدل کردند برائے مشابَهت او با نون تنبیه تا از اَضْرِبَنَّ، اَضْرِبَنَّ شد،

قانون :- چون نون تاکید ثقیله بانون ضمیری متصل شود، الف فاصله میان ایشان درآند و جوبا، اِضْرِبْ
در اصل اِضْرِبْ بود، چون نون تاکید خفیفه بدو متصل شد، ما قبلش مبنی بر فتح گشت تا از اِضْرِبْ اِضْرِبْ شد
اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبُوا بود، چون نون تاکید خفیفه بدو متصل شد اِضْرِبُوا شد پس التقائے ساکنین شد
میان واو، و نون خفیفه، اول ایشان مده، آن را حذف کرده ضممه ما قبلش را باقی گذاشته، تا که دلالت کند
بر حذفیت واو تا از اِضْرِبُوا، اِضْرِبْ شد، اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبْ بود، چون نون تاکید خفیفه بدو متصل شد
اِضْرِبْ شد پس التقائے ساکنین شد میان یائے و نون خفیفه، اول ایشان مده بود، آن را حذف کرده
کسره ما قبلش را باقی گذاشته، تا که دلالت کند بر حذفیت یائے تا از اِضْرِبْ، اِضْرِبْ شد، لِقَضْرِبْ را از
تَضْرِبْ السوی المتکلم بنا کردند تَضْرِبْ السوی المتکلم فعل مضارع مخاطب مجهول بود، چون خواستند که فعل امر
حاضر مجهول بنا کنند، لام امر مکسور جازمه در او نش در آوردند، آخرش را جزم کرد، علامت جزمی سقوط حرکت شد
در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه، و سقوط چیزے نه شد، در یک صیغه زیرا که مبنی است
و المبنی ما لا یتغیر اخره بدخول العوامل المختلفة علیه تا از تَضْرِبْ السوی المتکلم لِتَضْرِبْ شدند
لِیَضْرِبْ، لِیَضْرِبْ را از یَضْرِبْ، یَضْرِبْ السوی المتکلم بنا کردند، لام امر مکسوره جازمه در او نش
در آوردند، آخرش را جزم کرد، علامت جزمی سقوط حرکات شد، در چهار چهار صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد
در سه سه صیغه و سقوط چیزے نه شد، در یک یک صیغه زیرا که مبنی اند، و المبنی لِیَضْرِبْ لِیَضْرِبْ شدند،
لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبْ را از تَضْرِبْ، تَضْرِبْ السوی المتکلم بنا کردند، لائے ناهیه جازمه در او نش در آوردند
آخرش را جزم کردند، علامت جزمی سقوط حرکات شد، در یک یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار
چهار صیغه، و سقوط چیزے نه شد، در یک یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی ما لا یتغیر را از تَضْرِبْ،
لَا تَضْرِبْ شدند، لَا یَضْرِبْ، لَا یَضْرِبْ را از یَضْرِبْ، یَضْرِبْ السوی المتکلم بنا کردند، لائے

۱۷۔ قولہ **لِيَضْرِبَ**، **لِيَضْرِبَ** الوجود عدم ایراد بنائے ثقیلہ و خفیفہ امر حاضر مجہول و امر غائب مطلق ہائے معلوم و مجہول، ایں کہ طریقہ بنائے، ایناں بعینہ طریقہ بنائے ثقیلہ و خفیفہ امر حاضر معلوم است۔ فلا فائدة في تكراره دقس عليه النہی ایضاً ۱۲

ناهییه جازمه در اولش در آورند، آخرش را بجزم کردند، علامت جزمی سقوط حرکات شد در چهار چهار صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در سه سه صیغه و سقوط چیزیه نه شد، در یک یک صیغه زیرا که مبنی اند المبنی ما لا یتغیر الّا تا از یضرب، یضرب الّا سوی المخاب لا یضرب، لا یضرب الّا شدند مضرب را از یضرب بنا کردند، یائے حرف مضارعت را حذف کرده بجایش میم مفتوحه علامت اسم ظرف در آورند تنوین نمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند، تا از یضرب، مضرب شد،

قانون: ظرف یفعل و مثال مطلقا بر وزن مفعول می آید و از غیر یفعل و ناقص و لقیف و مضاعف بر وزن مفعول می آید و وجوبا و ماشوای ایشان شاذ اند و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و وجوبا مضربان مثل ضاربان است، مضارب را از مضرب بنا کردند مضرب صیغه واحد اسم ظرف بود چون خواستند که صیغه جمع کسر اسم ظرف بنا کنند سوم جا الف علامت جمع مکسر بفتح ماقبل در آورند تنوین نمکن علامت اسمیه را حذف کردند برائے منع صرف تا از مضرب، مضارب شد مضرب را از مضرب بنا کردند حرف اول راضمه و ثانی را

له قول ظرف یفعل الّا مراد از یفعل صحیح مهورا جوف که مضارع کسور العین بر وزن یفعل و مثال وادی خواه یائی ظرفش بر وزن مفعول آید و از غیر یفعل مراد صحیح مهورا جوف که مضارع آن مفتوح العین یا مضموم العین باشد و لقیف و ناقص و مضاعف مطلقا ظرف این همه بر وزن مفعول می آید و اگر ازین قانون مذکور مخالف است آن شاذ است، چنانچه مسجّد از مسجّد یسجد ۱۲

۱۲ قول ظرف یفعل الّا باید دانست، که این قانون بمجموع ظروف هفت اقسام ثلاثی مجرد و مزید فیه و غیره شامل است، تفصیلش این که ظرفی که بنا کرد شود ثلاثی مجرد باشد یا غیر آن. اگر ثلاثی مجرد است خالی نه باشد مثال است یا غیر آن، اگر مثال است وادی خواه یائی و مضارعش مضموم العین، خواه کسور العین خواه مفتوح العین ظرفش بر وزن مفعول بکسر العین آید وجوبا. و اگر ناقص یا لقیف یا مضاعف است ناقص عام است که وادی باشد خواه یائی و لقیف عام است که مفروق باشد یا مقرون و هر یک از ناقص و لقیف و مضاعف مضموم العین باشد، خواه کسور العین خواه مفتوح العین ظرف هر واحد بر وزن مفعول بفتح العین آید وجوبا و اگر صحیح یا مهورا جوف باشد مضارع را باید اگر کسور العین باشد ظرفش بر وزن مفعول آید مانند ظرف مثال. چنانچه این جا از یضرب، مضرب بکسر العین آمده است و اگر مضارع مفتوح العین یا مضموم العین باشد ظرفش بر وزن مفعول آید بفتح العین مانند ظرف ناقص و اخیر و اما ظرف غیر ثلاثی مجرد، خواه ثلاثی مزید فیه باشد یا رباعی مجرد و مزید فیه بر وزن اسم مفعول آن باب می آید وجوبا ۱۳

۱۳ قول شاذ مطلقا الّا وادی خواه یائی. مضارعش مضموم العین، خواه کسور العین خواه مفتوح العین ۱۲

۱۴ قول و از غیر یفعل الخ الّا از سه باب که صحیح و مهورا جوف است ۱۲

۱۵ قول باسوای ایشان شاذ است الّا اگر ظرف ناقص و لقیف و مضاعف مطلقا یا ظرف صحیح و مهورا جوف که مضارع آنها مفتوح العین یا مضموم العین است بر وزن مفعول آید یا ظرف مثال مطلقا و ظروف مهورا جوف و جوف که مضارعش کسور العین است بر وزن مفعول آید، شاذ است لے موافق استعمال و مخالف قیاس، پس بر عایت قانون مذکور مسجّد یسجد که مسجّد بفتح العین باشد، زیرا که از غیر یفعل است، اما استعمال لے در کلام الله و کلام رسول الله بکسر العین است ۱۲

۱۶ قول مضارب شد الّا بر وزن متعاعلی برائے جمع فتهی المجرع، قاعده کلید این است که حرف اول و ثانی مفتوح باشد سیوم با الف جمع آید و بعد از الف با فظ و در حرف یا سر حرف باشد پس اگر دو باشند و اولین در ثانی مدغم هم نه باشد، حرف اول کسور باشد و دوم را اعتبار نیست، زیرا که عمل اعراب است و اگر سه باشند اولین کسور و ثانی و یائے ساکنه باشد سیوم را اعتبار نه باشد و زیاده از سه یا فقط یک غیر مدغم بعد الف نه باشد فانه ۱۲

۱۷ قول مضرب الّا باید دانست که در تصغیر شرط است، که حرف اول مضموم، ثانی مفتوح و سیوم یا یائے ساکنه علامت تصغیر باشد و بعد از یائے اگر یک حرف باشد و را اعتبار نیست زیرا که عمل اعراب است و اگر دو باشند اولین کسور باشد بشرط حرف ثانی تائے نایث یا در کم دے نه باشد و الّا بعد یائے تصغیر مفتوح خواهد بود، چون متوینیه و غیره و همین حکم است که اگر حرف دوم الف مقصوره یا ممدوده باشد چون جیتیلی و تحمید و اگر سه باشند اولین ثانی یا یائے ساکنه باشد و ثالث را اعتبار نیست، در اربع خواهد بود زیرا که اگر اربع خواهد بود تائے نایث خواهد بود و این کلامیست جدا گانه، نه جزو ماقبل خود، پس اعتبار باقی حروف را بغیر ضم کردن آن تائے نایث است و نیز در بی وقت ماقبل تائے مفتوح خواهد بسبب تقاضائے تائے فتح ماقبل خود را ۱۲

است اَصَابَرٌ، مثل مَضَارِبٍ اسم آله صغری است اُضْبِیْبٌ مثل مُضْبِیْبٍ اسم آله صغری است، مگر درین جاتنوبین مقدره را ظاهر نمودند، ضُوبِی را از اَضُوبِ بنا کردند، همزه مفتوحه علامت اسم تفضیل مذکر را حذف کرده، فاکمه را ضمه داده، عین کلمه را ساکن کرده الف مقصوره علامت اسم تفضیل مؤنث بفتح ماقبل در آخرش در آورده، تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش مقدر نمودند، برائے منع صرف تا از اَضُوبِ، ضُوبِی شد ضُوبِیَّانِ را از ضُوبِی بنا کردند الف مقصوره بیائے مفتوحه بدل کرده بعده الف علامت تشبیه و نون مکسوره عوض ضمه یا تنوین مقدره یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آوردند تا از ضُوبِی، ضُوبِیَّانِ شد.

قانون ۱۲- هر الف مقصوره، سیووم، جابدل از و او یا اصلی که اماله کرده نه شود، وقت بنا کردن تشبیه و جمع مؤنث سالم آن را با و مفتوحه بدل کنند و جوبا و غیرش را بیا و ممدوده اصلی را ثابت دارند و تائینته را با و بدل کنند و جوبا و در غیر ایشان هر دو وجه خواندن جائز است، ضُوبِیَّات را از ضُوبِی بنا کردند الف مقصوره را بیائے

۱۲ قول قانون الا بالذات اذ این قانون بیان ابدال الف مقصوره ضُوبِی است، بیا، وقت بنائے تشبیه و جمع مؤنث سالم. اما بیان حکم الف مقصوره سیووم جایز است ۱۲

۱۳ قول الف مقصوره الف مقصوره آن است، که بعد آن همزه نه باشد ۱۲

۱۴ قول سیووم جابدا اجزای از است از صاعد از سیووم جابدا، زیرا که حکم آن تحت قوله در غیر حکم ایشان مذکور است ۱۲

۱۵ قول بدل از و او الف اجزای از است از الف مقصوره که مبدل باشد از یار ۱۲

۱۶ قول یار اصلی که اماله کرده نشود الف یعنی بمقابل حریف اصلی باشد. لیکن بسبب فقدان شرائط اماله کرده نه شود، معنی اماله میل دادن فتوحه بوسه کسر و الف بوسه یار پس خارج شد آن اصلی که در آن اماله جائز است. مثل اول عصا که در وقت تشبیه عصا و ان. عصا و ان زیرا که الف عصا سیووم جابدل از و او است چرا که در اصل عصا بود، و بقانون قائل، عصا شده است، و مثال ثانی ابی و قنیک علم کس باشد چرا که این الف مقصوره اصلی است، چرا که معنی اصلی درین جا آن است. که مقابل لام کلمه باشد، نیز بدل از و او و یا نباشد، و درین جا چنین است، و نیز اماله کرده نمی شود، پس در وقت تشبیه و جمع التوائن و التوائن خوانده خواهد شد ۱۲

۱۷ قول و غیرش را بیا الف یعنی در غیر هر دو قسم مذکور بالا الف مکسوره را بیا بدل کرده شود، مثال غیر اول چون ضُوبِی و مُضْبِیَّات اما الف ضُوبِی پس ازین که نه مبدل از و او است چنانچه از بنائے آن معلوم میشود که در سیووم جابدا است. بلکه چهارم جابدا واقع است، پس در حالت جمع و تشبیه ضُوبِیَّان و ضُوبِیَّات خواهد شد اما الف مصطفی پس اگر چه بدل از و او است. لیکن در سیووم جابدا نیست، پس سیووم جابدل از و او نه شد، لهذا مصطفیان، مصطفیات خوانده شد و مثال غیر ثانی لے غیر آن اصلی که اماله کرده نه شود، چون بلی و قنیک که علم کسی باشد، چرا که الف مقصوره بلی اگر چه اصلی است، زیرا که مقابل لام کلمه است مگر اماله این جائز است. پس خارج شد از قول یا اصلی که اماله کرده نه شود و تشبیه و جمع بلیان و بلیات آید ۱۲

۱۸ قول ممدوده اصلی الامر از اصلی اینکه بمقابل حرف اصلی باشد و بدل از و او بیا نیز نه بود، چون قراءه که در حالت تشبیه و جمع قراءان و قراءات خواندن واجب است ۱۲

۱۹ قول ترک تائینته را با و بدل کنند و جوبا الف چنانچه در حملا و - حملا و ان - حملا و ان خواندن واجب است ۱۲

۲۰ قول و در غیر ایشان لے در غیر ممدوده اصلی در غیر ممدوده تائینته هر دو وجه خواندن لے ثابت داشتن و با و بدل نمودن جائز است، مثال غیر ممدوده اصلی کساءان، کساءات. چرا که اگر چه ممدوده لام کلمه است، مگر بدل است از و او، که در اصل کساء بود، هم چنین است در کساءان و در کساءات زیرا که اگر چه لام کلمه است مگر بدل است از و او، که در اصل در کساء بود و مثال غیر ممدوده تائینته و اصلی چون حلیاءان و حلیاءات، چرا که این ممدوده نه بمقابل لام کلمه است و نه برائے تائینته. بلکه برائے الحاق عَلَیْکَ بقول این آورده شده است ۱۲

۲۱ فائده، همزه که در آخر الف ممدوده می باشد در اصل الف مقصوره بود، و چون الفی دیگر برائے مصوت در ماقبلش آوردند و الف جمع شدند قاعده است که قنیک که در الف جمع شدند ثانی را به همزه بدل کنند، لهذا ثانی را به همزه بدل کردند اکنون ممدوده فی الحقیقه آن همزه است که در آخر است اما چون که در رازی آواز با قبلش حاصل شده است لهذا بعضی آن مقصوره را بدل لحاظ همزه و بعضی مجموع هر دو الف ممدوده می گویند فا فصح ۱۲

۲۲ عه فرق در میان الف مقصوره و الف ممدوده. مقصوره در لغت بند شدن را گویند و در اصطلاح آن الف باشد که بعد او همزه نه باشد، چون موئنی ممدوده در لغت دراز شدن را گویند و در اصطلاح آن الف که بعد او همزه باشد، چون اودا و ۱۳ حضور بخش عفی الله عنه، قلات داله

همزه مفتوح بسکون فار کلمه در اولش در آورده، یائے واحدة را حذف کرده، الف ممدوده علامت جمع مذکر مکسر بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برائے منع صرف آشرفاً شد آشرفه را از شریف بنا کردند، همزه مفتوحه بسکون فار کلمه در اولش در آورده، یائے واحدة را حذف کرده، تائے متحرک بفتحه ماقبل در آخرش در آورده اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند، آشرفه شد، شریفه را از شریف بنا کردند، تائے متحرک علامت تانیث بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند، شریفه شد، بنائے شریفتان و شریفات مثل بنائے ضاربان و ضاربات است، شرائف را از شریفه بنا کردند، سیوم جا الف علامت جمع مؤنث مکسر بفتحه ماقبل در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مؤنث مکسر شد، آن را کسره داند، تائے وحده و تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برائے ضدیت منع صرف تا از شریفه، شرائف شد، پس یائے واقع شد بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کردند، تا از شرائف، شرائف شد، قانون: هر حرف علت که واقع شد، بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کنند و جوبا، زائده را مطلقاً و اصلی را بشرط تقدم حرف علت بر الف مفاعل.

شریف، شریفه را از شریف و شریفه بنا کردند، و شریفه صیغه کبر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند، حرف اول را ضمه و ثانی را فتنه داده، سیوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یائے ساکنه علامت تصغیر شد، آن را کسره دادند، تا از شریف و شریفه شریف و شریفه شدند، پس دو حرف از یک جنس بهم آمده، اول ساکن، ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند، تا از شریف و شریفه شریف و شریفه شدند.

نختم شد ثلاثی مجرد و شروع شد ثلاثی مزید فیه

له قوله بعد از الف مفاعل الیاء بوقت وزن صوری آن که حرف علت متقابلین مفاعل گردد ۱۲
له قوله زائده را مطلقاً الیاء مطلقاً حرف علت اگر زائده است به همزه بدل کرده شود، مطلقاً قبل از الف مفاعل حرف علت باشد یا نه باشد مثل الف چون در رساله، مسائل دیائے چون در شریفه، شرائف و او چون در عجمه، عجمان چون در زائده حرف علت بر الف مفاعل شرط نیست، لهذا در درس هر سه امثله بین مفاعل را به همزه بدل کرده شد است ۱۲
له قوله و اصلی را بشرط تقدم حرف علت الیاء حرف علت مذکور اگر اصلی است نه زائده، پس آن را همان وقت به همزه وصل کرده شود، که قبل از الف مفاعل نیز حرف علت باشد، بخلاف الجنس چون بواضع یا موافق الجنس باشد چون قوائیل و اگر قبل از الف حرف علت نه باشد ابدال حرف علت بین مفاعل به همزه روانه بود، چون مقاول و میثاق و مثال الف درین جا منصرف نیست ۱۲
دفاشده، وزن بر سه قسم است صرفی و صوری و عروضی وزن صرفی تقابل حرکات و سکات باشد بخبرها بلحاظ زائده و اصلی چون شرائف بوزن مفاعل و از صوری تقابل حرکات سکات باشد بخبرها بغیر لحاظ زائده و اصلی چون شرائف بوزن مفاعل و عروضی تقابل حرکات و سکات باشد، مطلقاً بغیر لحاظ زائده و اصلی چون شریف بوزن فَعُول ۱۲

باب اول

صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب افعال چون اَلْاِکْرَامُ بزرگی دادن

يُكْرِمُ، تُكْرِمُ، أَكْرِمُ، تُكْرِمُ را از أَكْرَمَ بنا کردند، یک حرف از حروف اتین مضمومه در اولش در آورده
آخر را کسر داده، ضم اعرابی در آخرش در آوردند، تا از أَكْرَمَ، يَا كَرِمُ، تَا كَرِمُ، اُوْ كَرِمُ، نَا كَرِمُ شد،
پس در واحد متکلم دو همزه بهم آمده، این معتنکه بود، لهذا همزه ثانی را علی خلاف القیاس حذف کردند و در
باقی صیغها نیز طرّاً الباب تا از يَا كَرِمُ، تَا كَرِمُ، اُوْ كَرِمُ، نَا كَرِمُ، يَكْرِمُ، تُكْرِمُ، اُكْرِمُ، تُكْرِمُ شدند
اَكْرَمَ را از تُكْرِمُ السوئے المتکلم بنا کردند، تا حرف مضارع را حذف کردند، ما بعدش متحرک ماند
امر، همون شد بوقف آخر، علامت وقف سقوط حرکت شد، در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد
در چهار صیغه و سقوط چیزی نه شد، در یک صیغه زیرا که مبنی است والمبني ما لا يتغير التا از تَا كَرِمُ
سوئے المتکلم اَكْرَمَ را شد

قانون هر همزه زائده که واقع شود، در اول کلمه وصلی باشد یا قطعی، حکم وصلی این که در درج کلام و متحرک شدن مابعد بیفتد، و حکم قطعی عکس این است، همزه قطعی هشت قسم است، همزه باب افعال و واحد متکلم

له قول از باب افعال المقتبل ازین هر چه ابواب ثلاثی مجرد گذشت تغییر آنها ماضی و مضارع هر یک کرده است، و اکنون تغییر هر باب غیر ثلاثی مجرد بوزن مصدر آن باب می کند، و جهش آن که مصدر را ابواب ثلاثی مجرد را وزن معین نیست، زیرا که سماعی اندک قیاسی، لهذا برائے تمیز هر یک از دیگر تغییر هر باب بوزن ماضی و مضارع آن باب می کنند، چنانچه در اول بفتح المعین فی الماضی و کسر هاء فی الغابر در دردم بفتح اول و ضم ثانی در درسیوم بکسر اول و فتح ثانی، در در چهارم بفتح اول و در ششم بضم هاء و در ششم بضم هاء. بخلاف غیر ثلاثی مجرد که مصدر آنها قیاسی اند، پس مصدر فعل یَفْعَلُ بِرَفْعٍ اِفْتَعَالٍ وَاِشْتَعَالٍ یَفْعَلُ بِرَفْعٍ اِفْتَعَالٍ آید و اِشْتَعَالٍ علیه الباقی - لهذا تغییر آن نیز با وزن مصدر می کنند، و آنچه مصدر فعل یَفْعَلُ تَفَعُّلٌ آمده است، در اصل تَفَعُّلٌ بود، و آنچه در فاعل، یُفَاعِلُ، و فاعل، و فِعْعَالٌ آمده است، قلیل است و قلیل را اعتبار نیست ۱۲

۱۲. قوله علی خلاف قیاس الا چرا که قیاس آن سمت که ثانی را بر او بدل کرده شود، چنانچه در قوانین هموز ذکر خواهد کرد ۱۲

مسئله قوله بیا که دندان زد کردند شش بسوسه اصل که تا کوه بود زیرا که بینی من را وقتیکه که از او چیزی بنا کرده شود، بسوسه اصل زد کرده می شود، اگر از اصل خود برگشته باشد، و چون تا کوه را بسوسه اصل زد کردند، همزه قطعی باز آمد، و بعد حذف ثانی مضارع است ابتدا را مر به همزه مفتوحه شد، پس امر مہولی شد، بوقت آخر ۱۲

کلمه قوله هر همزه زائده الیائسے ہر یک از قطعی و وصلی بودن همزه در اول کلمه و بودن آن در غیر متقابلہ فاکلمہ شرط است، پس اگر در اول کلمہ آید، مگر بقابلہ فاکلمہ مثل همزه آمدن آن را قطعی گفتہ نشود، نہ وصلی، پس بقولہ زائده احتراز شد از هموز الفار ۱۲

۵۷ قوله صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ وعلیٰ اصحابہ کہ ما بعد را بما قبل خود موصول کرده، خودش را محذوف می‌گردد ۱۲

۱۷ قره باغ قطعی الیے چونکہ مذف نمی گردد، و ما قبل خود را از ما بعد خود قطع می کنند، از بی جهت آن را قطعی نامند ۱۲

کہ قولہ افعال اے مصدر باشد، خواہ ماضی، خواہ امر ۱۲

۵۵ قوله واحد متکلم الای هر باب که باشد از هفت اقسام ۱۲

معنی همزه وصلی در دو جا ساقط شود، اول در وسط کلام آید، **بِالْحَمْدِ، وَالْحَمْدُ، اِضْطَبَّ، فَاِضْطَبَّ** دوم متحرک شدن، **اَبَعْدَ جَانِبِهِ** در اختم اگر تار اصاد کرده، در صدادغام کنند، ختم شود، همزه ساقط شود ۱۲ عبد العزیز قاسمی

واسم تفضیل و جمع، و اعلام، و ثناء، و فعل تعجب، و استفهام، و استثناء ایشان و صلی است،
 قانون هر باب که ماضی او چهار حرفی باشد در مضارع معلوم او حرف اتین را حرکت ضم می دهند و جویا
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب تفعیل چون التَّصْرِيفُ گردانیدن
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب مُفَاعَلَة چون الْمُضَارِبَةُ بایک دیگر زدن
 باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب تَفَعَّل چون التَّقَوُّفُ دست اندازی کردن در کار
 قانون هر باب که در اول ماضی او تائے زائده مطرده باشد در ماضی مجهول او حرف اول و ثانی را ضم و
 ماقبل آخر را کسر می دهند و جویا،

قانون هر باب که در اول ماضی او تائے زائده مطرده باشد در مضارع معلوم او ماقبل آخر را بر حال می
 دارند و جویا و اگر تائے زائده مطرده نباشد کسری دهند سوائے ابواب ثلاثی مجرد،
 قانون هر تائے مضارعت که داخل شود بر تائے تَفَعَّل یا تفاعل یا تَفَعَّل در مضارع معلوم او حذف
 یکے جائز است،

باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب تفاعل چون التَّضَارُّبُ بایک دیگر زدن

له قول جمع الی مثل همزه لفظ اصحاب و اشرف و اعلام و مانند آنها ۱۲

له قول اعلام الی مثل همزه لفظ ابراهیم و اسماعیل و اسحق و غیرها ۱۳

له قول و بنه الی همزه بنا آن گویند که آن کلمه که در آن همزه است جملی باشد، و نیز چنان باشد که اگر همزه مذف کرده شود معنی کلمه فاسد گردد مثل همزه
 اَنْ وَاَنْ وَاَنْتَ وَاَمثالها ۱۴

له قول و سوائے ایشان و صلی است الی هر آن همزه که زائده نیز باشد در اول کلمه نیز لیکن هشت قسم مذکور باشد و صلی است چنانچه همزه مصدر
 و ماضی و امر باشد اِفتَحَلاً مثلاً ۱۵

له قول ماضی او چهار حرفی باشد الی باید دانست که ضربان وقت اطلاق ثلاثی سه حرف اصلی مراد می دارند بدون زائده و وقت اطلاق رباعی گاهی هر
 چهار اصلی دارند و گاهی تعدد حروف مراد میگیرند خواه هر چهار اصلی باشند یا بعضی اصلی و بعضی زائده در این جا عدد چهار حروف مراد است
 پس شامل شد این قانون رباعی مجرد باب افعال و تفعیل و مُفَاعَلَة را و خارج شد آن باب که در ماضی او تعدد حروف زائده از چهار باشد
 چنانچه یَتَحَوَّكُ و یَتَكَلِّمُ و مثال آن کمتر از چهار باشد چنانچه در مجرد است ثلاثی، چرا که درین هر دو صورت علامت مضارع مفتوح گردد ۱۶

له قول هر باب الی یعنی در بنائے ماضی مجهول باب تفعّل و تفاعل و تَفَعَّل از ماضی معلوم حرف ثانی نیز مفوم گردانیده شود ۱۷
 له قول هر باب که در اول ماضی او الی باید دانست که ماقبل آخر مضارع معلوم در بعضی ابواب ثلاثی مجرد مفوم، و در بعضی کسور و در بعضی مفتوح
 میباشد چنانچه یَتَحَوَّكُ و یَتَكَلِّمُ و در مزیدات می نیز در بعضی مفتوح و در بعضی کسور، چون یَكْشُرُ و یَتَحَوَّكُ و در رباعی مجرد
 کسوری باشد و در مزیدات می نیز در بعضی مفتوح، و در بعضی کسور چون یَتَشَدَّحُ و یَتَشَدَّحُ و یَتَشَدَّحُ و یَتَشَدَّحُ پس باین قانون ضبط حرکت ماقبل
 آخر مضارع معلوم بخوبی واضح گردید و همه عدم انقباض مرفوع گردید بدین سوال که قبل بنائے مضارع معلوم، در ماضی معلوم می نظر
 کرده شود، اگر تائے زائده مطرده در می موجود است، حرکت ماقبل آخر مضارع معلوم چنان ماند که در ماضی معلوم بود، چنانچه در
 تَصَوَّفَ و یَتَصَوَّفُ و در تَضَادَبَ و یَتَضَادَبُ و در تَشَدَّحَ و یَتَشَدَّحُ و اگر در اول ماضی تائے زائده
 مطرده نباشد، ماقبل آخر مضارع معلوم کسور ماند و ثناء، چنانچه در أَكْثَرَ مِیَكْشُرُ و در

اِكْتَسَبَ و قَسَّ حَلِیَّةَ المبحا قی اما قبل آخر مضارع معلوم ابواب ثلاثی مجرد سالی

است، پس جمله که مفتوح مسکون است مفتوح باشد و کسور کسور و در مفوم

مفوم پس حاصل این که ماقبل آخر مضارع ابواب ثلاثی مجرد سالی است و در

تَفَعَّل و تفاعل و تَفَعَّل مفتوح و در باقی کسور ۱۸

باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیصح از باب افتعال چون اَلَا كَتَبْتُ بِكَوَشْتِش حاصل نمودن
قانون هر بابی که در اول ماضی او همزه وصلی باشد در ماضی مجهول او حرف اول و ثالث را ضمه و ما قبل آخر
را کسر می دهند و جوباً به

قانون هر دو ویای غیر تبدل از همزه که واقع شود، مقابله فاکلمه باب افتعال یا تفاعل یا تفعّل آنرا
تا کرده، در تا ادغام می کنند و جوباً بر اکثر لغت اهل حجاز در افتعال و بر بعضی لغت اهل حجاز در تفعّل و
تفاعل مگر اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ شاذ است.

قانون اگر یکی از سین شین که واقع شود مقابله فاکلمه باب افتعال تائے و راجعش فاکلمه کرده جوازاً
جنس را در جنس ادغام می کنند و جوباً به

قانون اگر یکی از صاد، ضاد، طاء واقع شود، در مقابله فاکلمه افتعال تائے و راطا کنند و جوباً پس اگر
مقابله فاکلمه طاست ادغام واجب است، و اگر طاست اظهار یک طرفه و ادغام دو طرفه یعنی طارطا کردن و عکس
و جازراً است، و اگر صاد، ضاد باشد اظهار ادغام یک طرفه یعنی طارصاد، ضاد کردن جائز است و عکس او

له قوله هر باب الی باید دانست که طریق بنائے ماضی معلوم بست و دو ابواب از ماضی معلوم در سه قوانین مضبط است، یکی پیشتر گذشت و آن شش ابواب
ثلاثی مجرد و رباعی مجرد و افعال و تفعیل و معاظمه را شامل، و دوم قبیل از بی مذکور گشت و آن تفاعل و تفاعل را شامل است و مضبط باقی در ابواب
در این قانون بیوم است، یعنی باقی هفت ابواب ثلاثی مزید و دو باب رباعی مزید که در ابتدا هم همزه وصلی می باشد ۱۲
له قوله غیر تبدل از همزه الواحتر از است ازان داد و یا که مبدل باشد از همزه چرا که اگر مبدل باشد، بر حال مانند این که تا گردیده در جنس مدغم گردد و ازین
وجوه اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ را شاذ گویند ۱۳
له قوله فاکلمه الی مثال و او چون اِتَّخَذَ که در اصل اِدَّخَذَ، و اِتَّخَذَ در تَوَعَّدَ و اِتَّخَذَ در تَوَاعَدَ و مثال یا چون اِتَّخَذَ در اِتَّخَذَ و اِتَّخَذَ
در تیسر و اتاس و تیسر ۱۴

له قوله بر اکثر لغت اهل حجاز الی باید دانست که غیر اهل حجاز ابدال داد و یا به فاکلمه افتعال و تفاعل و تفاعل بنا اگر چه از همزه مبدل نه باشد، روانی
دارند، چنانچه اهل حجاز در مبدل از همزه - اما اهل حجاز پس اکثر آنها وقت وجود شرط فقط در افتعال ابدال و ادغام واجب می گویند و اقل آنها در تفاعل
و تفاعل فقط و چون بعضی اهل حجاز در افتعال و بعضی دیگر در تفاعل و تفاعل قائل بوجوب ابدال و ادغام بودند پس صادق آنکه مذهب اهل حجاز مطلقاً و بر
ابدال ادغام است، در هر سه ابواب. لهذا در قانون حکم بوجوب ابدال بجملاً ذکر نموده، بعد ازان تفصیل مذهب اکثر اقل ذکر نموده است ۱۵
له قوله مگر اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ شاذ است الی زیرا که اخذ بعد از جرائے و بر افتعال اِتَّخَذَ گردید و بقانون ایماناً، اِتَّخَذَ شد و چون مستعمل اِتَّخَذَ
است نه اِتَّخَذَ معلوم گردید که یا را تا کرده، در تا ادغام کرده اند، لیکن چونکه غیر مبدل بودن داد و یا از همزه شرط است در قانون و آن شرط در بی جایافتنه
شده است لهذا اِتَّخَذَ شاذ گردید، و این شد و ذوقی است که اصل می اخذ گفته شود، و اگر اصل می اِتَّخَذَ قرار داده شود، چنانچه مذهب بعضی است. بعد
اجرائے می بر افتعال و ادغام تا در تا اِتَّخَذَ خواهد گردید، بغیر شذوذ، و ازین جا گویند که اِتَّخَذَ را بخوبی بیان کن که شذوذ هم لازم نه یا مد ۱۶

له قوله فاکلمه کرده الی چنانچه در استقم و اشتبه، استقم و اشتبه خوانند ۱۷

له قوله و جوباً الی هر گاه تا را جنس فاکره شود ادغام واجب است. اما قبل از تجنّیس نفس تجنّیس جائز است نه واجب بعد تجنّیس ترک ادغام ممتنع است ۱۸

له قوله ادغام واجب است الی چنانچه در طلب بعد اجرائے می بر افتعل، اطلب بطلے مشد واجب است ۱۹

له قوله طارطا کردن الی چنانچه در ظلم، اظلم ۲۰

له قوله عکس الی یعنی طارطا کردن جائز است، چنانچه در مثال مذکور اظلم خواندن جائز است ۲۱

له قوله صادر کردن الی یعنی در صبر و صبر بعد اجرائے هر دو بر افتعال، اضطرب و اضطرب و اضطرب خواندن جائز است ۲۲

له قوله و عکس الی صاد، ضاد را طارطا کردن جائز نیست پس اطلب در اطل و اضطرب در اضطرب ممتنع است ۲۳

کرده جواز ادغام می کنند و جوبا، سوائے رار چیرا که درین جا واجب است،
باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب اِنْفَعَال چون اَلْوَصْرَافُ گردیدن
باب هشتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب اِسْتِفْعَال چون اَلِاسْتِخْرَاجُ طلب خروج کردن
باب نهم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب اِفْعَال چون اَلْاِحْمِرَادُ سرخ شدن
تَعْلِيلُ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ، لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ، لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ، لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ، لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ
بنا کردند، لم جازمه محذیه در اولش در آوردند، آخرش را جزم کرد، علامت جزمی سقوط حرکات شد
در پنج پنج صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد، در هفت هفت صیغه، و سقوط چیزیه نه شد، در دو دو
صیغه، که مبنی اند، پس التکاء ساکنین شد، میان هر دو را در پنج پنج صیغه، بعضی صرفیاں را ئے ثانی را
حرکت فتح می دهند، لَانِ الْفَتْحُ اخْفُ الْحَرَكَاتِ، لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ می خوانند، و بعضی صرفیاں
را ئے ثانی را حرکت کسره می دهند، لَانِ السَّكِينِ اِذَا اخْرَجْتَ حَرَكَهٖ بِالْكَسْرِ، لَمْ يَحْمَرْ، لَمْ يَحْمَرْ
و بعضی صرفیاں تک ادغام می کنند اِنَّهُ الْاَصْلُ و رار اولی را حرکت اصلیه می دهند، لَمْ يَحْمَرْ
لَمْ يَحْمَرْ می خوانند، و امر و نهی همیں طور است،

باب دهم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب اِفْعِلَال چون اَلْاِحْمِرَادُ بسیار سرخ شد
باب یازدهم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب اِفْعَوَال چون اَلْاِحْمِلَاوُذُ شتافتن
باب دوازدهم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیه صحیح از باب اِفْعِيْعَال چون اَلْاِحْمِلَاوُذُ اب کوز پشت
شدن، ختم شد مزیدات و شروع شد رباعی

باب اول، صرف صغیر رباعی مجرور، صحیح از باب فَعْلَلَة چون اَلْدَّخْرَجَةُ سنگ غلطابیدن
باب اول، صرف صغیر رباعی مجرور، صحیح از باب تَفَعَّلُ چون اَلتَّخْرُجُ غلطیدن سنگ
باب دوم، صرف صغیر رباعی مزید فیه صحیح از باب اِفْعِلَال چون اَلْاِحْمِرَادُ انبوه شدن شتران بر آب
باب سوم، صرف صغیر رباعی مزید فیه صحیح از باب اِفْعِلَال چون اَلْاِفْتِشْعَارُ برخواستن موئے برتن،
(ختم شد ابواب صحیح، و شروع شد مثال وادی)

باب اول، صرف صغیر ثلاثی مجرور، مثال وادی، بوزن فَعَلَ يَفْعِلُ چون اَلْوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَالْمِيْعَادُ
وعده کردن،

تعلیل، عِدَّةٌ در اصل وَعْدٌ بود، کسره بر او ثقیل بود، نقل کرده مابعد را داده، و او را حذف کرده،

له قوله عِدَّةٌ البر ظاهر لفظ عِدَّةٌ وادوی شود، که بگوید مثال وادی است، ماله که فاکه واد نیست بلکه مفقود الف است و تعلیل ظاهر شد که در اصل وَعْدٌ بود آن بار
مثال وادی است ۱۲ له قوله ثقیل بود الا زیرا که واد مرکب است از و و همزه از هر حرکات ثقیل است و کسره از فتح ثقیل است ۱۳

عوضش تائے متحرکه بفتح ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را برزنا که آخر کلمه است جاری کردند عِدَّةً شُدْ
قانون، هر واکه که واقع شود مقابل فاکلمه مصدر یک بر وزن فَعَلَ یا فَعَلَةً باشد بشرطیکه مضارع معلومش
نیز معلول باشد کسر اش را نقل کرده بابعاد داده، آن را حذف کرده، عوضش تائے متحرکه در آخرش در آورده
و جوباً، بکلیه اقامه، و آن این است،

قانون - در مصدر هر حرفیکه بجز التثانیه تنوینی بیفتد عوضش تائے متحرکه در آخرش در آید و جوباً مگر لغت و مانه شاذ اند
تعلیل مِیْعَادٌ در اصل مَوْعَدٌ بود، و او ساکن منظر ماقبلش مکسور، آن و او را بیابدل کردند مِیْعَادٌ شُدْ،
قانون - هر و او ساکن منظر غیر واقع مقابل فاکلمه باب افتعال ماقبلش مکسور، آن و او را بیابدل کنند و جوباً
بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد،

تعلیل - وَعَدْتُ در اصل وَعَدْتُ بود، دال و تا قریب المخرج بهم آمد، دال را تا کرده، در تا ادغام
کردند وَعَدْتُ شُدْ

قانون - هر دال ساکن که مابعدش تائے متحرکه غیر تائے افتعال باشد آن را تا کرده در تا ادغام نمی کنند و جوباً،
قانون - هر و مضموم یا مکسور که واقع شود در اول کلمه، و ابعدهش دیگر و او متحرکه نباشد یا مضموم که مقابل

۱۰ قول قانون التعلیل عِدَّةً کسر امرا واقع شدند، یک حذف، دوم نقل حرکت و؛ بابعاد سوم آوردن تا عوض و او محذوف، و این قانون برائے امر اولین
است و امر سوم لے الحاق در آخر بکلیه اقامه است، چنانچه در قانون مذکور است، پس قوله بکلیه اقامه متعلق است بقوله عوضش تائے
۱۱ قوله بکلیه اقامه التعلیل اقامه، قانون اقامه است. لے بقا نوسه که جاری شده است در اقامه برائے الحاق تاء در آخر عوض حرف محذوف
چرا که اقامه در اصل اقواما بود، و او متحرک، ماقبلش حرف میح ساکن، حرکت و او نقل کرده با قبل دادند. و او را بالف بدل کردند و به التثانیه
ساکنین طے غیره یک حذف کردند ۱۲

۱۳ قوله در مصدر التعلیل عام است که آن حرف که در اول مصدر باشد، چنانچه در وَعَدْتُ یا در وَسَطُ مصدر باشد، چنانچه در اقواما ۱۴

۱۵ قوله التثانیه تنوینی التعلیل ساکنین است که ساکن ثانی وزن تنوین باشد ۱۶

۱۷ قوله شاذ اند التعلیل چرا که در اصل لُحُوْ و لُحُوْ و لُحُوْ بودند، پس بقانون خَالٍ و بَاءٍ، لُحُوْ و لُحُوْ شد و بسبب التثانیه ساکنین لُحُوْ و لُحُوْ باید گردید
پس الحاق تائے در آخر هر دو شاذ گردید چرا که ساکن دوم فون تنوین است، و از قانون اقامه بطور مضموم مخالف و قیده تنوین معلوم شد، که اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغیر تفویض تا گردد ۱۲

۱۸ قوله مِیْعَادٌ التعلیل بر ظاهر لفظ مِیْعَادٌ و ادومی شد، که مثال یائی است، پس چگونگی وادی گفته شود، و به تعلیل ظاهر شد که مثال وادی است و التثانیه بعد
تعلیل گردیده است ۱۲

۱۹ قوله ساکن التعلیل احتراز است از متحرک که سلامت خواهد ماند ۱۲

۲۰ قوله منظر التعلیل احتراز است از اجلیاد ۱۲

۲۱ قوله غیر واقع بمقابل فاکلمه باب افتعال التعلیل احتراز است از مثل اِثْقَدَ که در اصل اِثْقَدَ بود ۱۲

۲۲ قوله بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد التعلیل احتراز است از اَوْدَعَه که در اصل اَوْدَعَه بود، و او را یا کرده - اِیْدَعَه نه خوانند چرا که اجتماع متجانسین
موجود است، و آن متعاضی نقل حرکت اولی است. موسی و قبل و ادغام اولی در ثانی، لهذا رعایت این قانون و جوبی تقدم داشته شد بر تعطیل ۱۲

۲۳ قوله تائے متحرک التعلیل احتراز است از مثل وَعَدْتُ تا که مابعدش تائے نیست و از مثل وَعَدْتُ که تا متحرک نیست ۱۲

۲۴ قوله غیر تائے افتعال التعلیل احتراز است از وایکه فاکلمه باب افتعال باشد، چرا که در ی صورت اگر چه مابعد دال ساکن است لیکن وجوباً تائے دال
شده در ادغام خواهد شد، چنانچه پیشتر گذشت ۱۲

۲۵ قوله قانون التعلیل بقانون اِیْدَعَه و به سبب عدم وجوب تعلیل در وَعَدْتُ ذکر تعلیل در قیام آورده، فافهم ۱۲

و جوباً، بشرطیکه در جمع اَفْعَلَ، فَعْلَاءُ صفتی و فَعْلَى صفتی نباشد، ضمناً قبلش را بکسر بدل کنند و جوباً،
باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَالْمِيعَادُ
وعدہ کردن،

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَجَلُ ترسیدن،
باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَضْعُ نهادن،
باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَرْمُ اما سیدن
باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَسْدُ داغدار شدن
باب اول - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اَلْاِنْبَجَابُ واجب گردانیدن
باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَعَّلَ چون التَّوْحِيدُ چیزی را واحد گردانیدن
باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن مَفَاعَلَةٍ چون المَوَاطَبَةُ همیشگی کردن
باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَعَّلَ چون التَّوَحُّدُ یکتا شدن
باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَاعَلَ چون التَّوَارُثُ از یکدیگر میراث یافتن
باب ششم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اَلْاِتْقَادُ افروخته شدن
باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِسْتَفْعَلَ چون اَلْاِسْتِجَابُ سزاوار شدن
باب هشتم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اَلْاِنْقَادُ افروخته شدن
باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْيُسْرُ وَالْمَيْسِرَةُ قمار باختن
باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْيَنْحَ پخته شدن میوه در سیدن
وقت میوه چیدن -

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْيَسْتُمْ تیم شدن
باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْيَبْسُ خشک شدن
باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْيُسْرُ آسان شدن

لَعَنَ قَوْلَهُ در جمع اَفْعَلَ فَعْلَاءُ صفتی و فَعْلَى صفتی چنانچه مذکور است که بیضی جمع بیضا نیز آمده است چنانچه
برائے البیض معلوم است و نزد بعضی جمعیت بیض برائے بیضا سلم نیست، پس بنا بر قول ایشان معنی این عبارت چنین باشد بشرطیکه در اصل صفتی
که واحد لَبَّ بر وزن فَعْلَاءِ می باشد نباشد، و بقید صفتی خنرز شده از جمع اَفْعَلَ فَعْلَاءُ اِکْمَ، چنانچه قانون مذکور در اِکْمِ جاری شود و جوباً و هم چنین بقید
صفتی و فَعْلَى اِکْمَ از فَعْلَاءِ اِکْمِ چه که در آن نیز اجزاء قانون مذکور واجب است، پس در عید لَعَنَ عود خواندن واجب است، و باید دانست
که فعلی تَفَعَّلَ حکم فعلی اسمی دارد و صفتی ۱۲

لَعَنَ قَوْلَهُ اگر باشد اگر در جمع اَفْعَلَ فَعْلَاءُ صفتی یا فَعْلَى صفتی یا سَمْعَ شراط مذکور یافته شده و ادعیه خواهد شد بلکه ضمناً قبلش را بکسر بدل کرد
برائے اِتِّهَاعَ یائے - پس در بیض و حیسی و حیسی خواندن واجب است و حوکی و یَوْضَعُ منوع ۱۳

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بر وزن افعال چون الایسائر تونگر شدن
 باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بر وزن تفعیل چون التیسائر آسان کردن
 باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بر وزن مفاعلة چون الیاسائر باکس آسان گرفتن
 باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بر وزن تفعّل چون التیسائر آسان شدن
 باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بر وزن تفاعل چون التیامن بجانب راست خانه شدن
 باب ششم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بر وزن افتعال چون الایسائر آسان شدن
 باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بر وزن استفعال چون الاستیسائر میسر شدن
 و از باقی نیامده الا قلیلا
 (ختم شد مثال و شروع شد اجوف)

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف وادی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون القَوْلُ گفتن
 تعلیل - قَالَ در اصل قَوْلٌ بود، و او متحرک با قبلش مفتوح آن و او را بالف بدل کردند تا از قَوْلٌ قَالَ شد
 قانون - هر و او، و یا متحرک بحرکت لازمی که با قبلش مفتوح باشد از آن یک کلمه بالف مبدل شود و جواباً بشرطیکه
 آن و او، و یا مقابله فا کلمه و عین کلمه ناقص در حکم

۱۱ قول هر و او، و یا الف باید دانست که این قانون موسوم است بقانون قَالَ و بَاعَ و طم و او، یا در این قانون اجوف یکساں است و ازین جهت
 تعلیم داده شده است بواسطه دینار اما وقتی که در و او می جاری کنند تغییر می بقانون قَالَ کنند، و وقتی که در یائے کنند تغییر می بقانون بَاعَ
 کنند برائے لحاظ و او در اول در رعایت یائے در دوم ۱۲

۱۳ قول متحرک بحرکت لازمی الف احراز است از متحرک بحرکت عارضی که بالف بدل نخواهد شد مثل و او تَوَاسَّطَ عَلَا بُود، بسکون و او، همزه ولی بسبب
 درج کلام محذوف شد و بسبب التماس ساکنین و نه بود و اولین آنها در واقعیت ساکن اول در آخر کلمه و او را کسر دادند و این کسر چون کلمه عارضی است برائے
 دفع التماس ساکنین، لهذا و او الف نه شد ۱۴

۱۵ قول با قبلش مفتوح شد الف احراز است از آن و او که با قبلش کسور باشد یا مضموم چرا که اگر کسور باشد یا بر حال ماند، و او بقانون مِتَّعَاذٌ یا شود
 اگر مضموم باشد، و او بر حال ماند و یا بقانون یُوسِرُ و او گردد ۱۶

۱۷ قول از آن کلمه الف شرط پنجم این که وحدت کلمه باشد، و درین وقت بر سه صادق خواهد آمد، که با قبلش مفتوح است از آن کلمه پس یائے سیقول
 الف نه گردد، چرا که عین کلمه دیگر است -

۱۸ قول و عین کلمه ناقص نه باشد از زیر که اگر باشد الف نه گردد، و وجهش این که تعلیل نزع تغییر است و محل تغییر آخر کلمه است زیرا که به سبب
 اختلاف عوامل همان مختلف می گردد، پس ابتدائے تعلیل از آخر باید کرد، و لهذا صرفیای ابتدا در تعلیل از آخر می کنند اتصال تعلیل با تعلیل نزد
 ایشان ممنوع است یعنی اگر لام کلمه اولی و او گردد، و بعد از آن الف گردد، این چنین، تغیرات در یک حرف ممنوع نیست، و نیز اگر در لام
 کلمه تعلیل کرده می شود، و عین کلمه را از تعلیل خالی گذاشته در ما قبل عین کلمه تعلیل کرده باشد هم ممنوع نیست، چنانچه یقیناً که لام کلمه را انداخته
 فا کلمه را بر تعلیل یَعِدُّ حذف کرده اند، اما اتصال تعلیل با تعلیل لے بعد تعلیل لام کلمه در عین حقیقی یا حکمی تعلیل کردن نزد ایشان ممنوع است
 لهذا احراز کرده از عین کلمه ناقص چرا که در لام کلمه بیشتر تعلیل شده باشد، پس عین کلمه بر جان خواهد ماند - چنانکه در قَوَّی و حَیَوَّی و او بر حال ماند
 است، چرا که عین کلمه ناقص است، و وجه تعلیم عین کلمه ناقص تحقیقی و حکمی این که بعد تعلیل لام کلمه در عین کلمه حکمی نیز تعلیل را نیست، و مراد از
 عین کلمه این که بعد از لام کلمه باشد، پس و او در اتم عوای نیز عین کلمه حکمی است اگر چه حقیقه لام کلمه است ۱۹

۲۰ قول مقابله فا کلمه نه باشد الف احراز است از قَوَّعَدَ و تَوَّعَدَ و مانند آنها که درین امثله و او الف نه شود ۲۱ عبد العزیز قاسمی

عین کلمه ناقص نه باشد و مابعدش نه زائده که لازم بود تحقق و سکون او، و حرف تنبیه و الف جمع نمیشد
سالم، و یائے نسبت، و نون تاکید نه باشد، و آن کلمه بر وزن فعلان و فعلی و بمعنی آن کلمه که
در آن تعلیل نیست نه باشد،

تعلیل قلن در اصل قولن بود، و او متحرک ماقبلش مفتوح آن و او را بالف بدل کردند قائلن
شد پس التقائے ساکنین شد میان الف لام اول ایشان مده بود، آن را حذف کردند قلن فتح را بضمه
بدل کردند تا که دلالت کند بر حذفیت و او قلن شد

قانون التقائے ساکنین بر دو قسم است علی حده و علی غیر حده، علی حده آن که ساکن مده، یا یائے
تصغیر و ساکن ثانی مدغم و وحدت کلمه باشد و ماسوائے او علی غیر حده است

۱۱ قول ناقص نه باشد الا وجهش قبیل ازین مذکور گشت ۱۲

۱۳ قول مده زائده الا چنانچه بیضاوی در سکوای یاد و اول و او در ثانی الف نه گردد پس اگر تحقق وجود آن و او را لازم نه باشد، چنانچه در دعوی جمع مذکر که
لام الف کرد، بعد از حذف شده و سکون هم لازم نه باشد، چنانچه دعوی اوقت التقائے ساکنین در دعوی الله متحرک می گردد، قانون مبدل بودن بالف
این چنین بارشائل است ۱۴

۱۵ قول حرف تنبیه الا احتراز است از دعوی که واد الف نه گردد ۱۶

۱۷ قول الف جمع مؤنث سالم الا چنانچه در عصوات ابدال مذکور متنبی است ۱۸

۱۹ قول و نون تاکید اولیءه خفیفه باشد، خواه ثقیله چنانچه اخشیق به تشدید تخفیف ۲۰

۲۱ قول فعلان الا چنانچه سیوان و مؤنثان ۲۲

۲۳ قول بعضی آن کلمه چنانچه عودا بمعنی اعودا است - و عین بمعنی اعین پس اعودا و اعینج به سبب فقدان شرط قانون از تعلیل خالی
مانند، و عودا و عین به سبب محمولیت بر مرادف خویش ۲۴

۲۵ قول قانون الا باید دانست که در قلن سر امر واقع شده اند یک تعلیل و او مبدل شدن آن بالف، و آن در قانون قائل مذکور شد، دوم حذف الف
که این قانون بر سه آن آورده است سیوم مضموم بودن فاکلمه، و قانونش بعد ازین متصلاً مذکور است ۲۶

۲۷ قول علی حده الا سر قیودا علی اندیکه آنکه ساکن اول مده باشد، و الف و یائے کسور با قبلها او و مضموم یا یائے تصغیر و آن دایماً ساکن می باشد
چنانچه الف از ملات ازین جهت یائے تصغیر را در حکم مده می گویند، پس مراد از مده یائے تصغیر است که بعضی را از ملات مشابه است در لزوم سکون دوم این که
ساکن ثانی مدغم باشد سیوم وحدت کلمه لے هر دو از ساکنین در یک کلمه باشد، این چنین نه باشد که یک از ساکنین در آخر کلمه باشد، و ساکن ثانی در اول کلمه دیگر
پس التقائے ساکنین علی حده چون احموس که ساکن اول مده است زیرا که واد است ساکن و ماقبلش مضموم و ساکن ثانی این را مدغم است و وحدت
کلمه نیز موجود است زیرا که کلمه واحد است نه متعدد ۲۸

۲۹ قول و ماسوائے او علی غیر حده است الا چون قبیل ازین در ماضیه معلوم شد، که بر سه بودن التقائے ساکنین علی حده سه شرط اند و چون هر یک یا بعضی منتفی شوند
التقائے ساکنین علی غیر حده خواهد شد، زیرا که انتقال حرکت چنانچه با انتقال جمیع اجزائے مده می گردد هم چنین با انتقال بعضی نیز پس جمیع صور علی غیر
هفت شدند، یک آن که شرط اول منتفی شود فقط، چنانچه بیخضمون، که در اصل بیخضمون بود تا را صا کرده. حرکتش را حذف نموده، در دوم ادغام کردند
پس در این جا شرط اول مفقود است زیرا که ساکن اول مده نیست و اخیرین لے مدغم بودن ساکن ثانی و وحدت کلمه موجود است، اما کسور بودن ساکن اول
لے فاکلمه که خاص است به سبب اصالت کسره در تحریک ساکن، چنانچه در آخر همین قانون مذکور است یا شرط دوم منتفی شود، پس اے ثانی مدغم نه باشد چنانچه
در قائلن یا محض ثالث مفقود باشد، چنانچه در احموس که در اصل احموس بود، زیرا که احموس کلمه اینست و نون کلمه دیگر، یا هر دو شرط
اولین مفقود باشند، چون مده امر که از حسد بنا کردند تا س وقت بنائے امر محذوف گردید، و آخر وقت ساکن شد پس شرط ثالث لے وقت
کلمه موجود است اما مده بودن اول و مدغم بودن ملحقود است ثانی و ثالث مفقود باشند، چنانچه احموس القوم که اول مده است اما مدغم بودن ثانی و وحدت
کلمه مفقود است یا اول و ثالث مفقود باشند، چنانچه لیث عود که در اصل لیث عود بود، و بلوقون ثقیله، فون اعرابی محذوف شد
پس ثانی مدغم است اما شرط اول لے ممدودیت ساکن اول و ثالث لے وحدت کلمه مفقود است یا هر سه منتفی باشند، چنانچه در قلی الحق که نه
اولین مده است و نه ثانی مدغم، و نه وحدت کلمه ۳۰

و حکم علی حده خواندن ساکنین است مطلقاً و حکم علی غیر حده خواندن ساکنین است در حالت وقف
و نه خواندن ساکنین در حالت غیر وقف، پس در حالت غیر وقف اگر ساکن اول مد یا نون خفیفه باشد
حذف کرده می شود، اتفاقاً، سوائے سه جاد را جوف یعنی مصدر باب افعال و استفعال و اسم مفعول چرا
که در بی جا اختلاف است، بعضی صرفیاء اولی را حذف می کنند و بعضی ثانی را، و اگر ساکن اول
مد یا نون خفیفه نه باشد، حرکت داده شود، ساکنی که در آخر کلمه است، و اگر در آخر نه باشد، اول را
کسر در تحریک ساکن اصل است غیر او به سبب عارضه،

قانون هر دو غیر مکسور، که در ماضی معلوم ثلاثی مجرد اجوف الف شده، بیفتد فاکلمه او را حرکت ضمیه
می دهند، و جوباً،

تعلیل خَفْن در اصل خَوْفَن بود، و او متحرک ما قبلش مفتوح و او را با الف بدل کردند، خَافَن
شد، پس التقای ساکنین شد، میان الف و ف، اول ایشان مد بود، آن را حذف کردند تا از خَافَن
خَفْن شد، پس فتح فاکلمه را بکسر بدل کردند، تا که دلالت کند بر کسر عین ماضی خَفْن شد،
قانون هر دو مکسور و یائے مطلقاً که در ماضی معلوم ثلاثی مجزوف الف شده باشد، بیفتد،

۱۱ قوله مطلقاً الی در حالت وقف، مثل در حالت وقف، چون ضال در حالت غیر وقف چون ضال و مضل ۱۲

۱۲ قوله پس التعلیل است بر خواندن هر دو ساکن، بر تقدیر علی غیر حده، در حالت وقف، بر آنکه بیان این امر که چون هر دو ساکنین بر حال نمانند ضرور است
حذف یکی از آنها یا تحریک آن و آن حذف و تحریک در اول باشد یا در ثانی و نیز حرکتش از حرکات ثلاثه کدام باشد و کدام نه باشد ۱۳

۱۳ قوله ساکن اول مد باشد الی چنانچه در قائل الف که ساکن اول مد است ساقط شده است ۱۴

۱۴ قوله یا نون خفیفه الی چنانچه لا یجوز الی الفقه که در اصل لا یجوز الی الفقه بود ۱۵

۱۵ قوله اتفاقاً الی نزد جمیع صرفیاء ۱۶

۱۶ قوله سوائے سه جاد را چنانچه استقامه که در اصل استقامه بود، و اقامه که در اصل اقامه بود، و مقول که در اصل مقول بود و در این اختلاف
است بعضی اول را حذف می کنند، زیرا که زائده علامت است و علامت حذف کرده نه می شود، و بعضی ثانی را زیرا که زائده است و زائده زیاده تر حفظ
است و حذف را ۱۷

۱۷ قوله در آخر کلمه الی برابر است که ساکن اولی آخر کلمه است چنانچه در لواء سخطاً در اصل کوا سخطاً بود یا ساکن آخر کلمه باشد چنانچه در لواء سخطاً ۱۸

۱۸ قوله و غیر او به سبب عارضه الی و آن عارضه هم چون مطلوبیت خفت، چنانچه در فتح احتملاً امر یا حمل اقل بر اکثر مثل ضمیر و ادعوا الله که چون در باقی
صیغها نیز با قبل و اد جمع مفهم می باشد. لهذا در بی جا بر آن حمل اقل بر اکثر ضمیر بر حال داشتند ۱۹

۱۹ قوله غیر مکسور الی مفتوح باشد، چنانچه در قائل که و او مفتوح الف شده بیفتاده است یا مضوم چنانچه در طلق که در اصل طولی و او مضوم الف شده
بیفتاده است، و باین قید امتزاز کرد، از مکسور که مکش و غیر است چنانچه خواهد آمد ۲۰

۲۰ قوله هر دو مکسور الی چون خَفْن که در اصل خَوْفَن بود، بعد حذف فائیه بقانون قال، غار که فاکلمه است کسر دادند ۲۱

۲۱ قوله و یائے مطلقاً الی مفهم باشد یا مفتوح یا مکسور چون حیثی و یحیی و طیبی که در اصل حیثی و یحیی و طیبی و او بقانون قال الف
شده بیفتاد، و باراد اول و یا در ثانی و طاد در ثالث همه فاکلمه اند کسر یافتند ۲۲

۲۲ معنی خواندن آن است که هر دو ساکنین، را بر حال داشته خوانده شود، نه حذف نه حرکت داده شود، چون ضال ضوئیل ۲۳

۲۳ یعنی حکم علی غیر حده سراسر است، یکی اولین حکم آن است که اگر در حالت وقف آیند، هر دو را بر حال داشته خوانده شود، چون العالمین یا نخستین ساکن
بود، هر گاه وقف کردیم نون هم عاکن شد، به سبب وقف العالمین شد، باقی دو حکم، یکی حذف دوم متحرک کردن ابعدهم آیند ۲۴

فار کلمه را حرکت کسره می دهند و جوبا،

تعلیل قیل در اصل قول بود کسره بر او و ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند، بعد از سلب حرکت با قبل قول شده، پس واو ساکن مظهر با قبلش مکسور آن را بیا بدل کردند قیل شد، قانون هر واو، و یا مضموم یا مکسور متوسط یا در حکم متوسط، که در اصل سلامت نمانده شد، و در ناقص ثلاثی مجرد مطلقاً، در فعل متصرف باشد، یا در متعلقاتش و به بحر فعل حقیقی یا علمی از اجوف و تفعلیلین از ناقص حرکت آن واو، و یا نقل کرده با قبل می دهند و جوبا، بشرطی که آن واو، و یا

له قول قانون الواو اگر چه بسبب آمدن این قانون بعد تعلیل قیل بظا هر قانون قیل می شود، لیکن تعلیل بقول، یسبب راسه هر مضارع العین واوی و یا ن را نیز شامل است، و نیز باید دانست که قیل در سه امر واقع گردیده است، یکم نقل حرکت بین کلمه بسوئے با قبل، دوم سلب حرکت با قبل، سوم ابدال واو، یا پس این محض نقل حرکت عین کلمه است بسوئے با قبل، اما سلب حرکت با قبل قانونش از بین خواهد آمد، و ابدال واو بیا به سبب مکسور بودن با قبل است نه بقانون حیثاً چنانچه گفته شد ۱۲

۱۲ قول بر واو یا مضموم یا مکسور الواو احتراز است از خوف که نقل نه خواهد شد، بلکه بقانون یقال بالغ بدل شود، پس مثال مضموم چون یطول مثال مکسور چون یطیحه و قول، و مثال یائے مضموم چون ینبوب که در اصل ینبیب بود، یا یائے مکسور چون یبیب که در اصل یبیب بود ۱۳

۱۳ قول متوسط یا در حکم متوسط الیائے بمقابله بین کلمه باشد، حقیقه، چنانچه در یسبیه و یقول یا بمقابله بین کلمه باشد، بلکه بمقابله لام کلمه باشد، اما چون که بعد از ال واو یا غیره یا علامت تشبیه و جمع واقع شده باشد که او حکم آخر کلمه گرفته باشد، و این لام در وسط آمده باشد، چون دَاعُوْنَ که در اصل دَاعُوْون بود، ذاعیون که در اصل داعوون بود، پس واو و یا علامت جمع درین جا پس از لام کلمه آمده اند، و هم چنین دَامِیُونَ و کَامِیُونَ که فاد در اول و یائے در ثانی علامت جمع است، و یا و او ضمیر بود چون در تدعوون تدعوین و ترمون و ترموین ۱۴

۱۴ قول در اصل سلامت نمانده باشد الیائے وقت وجود شرائط مذکوره، تعلیل کرده شود، و ران کلمه لیکن بشرط آنکه در اصل الی ماضی معلوم آن تعلیل شده باشد، و مجرد ثلاثی مجرد از ناقص که معلول بود، ماضی معلوم در شرط تعلیل مذکوره نیست، پس مثل عُوْون مجهول و مَعُوْون مجهول و مَصِیْوْون ازین جا خارج شد، زیرا که سلامت مانده اند برائے حمل بر غیر الی بعضی خود ۱۵

۱۵ قول در ناقص ثلاثی مجرد مطلقاً الیائے برائے ثلاثی مجرد از ناقص معلول بودن اصل شرط نیست، پس مثال معلول چون یومیون و غیره معلوم و مثال اصل غیر معلول چون یومعون که اصل الی در نحو بسبب غیر مفتوح بودن با قبل واو بالغ مبدل نه شده است و با وجود آن یومعون، یومعون خوانده و نقل کردن حرکت واو اولی و با قبل واجب است ۱۶

۱۶ قول در فعل متصرف الواو احتراز است از مثل اقُول به و ابیعه به، چرا که فعل تعجب غیر متصرف است ۱۷ قول متعلقات الیائے مشتقات، مثل اسم فاعل و مفعول و صفت شبهه و صیغه مبالغه مثل دَامِیُونَ و دَاعُوْنَ که در اصل دَامِیُونَ و دَاعُوْنَ بودند، و بسبب قانون وجوبی دَامِیُونَ و دَاعُوْنَ شده ۱۸

۱۸ قول بحر فعل حقیقی یا علمی الامزاد فعل حقیقی یا کلمه ایست که در حروف و سکنات مثل فعل باشد چنانچه قول و یسبیه و فعل علمی آن که باخراج بعضی حصه از اول مابقی شکل فعل حاصل کند، چنانچه اُخْتِیْرُ اُنْقِیْدَ بعد حذف اُخ و در اول و اُن در ثانی خیمه و خیمه پدید آمده است لهذا م و س فعل علمی نبوده شده است و باید دانست که فعل علمی محصور است بباب اِنْفِعَال و اِفْتِعَال زیرا که استخروج بعد حذف آن وزن غیر فعل پیدای شود و وزن فعل و فائده اش اینکه در اینان نقل جائز است نه واجب، و نیز سوائے نقل دو امر دیگر الی حذف و انشام نیز جائز است پس اگر استثنائانه کرد و واجب امر اول، الی نقل و عدم جواز اخیرین الی حذف و انشام معلوم شد ۱۹

۱۹ قول بحر از تفعلیلین از ناقص چرا که درین جا نقل و اثبات هر دو جائز اند ۲۰ قول بشرطیکه آن واو، یا بدل از بهره نه باشد الواو احتراز است از قول که در اصل سبیل بود به سبب ضمیر با قبل بود و مبدل شد و از مُسْتَهْزِیُونَ که در اصل مُسْتَهْزِیُونَ بود، پس در مثل ای چنین میباید نقل حرکت داد و یا با قبل منوع است ۲۱

بدل از همزه، و ضمه و کسره آنها منقول از همزه و ما قبل آنها مفتوح و الف نباشد،
قانون، در فعل از اجوف نقل حرکت و حذف و اشمام، و در تَفْعَلِینْ از ناقص حرکت اثبات می
جائز است.

تعلیل یَقُولُ، تَقُولُ، أَقُولُ، نَقُولُ در اصل یَقُولُ، تَقُولُ، أَقُولُ، نَقُولُ بود ضمه بر و او
ثقیل بود، نقل کرده با قبل دادند تا از یَقُولُ الی یَقُولُ باشد،

تعلیل یُقَالُ، تُقَالُ، أُقَالُ، نُقَالُ در اصل یُقُولُ، تُقُولُ، أُقُولُ، نُقُولُ بود و او مفتوحه
ما قبلش حرف صحیح ساکن فتش را نقل کرده، با قبل داده، و او را بالف بدل کردند تا از یَقُولُ الی یُقَالُ باشد
قانون بر و او، و یاء متوسط مفتوح که در اصل سلامت نه مانده باشد، در فعل متصرف تا متعلقات
می سوائے کلمه اسم که بر وزن افعال ما قبلش حرف صحیح ساکن مظهر باشد فتش را نقل کرده
با قبل داده، آن را بالف بدل کنند و جو با بشرطیکه آن کلمه ملحق و بمعنی کون و عیب و

۱۰ قول و ضمه و کسره آنها منقول از همزه نباشد الی احتراز است از یَسُوْءُ و یَسُوْءُ و یَسُوْءُ بودند ضمه همزه را با قبل داده، همزه را حذف
کردند، چرا که نقل حرکت این و او دیا با قبل را نیست ۱۲

۱۱ قول و با قبل آن الف نباشد الی احتراز است از مَقَاوِلُ و مَبَايِعُ، چرا که الف قابل حرکت نیست پس نقل منع گردید ۱۲

۱۲ قول و ما قبل آنها مفتوح نباشد الی احتراز است از طَوَّلُ و بَيْتُ چرا که در مثل اینها آن و او یا بقانون قَالُ الف شوند ۱۲

۱۳ قول و در فعل از اجوف الی پس مثال نقل حرکت چون بیع و قیل و حذف حرکت چون قول و بوع و اشمام بعد نقل حرکت بسوئے ما قبل باین
طور که کسره فاکر را بسوئے ضمه و یاء را بسوئے و او میلان داده شوند ۱۲

۱۴ قول و در تفعّلین از ناقص الی چنانچه در مَقَاوِلُ و مَبَايِعُ و اثبات می شد عَوْنُ هر دو جائز اند ۱۲

۱۵ قول متوسط الی حقیقه عین کلمه باشد، چنانچه در بَيَانُ و بَيَاغُ و یَقَالُ ۱۲

۱۶ قول مفتوح الی زیرا که اگر کسور یا مضموم باشد، قانون در او جاری خواهد شد نه این قانون ۱۲

۱۷ قول و در فعل متصرف باشد الی احتراز است از ما بیع و ما أقول ۱۲

۱۸ قول متعلقات می الی مثل ام فاعل دائم مفعول و غیره ۱۲

۱۹ قول سوائے کلمه اسم که بر وزن افعال چون در قول متعلقات می ام تفعیل هم آمده بود، لهذا در استثناء مذکور درین جا این تعلیل جاری نمی شود
أَقُولُ وَاَبَيْعُ می ماند ۱۲

۲۰ قول حرف صحیح ساکن الی پس بقول صحیح احتراز شد، از بایع و قَاوِلُ چرا که در ما قبل حرف صحیح در می نیست، و بقوله ساکن احتراز شد از قَوْلُ
و بَيْعُ چرا که حرف ما قبل اگر چه صحیح است، لیکن ساکن نیست ۱۲

۲۱ قول مظهر باشد الی احتراز شد از قَوْلُ و بَيْعُ چرا که مدغم است نه مظهر ۱۲

۲۲ قول ملحق باشد الی احتراز شد از جَهْوَتُ چرا که در اصل جَهْوَتُ ثلاثی مجرد بود، پس برای الماثلِ یَدَ حَوَجَ و او قبل از لام کلمه آوردند، تا جَهْوَتَ
شد پس اگر چه شرائط موجود اند، اما چون مقصود فوت خواهد شد، ازین جهت تعلیل ممنوع داشتند، چرا که این چنین ضرورت در شعر می شود، پس
بعد تعلیل چهار خواهد شد، و مطلوب فوت خواهد شد ۱۲

۲۳ قول بعضی کون نباشد الی احتراز است از مانند اَسْوَدَ که اَسَادَ خواندن ممنوع است ۱۲

۲۴ قول و عیب نباشد الی احتراز است از مثل اَعْوَمَ و اَعْيَتَ ۱۲

و صیغه آله نه باشد

تعلیل قَائِلٌ در اصل قَائِلٌ بود، و او واقع شد بعد از الف فاعل و در اصل سلامت مانده بود،
آن را به همزه بدل کردند، تا از قَائِلٌ، قَائِلٌ شد،

قانون هر دو و یار که واقع شود بعد از الف فاعل و در اصل سلامت مانده باشد یا اصل او نباشد
آن و او، و یار را به همزه بدل کنند و جو یا،

تعلیل قِيَالٌ در اصل قِيَالٌ بود، و او واقع شود، بجای عین کلمه در جمع و در مفرد سلامت مانده بود
و ما قبلش کسور آن را بیابا بدل کردند، تا از قِيَالٌ، قِيَالٌ شد،

قانون هر دو که واقع شود در مقابل عین کلمه مصدر یا جمع و در فعل واحد سلامت مانده باشد یا در واحد
ساکن در جمع قبل الف باشد ما قبلش کسور آن و او را بیابا بدل کردند و جو یا، بشرطیکه لام کلمه معلى نه باشد،
تعلیل قُوَيْلٌ و قُوَيْلَةٌ در اصل قُوَيْلٌ و قُوَيْلَةٌ بودند، و او، و یار یک کلمه بهم آمدند نخستین
از ایشان ساکن بدل از چیزه نه بود، آن و او را یا کرده، در یار ادغام کردند، تا از قُوَيْلٌ و قُوَيْلَةٌ
قُوَيْلٌ و قُوَيْلَةٌ شد

قانون هر دو، و یار که جمع شود در یک کلمه یا حکمیه سوائے کلمه اسم بر زن افعَلٌ اول ایشان ساکن لازم غیر

۱۱ قول و صیغه آله نه باشد الا احتراز شد از مثل مَقُولٌ و مَقُولَةٌ ۱۲

۱۲ قول بعد از الف فاعل الی بعد الف که سلامت فاعل است یعنی مقابل عین را اسم فاعل آید ۱۳

۱۳ قول یا اصل او نباشد الا چنانچه غائط که در اصل غایط بود و ساقط کرد، اصل ساقط بود، و در هر نبودن اصل این که نزد بعضی ماضی این
هر دو اصل نیامده و نزد بعضی ماضی غائط قلیل آمده است لے غاط مستعمل است ۱۴

۱۴ قول مصدر الی اگر در مقابل عین کلمه مصدر این چنین و او آمده است، پس شرط است که در فعل تعلیل کرده شده باشد و اگر در جمع آمده است شرط
است که در واحد آن جمع چنانچه درین جا واحد اسم فاعل است، تعلیل کرده شده باشد در آن و او در سوم جائے تعلیل این که و او واقع شده باشد در واحد،
لیکن در آنجا ساکن باشد پس در جمع آن و او قبل الف آید و ما قبلش کسور باشد پس آن و او نیز یا خواهد شد، اما کسور ما قبل در هر سه شرط است، نه در آخر
اما قوله بشرط که لام کلمه معلى نه باشد متعلق است با خبر لا با و لاین، پس در مصدر کسوریت ما قبل و تعلیل فعل شرط است، چنانچه بوجود این شرط قَوَامًا
قیاماً باشد در جمع کسوریت ما قبل و تعلیل در هر واحد شرط است، چنانچه در قَوَالٌ بر وزن ضَرَابٌ قِيَالٌ شد و جَوَاعٌ، حیاضٌ شده است در این
ریاض شده است و انیان از قسم ثالث اند، بوجود شرائط اینها چنانچه واحد اینها حَوْضٌ و دَوْحٌ است و او در آن هر دو صیغه واحد آن ساکن است و
در جمع قبل الف و بعد کسره واقع شده اند، پس ریاض و حیاض خواندن واجب شده اند شرط اخیر ثالث این که اگر در لام کلمه تعلیل شده باشد
پس تعلیل در عین کلمه نیز جائز نه خواهد شد چنانچه در بیان مفرد است که در اصل در بیان بود، و او یا گردید بقاعده سیجی در بیان و جمعش ردای است
پس کما سیجی در آن شده اکنون این واحد اگر سبجی شرائط مذکور است، اما چونکه لام کلمه معلى است که از یار همزه شد، پس رِیَاءٌ نه خواهند خواند، ورنه
الف ساکن است و دیگر این که حرف علت لا عدم است پس گویا موجود نیست، پس اجتماع اطلاق خواهد شد لهذا ردای بانی خواهد ماند ۱۵

۱۵ قول حکمیه الی علم یک کلمه مثل مضاف الیه پس شامل است جمله صیغی را مسلمتی شده است ۱۶

۱۶ قول اولی الاحتراز است از آنکه در کسور که درین جا واد، یا نخواهد شد بلکه آنکه خواهد ماند ۱۷

۱۷ ساکن لازم غیر مبدل الی پس بقید ساکن احتراز شد از قویلی واحد مؤنثه مصغره اسم تفضیل و ثانی از قوی که یک بهر جوازی است در قوی
چرا که چون سکون بقانون علم جائز است و واجب این و در هر وقت است که سکون لازم باشد و ثالث احتراز شد از قویلی
چرا که و او بدل است از الف و این که اصلی است ۱۸

باشد آن واو را یار کرده در یار ادغام می کنند، وجوباً، سوائے واو عین کلمه بعد از یاء تصغیر که در کبر متحرک باشد چرا که آن واو بیابدل کرده شود جوازاً،

تعلیل مَقُولٌ در اصل مَقْوُولٌ بود، ضممه بر واو ثقیل بود، نقل کرده بما قبل دادند، تا از مَقْوُولٌ، مَقُولٌ شد، پس التماس ساکنین شد میان هر دو واو، بعضی صرفیاں واو اولی را حذف میکنند لِانَّ الثَّانِيَةَ عَلَامَةٌ وَالْعَلَامَةُ لَا تُحَذَفُ، مَقُولٌ شد و بعضی صرفیاں واو ثانی را حذف می کنند لِانَّهَا زَائِدَةٌ وَالزَّائِدَةُ أَحَقُّ بِالْحَذْفِ، مَقُولٌ شد بروزن مَقُولٌ،

تعلیل قَوْلُكَ در اصل قُلٌ بود، چون نون ثقیله بدو متصل شد، ما قبلش بنی بر فتح گشت پس واو یکم محذوف شده بود، باز آمد زیرا که علت حذف او نماند، تا از قُلٌ قَوْلُكَ شد، قانون هر حرف علت که به باعث بیفتد بوقت دور شدن آن باز آید، وجوباً باب دوم بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الطَّوْلُ هلاک شدن،

باب سوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ چون الخَوْفُ ترسیدن باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ چون الطَّوْلُ دراز شدن (و دیگر ابواب مستعمل شده اند)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیه اجوف واوی بروزن اِفْعَالٌ چون اِلِقَامَةٌ بپاک کردن

له قوله واو را الهاء وجود شرائط در ساکن اول ضروری است، پس اول یا باشد خواه واو باشد، هم چنین واو یا شود، اول باشد یا ثانی چرا که درین خفت است نه در عکس له در بدل کردن یار بود چرا که چهار قسمه جمع خواهند شد، نه آن ثقیل است از چهار کسره که وقت ابدال داو یا خواهند شد.

له قوله سوائے واو عین کلمه الهاء در باقی همه جا وقت وجود شرائط قانون مذکور واجب است اما در یک صورت جائز است نه واجب له واه که در مجرین کلمه باشد، و نیز در آن جا متحرک بود یعنی از تعلیل سلامت مانده باشد، و در مصغر بعد از یاء تصغیر آید، پس در همین صورت افعال متحرک واو بیابا جائز است، چنانچه تصغیر مَقْوُولٌ اسم آله صغری مَقْيُولَةٌ است، پس در بی جابر حال داشتن و مَقْيُولَةٌ خواندن جائز است، پس برآید این صمدت جواز سه نیز شرط اند، یکی غیر معطل بودن آن واو در کبر، و دیگر آمدن آن واو بعد یاء تصغیر نه بعد حرف دیگر، سوم وقوع آن واو بمقابله عین کلمه، پس اگر شرط اول، منتفی شود، واو را یار کردن واجب است، چنانچه در تصغیر مَقَالٌ مَقْيُولٌ واجب است و مثال وقوع واو عین کلمه بعد از یاء که غیر یاء تصغیر باشد، ظاهر شده است و هم چنین اگر واو مذکور مقابل عین کلمه نه باشد، بلکه مقابل لام باشد، نیز تعلیل واجب خواهد شد چنانچه در قوله نقل کرده له بحکم قانون قبلی ۱۲

له قوله بعضی مرثیاں الاچنانچه در قانون التماس ساکنین بعد از قانون قَالَ این قانون قال بدین سوار مصنف اشاره رفته له اتفاق است، سوائے سرجانه، یکی انان اسم مفعول بود ۱۳

له قوله علامت الهاء پس ای بعضی مرثیاں میم مفتوح دواد هر دو علامت اسم مفعول می شمارند ۱۴

له قوله محذوف شده الهاء بقانون التماس ساکنین ۱۵

له قوله علت الزیاد که علت حذف و التماس ساکنین علی غیره بود، چنانچه در قانون قَالَ مذکور شد، اگر التماس ساکنین علی غیره دو بار مد با نون خفیه باشد، حذف او واجب است، اتفاقاً سوائے سه جا و اکنون آن علت رفت زیرا که نون تاکید فتح ما قبل خود می خواهد، محض یک واو شد، نه متعدد ۱۶

باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّحْوِيلُ گردانیدن
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن مُفَاعَلَةٌ چون الْمُفَاعَاةُ مقابله کردن
 باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفَعُّلُ چون التَّحَوُّلُ برگشتن
 باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفَاعُلُ چون التَّنَادُلُ خوردن گرفتن
 باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْتِعَالُ چون اِلِجْتِنَابُ بیابان طے کردن
 باب هفتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِنْفِعَالُ چون اِلِئْتِيَادُ رام شدن
 باب هشتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِسْتِفْعَالُ چون اِلِئْتِقَامَةُ اقامت کردن
 باب نهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْعِلَالُ چون اِلِئْسُوْدَادُ سیاه شدن
 باب دهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْعِلَالُ چون اِلِئْسُوْدَادُ سخت سیاه شدن
 (ختم شدند ابواب ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی و شروع شدند ابواب ثلاثی مجرد اجوف یائی)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْبَيْعُ خرید و فروخت کردن
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْعَيْظُ غائب شدن
 باب سوم صرف ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الطَّيْبُ پاکیزه شدن
 (وازد دیگر نیامده، ختم شدند مجردات اجوف یائی)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اَفْعَالُ چون اَلْإِطَارَةُ پرانیدن
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّطْيِيبُ خوشبو دار شدن
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن مُفَاعَلَةٌ چون اَلْمُبَايَعَةُ با یکدیگر بیع کردن
 باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفَعُّلُ چون التَّحْيِيرُ سرگشته شدن
 باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفَاعُلُ چون اَلتَّنَايُدُ زیاده شدن
 باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْتِعَالُ چون اِلِئْتِيَاءُ برگزیدن
 باب هفتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِنْفِعَالُ چون اِلِئْتِيَاءُ براندازه شدن
 باب هشتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِسْتِفْعَالُ چون اِلِئْتِفَادَةُ فائده گرفتن
 باب نهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْعِلَالُ چون اِلِئْبِيضَاهُ سفید شدن
 باب دهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْعِلَالُ چون اِلِئْبِيضَاهُ بسیار سفید شدن
 (وازد دیگر نیامده، ختم شدند اجوف شروع شدند ابواب ناقص)

باب اول صرف مغیر ثلاثی مجرد ناقص واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ چون الدُّعَاءُ خواندن بدیت
دعوت اندر میهمانی دعوت است اندر نسب و دعوت اندر حرب باشد بزرگ با حسب
تعلیل دُعَاءُ در اصل دُعَاؤُ بود، واد واقع شد، بعد از الف زائده، بر طرف، آن را به همزه بدل کردند
تا دُعَاءُ شد،

قانون هر واو، ویا که واقع شود بعد الف زائده، بر طرف یا در حکم طرف، آن را به همزه بدل کنند و جوباً،
تعلیل دُعِی در اصل دُعَوُ بود، واد واقع شد، در مقابل لام کلمه، و ما قبلش مکسور آن را بیابا بدل
کردند، تا از دُعَوُ، دُعِی شد،

قانون هر واو که واقع شود مقابل لام کلمه و ما قبل او مکسور باشد آن واو را بیابا بدل کنند و جوباً،
قانون هر یاء که واقع شود در آخر فعل و فتح غیر اعرابی و ما قبلش مکسور باشد، کسر ما قبلش را بفتح بدل
کرده جوازاً یا را بالف بدل کنند و جوباً بر لغت بنی طے،

تعلیل یَدْعُو الّا در اصل یَدْعُو الّا بود، ضمّه بر واو ثقیل بود، آن را انداختند، تا از یَدْعُو الّا شدند،
قانون هر واو، ویا مضموم یا مکسور که واقع شود بمقابل لام کلمه، بعد از ضمّه و کسر حرکت آن را حذف می
کنند، و جوباً بشرطیکه در میان کسره و واو، و ضمّه و یاء باشد آن

۱۲ **قوله** بر طرف الّا بعد الف بلا فاصله آن واو یا باشد، لیکن آن واو یاد حقیقت آخر همان کلمه باشد چنانچه دُعَاؤُ پس دُعَاءُ خواندن جائز است ۱۲

۱۳ **قوله** بعد الف زائده الّا احتراز است از الفی که بمقابل حرف اصلی باشد چرا که هر واو، ویا که واقع شود بعد از الف آن را به همزه بدل کردن ممنوع است چنانچه زائی را لمّا خواندن منع است ۱۳

۱۴ **قوله** در حکم طرف الّا بعد واو ویا حرف دیگر باشد پس آن واو، ویا حقیقتاً طرف کلمه باشند، اما در حکم باین طور که آن دیگر حرف که بعد از واو، ویا است، آن کلمه را لازم نباشد، بلکه بعضی وقت اذان کلمه را منفک هم می شود، پس در مَعَدَّةً اگر چه واو بعد از الف زائده واقع شده است اما چونکه جدا شدن تائے از عَدَّةً جائز نیست، ازین سبب آن را به همزه بدل کردن ممنوع است مگر مایکان را به همزه بدل کردن واجب است، چرا که الف و نون تنبیه مَرَمَائِی را لازم نیست، چنانچه در مغفود جمع از منفک می شود. پس این الف نون چون فی الجملة غیر منفک ازین جهت کالعدم شمرده، واو، ویا را حکم طرف دادند، گویا که در آخر کلمه اند، پس همزه کردن آن هر دو واجب شد فتدبر ۱۴

۱۵ **قوله** بمقابل لام کلمه الّا احتراز است از عَوِیَّ و حَوِیَّ که فاو در آخر نیست ۱۵

۱۶ **قوله** مکسور باشد الّا ملحوظ است این که متحرک باشد آن واو زیرا که با وجود تحقق این شرائط اگر ساکن باشد، قانون مَعَدَّةً درو جاری خواهد شد ۱۶
۱۷ **قوله** فتح غیر اعرابی الّا باین احتراز شد از کُنْ یَدْعِی زیرا که این یا اگر چه در فعل آخر است و ما قبلش مکسور است مگر شرط بودن فتح غیر اعرابی است باینست است، پس نزد او شان دعا خواندن جائز است ۱۷

۱۸ **قوله** و ما قبلش مکسور باشد الّا احتراز است از نحو می که در اصل می می بود

۱۹ **قوله** مضموم یا مکسور الّا احتراز است از مغفود چنانچه در یَدْعُو الّا دِیَوِیَّ مایکان که این تعلیل در آن جاری نمی شود و کلمه علی حال می ماند ۱۹

۲۰ **قوله** بمقابل لام کلمه الّا اگر متوسط خواهد بود، قانون اجوف درو جاری خواهد شد، نه قانون ناقص ۲۰
۲۱ **قوله** میان کسره و واو و ضمّه، ویا د باشد الّا زیرا که درین قانون قِیْلُ اجوف جاری خواهد شد، پس احتراز شد از تَدْعِیَّتِی در اصل تَدْعُوِیَّتِی بود و ازین مضمون که در اصل یَدْعُوِیَّتِی بود، کُنْ تَدْعُوِیَّتِی را کُنْ تَدْعِیَّتِی خواندن جائز است ۲۱

واو، ویا بدل از همزه بابتل جواز و حرکتش منقول از همزه نه باشد
تعلیل یدعی الی در اصل یدعو بود، و او بود در جائے ثالث و اکنون رابع گشت حرکت ماقبلش
مخالف او شد آن را بیا بدل کرده بالف بدل کردند، تا از یدعو الی یدعی الی شد
قانون هر و او که واقع شود سیوم جاپون متاخذ شود، و حرکت ماقبلش مخالفش شود آن را بیا بدل کنند
تعلیل دعاء در اصل دعوة بود، و او را بالف بدل کردند، فتح فاکلمه را بضم بدل کردند، تا که ملتبس نه شود
بصلوة و تلووة و قنوة که ایشان مفرد اند، تا از دعوة، دعاء شد،
تعلیل دعی در اصل دعوة بود و او واقع شد در آخر اسم متمکن ماقبلش و او مد زانده بود آن را بیا بدل
کردند تا از دعوة، دعوی پس و او، و یا در یک کلمه بهم آمدند نخست، از ایشان ساکن بدل از همزه نه بود آن و او
رایا کرده در یا ادغام کردند تا از دعوی، دعی شد در آخر اسم متمکن ماقبلش مضموم ضمه ماقبلش را بکسر بدل کردند
تا از دعی، دعی شد، پس ضم اولی را نیز بکسر بدل کردند، برای مناسبت ثانی تا از دعی، دعی شد،
قانون هر و او لازم غیر بدل از همزه که واقع شود، در آخر اسم متمکن ماقبلش مضموم باشد، یا او مد زانده
باشد در جمع آن را بیا بدل کنند و جوبا، و در مفرد مانع از وجوب اعلال است آن و او مد زانده مگر و تکیه
ما قبلش دیگر و او متحرک باشد،
قانون هر یا شد یا محقق که واقع شود، در آخر اسم متمکن ماقبلش اگر یک حرف مضموم باشد

۱۱ قول بابتل جوازی الی احتراز است از ابدال و جوی که در آن جا این قاعده جاری خواهد شد چنانچه در جایائی این قاعده جاری خواهد شد یعنی در حق
این هموز خواهد آمد که اگر دو همزه متحرک یک جا می شوند، اگر یکی از آنها کمسور است ثانی را بیا بدل کردن واجب است، اگر چه در اصل جاع و بود و ثانی بیا
دل شده است و جای شده است، پس ضم یا را باین قانون برمی انداختند پس بسبب التماس یائے نیز خواهد شد و جاع خواهد شد، لے در اصل جایی
بود، یا را به همزه بدل کردند، بقانون یا شیم پس دو همزه متحرک بهم آمدند اول کمسور بود، ثانی را با زاین قانون جاری کرده، ضم یا را انداخته بسبب
التماس ساین انداختند جاع شد ۱۲

۱۳ قول منقول از همزه نه باشد الی احتراز شد از یحیی و یسوی که در اصل یحیی و یسوی بودند ۱۲

۱۴ قول هر و او تخصیص کرد و او، ازین جهت که اگر بیشتر یا راست، حاجت بدین قانون نیست چرا که مقصود ازین بیا کردن است آن حاجت پیشتر و فراغ است
۱۵ قول چون متاخذ شود الی عام است که رابع شود، چنانچه دیدی بیا زانده از آن ۱۲
۱۶ قول حرکت ماقبلش مخالفش شد الی ماقبلش متحرک باشد پس احتراز شد، از دعوای چرا که ماقبلش ساکن است و احتراز شد از یدعو اچسرا که
حرکت ماقبلش موافق است زیرا که ضم است و او را مناسبت است با و نه مخالفت ۱۲

۱۷ قول هر و او لازم الی احتراز شد از متاخذ الی که در اصل متاخذ یک بود، و در حالت وقف بقانون جوازی لحاظ ماقبل که ضم بود، آن را و او کردند،
اکنون این و او ساکن لازم نیست که را و گرنه همیشه متاخذ و خواندن واجب مانندی حال آنکه متاخذ خواندن و تنوین را و او بدل کردن هم جائز
است بلکه اصل است ۱۲

۱۸ قول غیر بدل الی احتراز شد از متاخذ الی که در اصل متاخذ بود

۱۹ این قانون بر سه مثال مشتمل است، دو در جمع یک در مفرد، مثال دو جمع آن که در جمع ماقبلش مضموم باشد چون دعو منصف مشی دعی
بعد دعی مثال دوم یا ماقبلش و او مد زانده باشد چون دعو دعو بعد دعی مثال مفرد آنکه و او مد زانده دیگر و او متحرک مثلاً دعو دعو، متو دعی خوانند
شود اگر و او قبل مد دیگر و او نیست پس در مفرد تعلیل منع است، چون متاخذ ۱۲

قانون هر همزه که واقع شود، بعد از الف مفاعل قبل یار و در مفرد قبل از یار نه بود، آن را بیا
مفتوح بدل کند و جویا، مگر آن همزه که واو واقع شده بود، در مفرد بعد الف چهارم جا چرا که آن همزه
را در جمع یوا و مفتوح بدل کند و جویا،

تعلیل دُخِی و دُخِیَّةٌ را از دُخِی و دُخِیَّةٌ بنا کردند، بر دو کردن بسوئ صلتش هم چون شَرِیفٌ
بنا کردند، قانون دُخِی جاری کردند دُخِی و دُخِیَّةٌ شدند، پس اجتماع ثلاث
بیایات شد، در یک کلمه اول مدغم در ثانی و ثالث مقابله لام کلمه، ثالث را حذف کردند نسیا
منسیا، تا از دُخِی و دُخِیَّةٌ، دُخِی و دُخِیَّةٌ شدند،

له قوله در مفرد قبل از یار نه بود، باید دانست که برائے بدل کردن این چنین همزه چند شرائط اند، بعضی از آنها چنان اند که وجود آنها در جمع
شرط است و آن شرط است بودن همزه از الف مفاعل قبل یار و بودن یار بعد از همزه، و هو قوله واقع شود بعد از الف مفاعل قبل یار
در جمع و وجود این در جمع بعضی دیگر در مفرد آن شرط نیست که آن همزه قبل یا نه بود، و این عام است که اصلاً در مفرد همزه نه بود، پس نیست
سادق می آید که در مفرد قبل از یار نیست، چرا که چون همزه در مفرد موجود نیست، پس قبل یار چه گونه متصور شود، یا در مفرد همزه موجود باشد مگر بعد
از آن همزه یار نه بود، بلکه یار نه قبل همزه باشد، پس برای هر دو صورت صادق می آید. که در مفرد قبل یار نه نیست، زیرا که التماس مرکب چنانچه
بانتقاله جمیع اجزای شود، هم چنین باقیه بعضی می شود، پس درین جا انتقاله بعضی است به انتقاله وجود یار بعد همزه پس این هر
دو شرط داخل شدند تحت قوله و در مفرد قبل از یار نه باشد، مثال اول دُخِیاً که در اصل دُخِیَّةٌ بود، همزه در اصل نه بود، مثال ثانی خطایا
که در اصل خطیئةٌ بود، پس سوم با الف بفتح ماقبل در آورده تا سه تنوین هر دو را حذف کردند خطایً شد و یا بقانون شکر ائف همزه
شد پس خطایه شد و دو همزه جمع شدند، اولین کسور بقانون هموز چنانچه من قریب در قوانین هموز خواهد آمد ثانی را بیا بدل کردند خطایً
شد، اکنون بقانون دُخِیاً جاری خواهد شد، زیرا که همزه در جمع بعد الف مفاعل قبل یار نه است، و در مفرد به خطیئةٌ قبل یار
نه بود، پس خطایً شد، پس بقانون یاء، خطایا شد و هم چنین است خطایا جمع خطیئةٌ و قوله در مفرد قبل یار نه باشد،
استثنا است ازین که همزه مفرد قبل یار نه باشد، پس اگر در جمع نیز قبل یار باشد، و در مفرد نیز آنگاه - این قانون جاری نه خواهد شد، چنانچه
جایبیه بتقدم همزه بر یاء مفرد است و جمع مکسرش چنان بنا کرده شود، که الف را بر او مفتوح بدل کرده، بعد از آن الف جمع مکسر در آورده
همزه پس از الف جمع خواهد شد، آن کسور بر مال داشته شود، چنانچه در مفرد موجود است، پس بجای خواهد شد، بعد حذف تا سه تنوین بسبب
ضدیت منع صرف، پس اکنون نه گفته شود، که بجای نیز همزه را بیا سه مفتوح بدل کرده یار نه دوم را بقانون یاء، بجایا کند، زیرا که در جمع اگر چه
قبل یار و بعد الف مفاعل موجود است، و در مفرد شرط نه بودن قبل یا مفقود است، یعنی در مفرد قبل یار نه واقع شده است، پس همزه
جایبیه یا مفتوح نه خواهد شد، بلکه بقانون یاء حقیقی ضمه یار انداخته شود به سبب اجتماع ناسکین میان یار نه تنوین و مدّه بودن یار
یار نه محذوف خواهد شد بجایبیه خواهد شد ۱۲

له قوله مگر که واقع شد الا دفعیه است برائے سوال بطریق استثنائی و آن اعتراض این که آذآذ یعنی کوزه چرمی، جمع مکسر آن آذآذ
می آید، یعنی وقت بناسه جمع الف و دال مفتوح شدند، بعد دال الف جمع آمد، و الف که در مفرد بعد دال موجود است همزه شد و تا سه تنوین
تنوین محذوف شدند آذآذ شد و او بقانون دُخِی یا شد، آذآذ شد، اکنون سائل اعتراض باین طوری کنند، که اکنون در جمع
همزه واقع شده است، بعد از الف مفاعل، قبل یار و در مفرد همزه قبل یار نه بود، چرا که اصلاً همزه نه بود پس در قبلیت چه گونه متصور شد
چنانچه در دُخِیَّةٌ پس باید که همزه آذآذ را نیز بیا مفتوح بدل کرده بیایثانی را با الف بدل کنند و او یا خوانند، چنانچه در خطایً اول را خطایً
شد، بعد دُخِیاً کرده اند، پس با استثنائے بقوله، مگر جواب داد، که وقت وجود شرائط جمع و وجود شرائط مفرد، آن جمع همزه
یار می شود، مگر یک صورت مستثنی است یعنی اگر در مفرد الف باشد، در سوم جا چهارم جا و هو قوله در مفرد بعد از الف چهارم جا
باشند. پس آن الف در جمع چون همزه خواهد شد، و او یا خواهد شد، پس همزه را بیا مفتوح بدل کرده نه خواهد شد، بلکه آن همزه
را بر او مفتوح بدل کرده شود، بعد یار را الف بدل کرده آذآذی خواندن واجب است ۱۲

قانون هر جائے که سه یار در یک کلمه جمع شوند، باین طور که اول مدغم در ثانی و ثالث مقابله لام کلمه آن ثالث را حذف کنند نیامنیاً، بشرطی که در فعل و جاری مجرای فعل نه باشد، هم چنین اگر دو یار جمع شوند، حذف یک جائز است چون سَیِّدٌ که اورا سَیِّدٌ خوانند جائز است،

قانون هر واو، و یار که واقع شود، قبل تائے تانیث باز یادتق فعلان ماقبلش واو مضموم باشد، ضمه ماقبلش را یکسره بدل کنند و جو با، و اگر غیر واو باشد، آن یار را باو بدل کنند و واو بر حال خود باشد،

ختم شدند ابواب ثلاثی مجرد ناقص و شروع شدند مریضات (۱۱)
باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیه ناقص بر وزن افعال چون اِلْعَلَّاءُ بلس کردن
باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیه ناقص بر وزن تفعیل چون التَّجِیَّةُ رها نیدن

۱۱ قول قانون الی چون در تعلیل ذکر کرده، که ثلاث بار است جمع شدند، در یک کلمه، و اولین مدغم در ثانی و ثانی مقابله لام کلمه باشد، پس ثالث که بمقابله لام کلمه است حذف کرده شود و جو با، ثبوت وجوب مدفیت ازین قانون معلوم شد، قول نیامنیاً، لے محذوف منوی نیست، پس یائے مدغم فیه در حکم آخر است، و اعراب نیز براد خوانده شود، اگر محذوف منوی برے، حل اعراب بر یائے مدغم فیه درست میشود، قول در فعل و جاری مجرای فعل نه باشد، چنانچه حی میحیی و میحیی، قول هر واو، و یار که واقع شود، قبل تائے تانیث مثل واو چون قَوَّوْتُ و مثال یار چون طَوَّیْتُ، فلوله، فَعَلَّان چون قَوَّوْتُ و مثال یار چون طَوَّیْتُ قول یکسره بدل کنند، پس در قَوَّوْتُ، قَوَّوْتُ نخواهد شد، پس واو که ماقبل تا است بیا بدل شد قَوَّیْتُ شد، هم چنین در قَوَّوْتُ، طَوَّیْتُ و در قَوَّوْتُ، قَوَّیْتُ و در طَوَّیْتُ، طَوَّیْتُ شد ۱۲

۱۲ قول و اگر غیر واو باشد الی ماقبل یار و واو، چنان واو، و یار که هر واحد قبل تائے تانیث است. یا هر واحد از آنها قبل زیادتی فَعَلَّان است، اگر ماقبل واو، یار، واو مضموم نیست، بلکه حرف دیگر است، پس در آن حالت در حرکت ماقبل یار و ماقبل واو، هیچ تغییر کرده شود، بلکه بر حال داشته شود، و نظر کرده شود، در مابعد آن پس اگر واو است، آن هم بر حال ماند، چنانچه در قَوَّوْتُ و قَوَّوْتُ ضمه یائے نیز بر حال ماند، و واو نیز بر سلامت ماند و اگر مابعد یار است، چنانچه در دَعِیْتُ و دَعِیْتُ. اکنون جمع ماقبل یائے بر حال خواهد ماند، لیکن یائے هر دو صیغه واو خواهد شد، پس دَعِیْتُ و دَعِیْتُ خوانند واجب شد در صوت و دَعِیْتُ منتفع است ۱۳

۱۳ قول التَّجِیَّةُ رها نیدن الی وزن این باب وزن تفعیل است چنانچه در صیغ و هر دو قسم مثال و احواف گذشته است پس تعلیلش این که تَنْجِیَّةٌ در اصل تَنْجِیْکاً بود، بر وزن تَفْعِیْلًا، پس یائے مصدریه معنی یائے که بعد ازین کلمه واقع شده است، آن را حذف کرده بکلیه اقامه تائے متحرک بفتح ماقبل و اسطرش در آوردند تَنْجِیَّةٌ شد، و داد بقانون دَعِیْتُ یا شد تَنْجِیَّةٌ شد، پس یائے که بعد تعلیل موجود است بدل از داد است و یا مصدریه است، و این لے تَنْجِیَّةٌ بود در اصل و تَنْجِیَّةٌ شدن بعد تعلیل مذرب بعض مرفیان است، و اما نزد بعض دیگر مصدر این باب از ناقص واوی باشد، خواه یائی بر وزن تفعیل می آید، در اصل و هم چنین است در مصدر هموز اللام، پس حاصل این شد، که مصدر ناقص واوی و یائی بر وزن تفعیل می آید، پس بعض مرفیان می گویند که اصل نیست که مصدر این هر سه قسم تفعیل باشد در اصل، پس نزد آن ها حاجت بر تفصیل نیست و بعض می گویند که اصل درین سه اقسام نیست تفعیل است، چنانچه در اقسام دیگر پس اینان بعد تعلیل تَنْجِیَّةٌ و غیره خوانند و همی اختلاف اصالة تفعیل و تفعیل شده است، اما هر دو فرقی را درین، اتفاق است که مصدر باب سوم ناقص واوی و یائی و مصدر هموز اللام تفعیل واجب است و تفعیل منتفع است، اگر در اصالة فرحیت اختلاف است، اما در ماسوئله این سه باب در بعض مواد هر چه تفعیل در تفعیل آمده است جائز است و واجب، اما اصالة آن یا فرحیت در او اختلاف باقی است، اتفاق در جواز است ۱۴

(شروع شدند ابواب لفیف مفروق)

باب اول، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الوَقْتُ وَالْوَقَايَةُ تَکْهَلُ شَتْن

باب دوم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الْوَحْیُ ستوده شدن کم ستور

باب سوم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الْوَلِیُّ کار کس بر خود داشتن و نزدیک شدن و از

باقی نیامده)

(ستم شدند مجزوات ابواب لفیف مفروق و شروع شدند مزیدات)

باب اول، بروزن اَفْعَالُ چون الْإِیْصَاءُ و صی کردن

باب دوم، بروزن تَفْعِيلُ چون التَّوْفِیَّةُ تمام کردن

باب سوم، بروزن مَفَاعَلَةٌ چون الْمُؤَالَاةُ با یک دیگر دوستی کردن

باب چهارم، بروزن تَفَعَّلُ چون التَّوَقَّى پرهیز کردن

باب پنجم، بروزن تَفَاعُلُ چون التَّوَالَى پیلای شدن

باب ششم، بروزن اِفْتِعَالَ چون الْإِتْقَاءُ پرهیز کردن

باب هفتم، بروزن اسْتِفْعَالَ چون اَلِاسْتِیْنْفَاءُ تمام فرگفتن، و از باقی نیامده)

(ختم شدند ابواب لفیف مفروق و شروع شدند ابواب لفیف مقرون)

باب اول، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الطَّیُّ نور دیدن

له قرله الطی نور دیدن الا در اصل الطوی بود قانون قَوَّیْلٌ، اَلطَّیُّ شد، ماضی معلوش طوی، چون ابتداء تعلیل از لام کلمه می شود، ازین جهت، یا الف گشت، بقانون بَاع، در دواصی که مین کلمه است تعلیل کرده اند، زیرا که اجتماع تعلیل خواهد شد یعنی اتصال تعلیلین خواهد شد و درین جا آن اجتماع متعین است زیرا که در مال طی خواهد ماند، پس استیصال کلمه خواهد شد، پس چون در اصل ازین جهت سلامت ماند، در طوی ماضی مجهول یَطْوِیْ مفاعیل معلوش قانون یَیْجَرُ جاری نکردند، که در آن شرط است که در اصل سلامت نمانده باشد، و درین ها سلامت مانده است، و در مضارع نیز اجتماع لازم خواهد آمد و اسم فاعل طایر است، زیرا که در اصل طایر می بود، و دواصی که بعد از الف فاعل آمده است، در اصل سلامت مانده است لهذا آن را به همزه بدل نکردند معنی بقانون یَیْجَرُ بعد از الف فاعل ساکنین طایر شده، و زکله طی جمع کسرید که اسم فاعل، در اصل طَوَّیْ بود، بروزن حَوَّیْ بقانون قَوَّیْلٌ، طی شد، بقانون ثانی حَوَّیْ کُحِیْ شد، و هم چنین است طَیَّانٌ - که در اصل طَوَّیَّانٌ بروزن حَوَّیْ بایک بود، اول قانون قَوَّیْلٌ جاری شد، بعد از قانون ثانی حَوَّیْ دیرا که مراد از آخر کلمه اسم متمکن لام کلمه است، پس ماضی است که بعد از حَوَّیْ از زکله باشد یا نه جمع و کسر اسم فاعل طَوَّیْ است، که در اصل طَوَّیْ است، ضم یا بقانون یَیْجَرُ، انداخته بقانون التَّحْقِیْقُ را انداخته و طَوَّیْ کردند، اکنون آن که اجتماع تعلیلین را مطلقاً منع می دارند طَوَّیْ شده و آنرا که اجتماع را ممنوع می دارند بجای فاسد بودن کلمه، و کلمه فاسد نه می شود

به بودن طَوَّیْ ازین جهت جائز میباشد دارند و طَوَّیْ می

فرمانند و طَوَّیْ و طَوَّیْ در اصل طَوَّیْ، طَوَّیْ و طَوَّیْ

بود پس بقانون طَوَّیْ و طَوَّیْ شد پس اجتماع

یارات شد طَوَّیْ و طَوَّیْ شد، و باقی همه مثل ناقص است

باب دوم، برون فعل یفعل چون الْقُوَّةُ توانا شدن، وازیاتی نیامده،
(مزیدات وے)

باب اول، بروزن افعال چون الإحياء و زنده کردن
باب دوم، بروزن تفعیل چون التثويّة و برابری کردن
باب سوم، بروزن مفاعلة چون المداواة و دوا کردن
باب چهارم، بروزن تفعّل چون التّقويّة و قوت کردن
باب پنجم، بروزن تفاعل چون التّساوي و برابر شدن
باب ششم، بروزن افتعال چون الإستواء و برابر شدن
باب هفتم، بروزن انفعال چون الإندواء و بگوشه نشین شدن
باب هشتم، بروزن استفعال چون الإستحياء و شرم داشتن
(ختم شد باب لفیفین، و شروع شد مهبوز)

قانون :- هر همزه ساکن منظره که ماقبلش متحرک باشد، همزه و دیگر کلمه ماسوائے همزه مطلقاً آن همزه ساکن را بوفق حرکت ماقبل بحرف علت بدل کنند جوازاً، بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد

قانون :- هر همزه ساکن منظره که ماقبلش دیگر همزه متحرک باشد از آن کلمه آن همزه ساکن را بوفق حرکت

له قوله القوة: وچنین لغیف معقون است که لام کلمه او واداست، پس قوتی در اصل قوت بود، پس بقانون دومی، قوتی شد، و این باب در جمیع احکام شل طوی است، الا درین باب بجائے اسم فاعل صفت مشبه می آید، و آن این چنین است قوتی، قویان، قویون، قویاء، قویان در اصل قویان بود قوتاء، قوتی در اصل قوتوی بود، ثانی قانون دومی، قوتی، پس قوتش، بقانون دومی، اقوتاء، اقویاء، اقویة، قویتان، قویات، قوتاء، قوتی، قویة شد، و نیز باید دانست که آن باب که لازمی است بجائے اسم فاعل در آن صفت مشبه می آید، و از غیر لازمی متعارف و قیاسی وزن اسم فاعل است و صفت مشبه موقوف است بر سماع، چنانچه درین باب با وجودیکه مجهول است می آید، با وجود آن صفت مشبه سماعی است اسم فاعل مایع طویا، طوی، طویة و هم چنین قویا، قوی، قویة پس طویا، قویا در اصل طوادی قوادی بودند، و او واقع شد بعد از اذف مقابل آن را به همزه بدل کردند طوای، قوای شد، پس بقانون ثانی، طویا در قوایا شد و این صحیح است زیرا که مانع از انجا بر تعلیلی نام کلمه است و آن درین حال لازمی می آید، پس اجتماع درین باب جائز است، چنانچه در کما یاد آنها یا نیز جائز است ۱۲

۱۵ قوله ساکن الخ احتراز شد از متحرک که عکس بعد ازین می آید ۱۲

۳۵ قولہ منظر الحواضر از مدغم، پس خارج شد سقّل ۱۴۵۱

قوله ههزه در دیگر کلماته متحرک بودن ماقبل شرط است، پس اگر ماقبل ههزه متحرک است شرط است که کلمه دیگر باشد زیرا که اگر وحدت کلمه است ابدال ساکن بحرف علت واجب خواهد شد چنانچه الی ی پس خواهد آمد مثلش **يَا أَيُّهَا النَّعَارِيُّ ائْتِنِي** که در ان **النَّعَارِيُّ** او تَمَوْنٌ نیز مانده است ۱۲

فهم قرأ مطلقا لانه كلمه واحد باشد يا متعدد و مثال متعدد كلمه چون فليؤد الذي اى الذى او تيمن جازم صيغ الذى تيمن است و مثال وحدت كلمه چون يؤمنين كه در ان يؤمنين نیز هائز است ۱۲

۴۷ قوله باعث تحریکیش الا احتراز است از حیث در اصل یا محذور الکنون یا مؤمن متنع و یقیناً واجب زیرا که قانون اولین جوازى است
وجوبى نیست ثانی وجوبى، و وجوبى مقدم است بر جوازى ۱۲

۱۲ **ح** قوله اذان کلمه الحمد از تعدد کلمه که بدان جائز است، چنانچه گذشت واجب ۱۲

ما قبل بحرف علت بدل کنند و جو یا بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد اگر همزه اول وصلی باشد درج کلام می افتد و همزه ثانی بصورت خود عود می کند و جو یا مگر محل و مود و خذ شاذ اند
 قانون هر همزه مفتوحه که ماقبلش مفوم یا مکسور باشد همزه در دیگر کلمه یا سوائے همزه مطلقا همزه مفتوحه را وفق حرکت ماقبل بحرف علت بدل کنند جوازا
 قانون هر دو همزه متحرک اگر جمع شوند در یک کلمه اگر یکی از ایشان مکسور باشد ثانی را بیابدل کنند و جو یا سوائے آئینه که درین جا جائز است و اگر هیچ یکی مکسور نباشد ثانی را بواو بدل کنند و جو یا مگر اکثر شاذ است

۱۲ **له** قوله بدل کنند و جو یا مثالش اَمِنْ اُذْمِنَ اِثْمَانًا که در اصل اَعَمَنْ اُذْمِنَ اِثْمَانًا بودند

۱۳ **له** قوله باعث تحریکیش الا احتراز است از اَعَمَّ پس اَعْمُو ممنوع است و اُذْمِنُ واجب است اگر چه هر دو واجب اند اما مخفی در ثانی پیشتر است چرا که در اول معنی ابدال است و در ثانی حذف است غفت در قلت است ۱۲

۱۴ **له** قوله اگر همزه اول الی مراد ازین جمله ای که چون بسبب ماقبل بودن همزه مفتوح برائے همزه ساکن و عدت بودن کلمه همزه ثانی بحرف علت مبدل خواهد شد پس آیا آن همزه مبدل بصورت اصلی گاهی عود می کند یا نه پس بحثش این که اگر همزه اولی قطعی است ثانی بصورت اصلی مطلقا عود نمی کند اما اگر اولی وصلی است پس در درج کلام وصلی محذوف خواهد شد و ثانی بصورت اصلی عود خواهد کرد چنانچه قَلْبُكَ الَّذِي شَقَّقَ بود پس اِثْمَانُ شد بدرج کلام ای الذی اِثْمَنَ وصل محذوف شد یا همزه ساکن شد الذی اِثْمَنَ شد الذی پس اکنون الذی ایتمن خواهد شد و همزه ساکن را بیابدل کردن جائز خواهد شد بقانون اول چنانچه گذشت و بقانون و جوبی ۱۲

۱۵ **له** قوله مَلَى و مَرَّ و خَذَ اِنَّ استثناء است از قوله بدل کنند و جو یا و قوله اگر همزه وصلی له قوله عود کند و جو یا جمله معترضة است یعنی وقت وجود شرائط بدل واجب است لیکن درین صیغه جمله ای ابدال حذف ساکن واجب خلاف قیاس و حذف اولی به سبب استثنای ازان اما در مَلَى و خَذَ حذف واجب است و مَرَّ جائز زیرا که در قرآن مجید قَامُوا اَهْلًا بِالْقَلْبَةِ است در حدیث شریف مَرَّوا بِبَنِيانِكُمْ وارد است و در خلاف قیاس کثرت احتمال فی المیوم و اللیل و در صورت مجازی در درج فصیح ابدال است از حذف و در است را افع حذف است از ابدال زیرا که از قَامُوا معلوم می شود که چون از قَامُوا بنا کردند اَعْمُو شد و بقانون و جوبی اَعْمُو شد و درج کلام له و مَرَّ و او باز همزه ساکن شد قَامُوا شد اکنون معلوم شد که حذف نه کرده اند بلکه ابدال کرده اند و آن مبدل بسبب درج در حذف اولی باز بصورت اصلی خود ماند گذشته است پس قوله شاذ اند متعلق بوجوب و جوازی و وجوب اولین علی خلاف القیاس شاذ است له خلاف قیاس است و قلیل است نیز زیرا که بعضی در این سه آمده است نه در دیگر ۱۲

۱۶ **له** قوله در دیگر کلمات مثل یَحْيَى احمد که در آن وحید جائز است و یَحْيَى احمد که یحید جائز است و قوله مَلَى و خَذَ اِنَّ استثناء است از قوله عود کند و جو یا جمله معترضة است ۱۲

۱۷ **له** قوله مکسور باشد الی جمله اختلاف هفت آمد هر دو مکسور یا اول مکسور یا مفتوح و مفوم یا ثانی مکسور یا اول مفوم و مفتوح و مکسور ۱۲

۱۸ **له** قوله قوله ثانی را بیابدل کنند الی مثال جاذ که در اصل جاذ بود پس باین قانون جای شد و بقانون نیز جاذ و التقاء جاذ شد ۱۲

۱۹ **له** قوله سوائے آئینه الی زیرا که در اصل آئینه نبود بسبب ادغام آئینه شد اکنون کسره همزه ثانی عارضی است لهذا هر آن که بر آن حرکت عارضی باشد پس با وجود شرائط قانونی ابدال بیام جائز است و واجب نه مرفوع شد تفصیل آئینه و عام شد استثنای جوازی

۲۰ **له** قوله مکسور نباشد الی هر دو مفتوح یا هر دو مفوم یا اول مفتوح و ثانی مفوم یا اول مفوم ثانی مفتوح جمله چهار احتمال اند درین ثانی دلوشد و جوبیا مثال اِذْمَنَ که در اصل اَعْمُو شد و اَعْمُو که در اصل اَعْمُو بود واحد شکلم مضارع اَعْمُو شد ۱۲

۲۱ **له** قوله اکثر شاذ است الی زیرا که بنا برین قاعده اکثر همزه کردن باید نه حذف همزه ثانی پس حذف کردن همزه ثانی خلاف این قانون و جوبی است لهذا در آن جا گفته همزه ثانی و حذف کردند علی خلاف القیاس کما مر ۱۲

قانون هر همزه متحرک که ماقبلش ساکن منظر قابل حرکت باشد، سوائے یائے تصغیر و نون افعال و واو، و یائے مد زائده در یک کلمه حرکت آن همزه را نقل کرده بماقبل داده جوازاً همزه را حذف کنند و جو بیا، مگر مَرَاةٌ شاذ است، قانون هر همزه که واقع شود بعد از یائے تصغیر و واو، و یائے مد زائده، در یک کلمه آن همزه را جنس ماقبل کرده جوازاً ادغام می کنند و جو بیا،

قانون هر سازه که جمع شوند در کلمه غیر موضوع علی التضعیف اول ساکن ثانی متحرک باشد آنرا بیابدل کنند و جواباً،
قانون هر سازه متحرکه منفرداً را که ما قبلش نیز متحرک باشد بآن حرکت بوفق حرکت ما قبل بحرف علت بدل
کنند، جوازاً آنرا نیز بعضی

قانون هر همزه منفرد کسور که با قبلش حرکت مضموم باشد و مضموم بعد از کسره یاء و ویا بدل کرده شود جواز نزد اخفش،
قانون هر همزه وصلی مضبوط که داخل شود بر آن همزه استفهام بالف بدل کرده شود و جویایم باقی داشتن انتقاله بر همین

۱۰ قوله متحرک الہ خارج شد ساکن کہ مکشش بمجیع انواع فیما سبق مذکور شد، فقہ ذکر ۱۲
۱۱ قوله ما قبلش ساکن الہ خارج شد مسئل ۱۳

۳۶ قرعہ مظهر الخوارج شد سشل زیرا کہ اولی یعنی درم متحرک نیست و ثانی اے درم فیہ مابقلش متحرک نیست بلکہ ہمزہ ساکن ۱۲

کہ قولہ قابل حرکت الخ خارج شد ساء علی دسائیل کہ الف قابل حرکت نیست پس مراواو غیر قابل الف است نہ غیر

۵۷ قول بایں تغبیر الزخارج شد تغبیر افئس کہ جمع فؤس است زیرا کہ عکس در قانون آیند مذکور است ۱۲

قوله واو ویائے بده زائده در یک کلمه الا اگر دو کلمه باشد نقل کردن جائز و بعد نقل همزه واجب است پس شذوذ در قاعده یا عموماً استواء الهمزة خارج شد خطیئته و مقصود آنکه علم اینها در قافیه می آید، و قوله سوائه نون انفعال پس خارج شد انفعال و نون انفعال بر نون کرده است و در این جا متحرک خواهد شد علی خلاف الواضح ۱۲

۱۷ **کے** قول حذف کنند و جو با الہ مثل یَسْئَلُ کہ یَسْئَلُ خواندن جائز است

شده قوله مواءه شاذ است الا که در اصل مواءه بود حرکت نقل کرده بما قبل دادند پس واجب است باین قانون که مواءه خوانند پس درین جا همزه را معذب نه کرده اند بلکه بقانون را ائمتی همزه را با الف بدل کردند این شاذ است مخالف این قانون ۱۲

۹۹ قرآن اقبل ان چا پیر در خطبہ و اقبیس و مقدوۃ کہ خطبہ و اقبیس و مقدوۃ کردن جائز است بعد از ادغام در هر سوره واجب ۱۲

۱۵ قوله که غیر موزوع علی التضعیف الا پس خارج شدند هزمتین مستجمع شرائط مذکوره که موجود اند، دو باب تفعیل فاعل که هر دو باب را بنصف وضع تضعیف کرده است زیرا که ادغام ازین جا گاهے منفک نمی شود بخلاف باب افعال که در ماده احمود و امثال تفعیف غیر منفک در ادغام و ادغام منفک و تبلیل واجب است. پس به تضعیف احتراز از تفعیل و فاعل است نه غیر آن هر دو ۱۲

الله قوله ان رايها بدل كند و جواباً الى چنانچه قوامي كه در اصل قسود و بود بدين قانون قوامي شد ۱۲

۱۲ قولہ منقرضہ الخ ای بہ یک ہمزہ باشد، دیگر ہمزہ باو جمع نہ باشد ۱۲

۳۱ قلہ مان حرکت الیہ اگر حمزہ مفتوح باشد، ما قبل نیز مفتوح و ہم چنین، اے ال در کسہ و منہ ۱۳

قوله يدل كنهه الى مثاله سئل خراجه ان حاز است نزد بعض ۱۲

۱۲ قوله مضموم باشد و مضموم بعد از کسره الحاق است بر کسور ای همه منفرد کسور باشد و ما قبلش مضموم یا همه مضموم باشد و ما قبلش کسور ۱۲

۱۱ قوله اواد ودارالاف نشر تپ است د صورت اول بمره داد شود چنانچه در مسئل، سؤل جائز است، و در صورت ثانی یار چنانچه مستند بود و چون جائز است ۱۱

۱۷ قره ولی الز پس خارج شده آمدند و گفتند زیرا که ثانی قطعی است و وصل قطعی تحقیق به زمین و تسهیل ثانی است و نزد احوال الالف بینما

في المصوتين كما في الحلالين ١٢

فله قوله مع بانی داشتن تقائے ساین الی اگرچه تقائے ساین علی غیر حده است مگر برائے دفع التباس در میان خبر استغنام یا فی داشته شد پس
الَّذِينَ وَكَدَّ عَصْنَتِ قَبْلُ استغنام است وَالَّذِينَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكَ خَيْرٌ است، و اگر حمزه ثانی را بصورت استغنام الف کرده بسبب التقائے آن الف
در حلقه کردند. الحق شوم، پس معلوم نه شد که آیا این حمزه استغنام است، و حمزه وصلی الف شده بوجه التقائے محذوف شده است یا اصلاً
احاطه استغنام بر و فعل نه شده است. لهذا التقاء علی غیر حده اختیار کرده برائے دفع التباس ۱۲

قانون هر کلمه که در آن زیاده از دو همزه جمع شوند تخفیف کرده می شود، دوم و چهارم باقی بر حال باشند،
باب اول، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلَا تَعْلَمُ تراشیدن
باب دوم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلَا تَعْلَمُ حکم کردن
باب سوم، بروزن نَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلَا تَعْلَمُ بے غم شدن
باب چهارم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلَا تَعْلَمُ پرستیدن
باب پنجم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلَا تَعْلَمُ ادب نشان و از حَسَبِ یَحْسِبُ نیامده
(مزیدات مهور الفار)

باب اول، بروزن اَفْعَالَ چون اَلَا تَعْلَمُ ایمان آوردن
باب دوم، بروزن تَفْعِيلُ چون التَّادِيْبُ ادیب دادن
باب سوم، بروزن مَفَاعِلَةٌ چون الْمُؤَاخَذَةُ بگناه گرفتن
باب چهارم، بروزن تَفْعَلُ چون التَّادِيْبُ ادب گرفتن
باب پنجم، بروزن تَفَاعُلُ چون التَّامُّرُ مصلحت کردن
باب ششم، بروزن اِفْتِعَالَ چون اَلَا تَعْلَمُ ائمن شدن
باب هفتم، بروزن اِنْفِعَالَ چون اَلَا تَعْلَمُ بدو بد آمدن
باب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَالَ چون اَلَا تَعْلَمُ بزمزدوری گرفتن
(ختم شد مهور الفار شروع شد مهور العین)

باب اول، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلَا تَعْلَمُ بانگ کردن شیراز سینه،
باب دوم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون السَّامُ ملول شدن
باب سوم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون السُّؤَالُ پرسیدن
باب چهارم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون البُؤْسُ رسیدن بسختی
باب پنجم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلَا تَعْلَمُ ناکس شدن و از نَصَرِ یَنْصُرُ نیامده
(مزیدات و)

له قوله زیاده از دو همزه الواو چرا که اگر زیاده نیست، دو باشند یا یک باشد و حکمها پیشتر مذکور شد
له قوله تخفیف کرده می شود الواو فرض کن که جمله پنج همزه آء و و و و و بروزن سَفَّ سَجَلُ پس تا مد تخفیف مذکور است اول هر دو اولین را یک کلمه فرض کن، هر دو مفتوح اند بقانون اَدَوْدَیْ شد، باز چون ثانی و او شود، ثالث و رابع را یک کلمه فرض کن، که اول ساکن، ثانی متحرک است بقانون قَرَوْدَیْ رابع یا شده خام بر حال ماند و و و و و شد و هم چنین اگر محض سه باشد ثانی را و اگر صاعد باشد فرد گذاشته زوج را تخفیف کن ۱۲
له قوله دوم و چهارم الواو در صورتی که محض همزه پنج فرض کرده شود، و حکم ما سوا سء، له فیما سبق مذکور شد ۱۳

باب اول، بروزن اِفْعَال چون اِشْتَامُ ستودن در آمدن
 باب دوم، بروزن تَفْعِيل چون التَّسْيِيلُ سوال کنانیدن
 باب سوم، بروزن مفاعلة چون المَسْأَلَةُ یا یک دیگر سوال کردن
 باب چهارم، بروزن تَفَعُّل چون التَّزَوُّسُ رئیس شدن
 باب پنجم، بروزن تَفَاعُل چون التَّسَائُلُ یک دیگر را سوال کردن
 باب ششم، بروزن اِفْتِعَال چون اِلْتِشَامُ پیوسته شدن
 باب هفتم، بروزن اِنْفِعَال چون اِلْفِطَاسُ واپس شدن
 باب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَال چون اِلسْتِئْذَانُ طلب رحمت کردن، و از باقی نیامده
 (شروع شد مهوراللام)

باب اول، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اِلِهْنَاءُ گواریدن کس را طعام
 باب دوم، بروزن فَعِلَ یَفْعَلُ چون اِلْبَوَاءُ بیزار شدن
 باب سوم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الدَّنَاءَةُ فرومایه شدن
 باب چهارم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اِلْقِدَاءَةُ، وَالْقَرْدُ، وَالْقُرْآنُ خواندن
 باب پنجم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اِلْجُرَاءَةُ دلیر شدن، و اِنْحِسَبَ یَحْسِبُ نیامده
 (شروع شد مزیدات)

باب اول، بروزن اِفْعَال چون اِلِابْتِرَاءُ بری ساختن
 باب دوم، بروزن تَفْعِيل چون التَّبَوُّةُ بری شدن
 باب سوم، بروزن مفاعلة چون الْمُفَاجَاةُ کس را ناگاه گرفتن
 باب چهارم، بروزن تَفَعُّل چون التَّيَبُّدُ بری شدن
 باب پنجم، بروزن تَفَاعُل چون التَّوَاطُؤُ موافقت کردن
 باب ششم، بروزن اِفْتِعَال چون اِلْجِتْرَاءُ دلیری کردن
 باب هفتم، بروزن اِنْفِعَال چون اِلْاِنْفِطَاءُ فرد مردن چراغ
 باب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَال چون اِلِاسْتِئْذَاءُ طلب بیزاری کردن، و از باقی نیامده
 (ختم شد مهور، و شروع شد مضاعف)

قانون هرگاه دو حرف متجانسین اگر جمع شوند در اول کلمه ثلاثی مجرور یا رباعی مجرور ادغام ممتنع است
 لے قولہ جمع شوند در اول کلمه الثلاثی در میان هر دو فاصله باشد ۱۳

از متجانسین مقتضی اعلال نباشد چنانچه قوی که در اصل قو بود ششم اینکه حرکت ثانی عارضه نباشد چون اُذِدُّو الْقَوْمَ سغتم اینکه آن متجانسین در دو کلمه نباشد چون مَكْنَنِي و اگر در کلمه باشند پس اگر ماقبل متحرک یا لین غیر مدغم باشد ادغام جائز و رنه ممتنع ششم اینکه آن متجانسین دویا نباشند چون حَبِّي وَرُمِيَّانِ، نهم اینکه آن متجانسین در اسم بریکه ازین پنج اوزان نباشد چون فَعْلٌ فِعْلٌ فَعْلٌ فَعْلٌ فَعْلٌ چون سَبَبٌ، دَوْدٌ، سُرٌّ، عَلٌّ، دُرٌّ موله مصدر حرف مدغمش را بیابدل کنند و جوبا، چون دِيْنَارٌ وَشَيْئَانٌ که در اصل دِنَارٌ وَشِرَارٌ بود،

باب اول، (مضاعف) فَعْلٌ يَفْعَلُ چون الْقَدُّ وَالْفِدَامُ گریختن،
باب دوم، بروزن فِعْلٌ يَفْعَلُ چون أَلْعَضُ چیزی را بدندان گرفتن،
باب سوم، بروزن فَعْلٌ يَفْعَلُ چون أَلَمَدُ وَالْمَدُّ كَشِدْنَ،
باب چهارم، بروزن فَعْلٌ يَفْعَلُ چون الْحُبُّ وَالْمُحَبَّةُ دوست داشتن، و از باقی نیامده
(شروع شد مزیدات مضاعف)

باب اول، بروزن افعال چون الإِمْدَادُ مدو کردن
باب دوم، بروزن مفعیل چون التَّقْلِيلُ اندک ساختن
باب سوم، بروزن مفاعله چون الْمُحَابَةُ بایک دیگر دوستی داشتن
باب چهارم، بروزن تَفْعَلُ چون التَّحَبُّبُ دوستی داشتن
باب پنجم، بروزن تَفَاعُلُ چون التَّحَابُ بایک دیگر دوستی کردن
باب ششم، بروزن اِفْتِعَالُ چون الإِمْتِدَادُ دراز شدن
باب هفتم، بروزن اِنْفِعَالُ چون الإِسْتِدَادُ بند شدن
باب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَالُ چون اِلِاسْتِمْدَادُ طلب مدو کردن، و از باقی نیامده

له قوله مقتضی اعلال نباشد چرا که وقت مزجته اعلال با ادغام اعلال کنند زیرا که تخفیف در اعلال پیشتر است از ادغام پس جایکه اعلال ممکن بود ادغام نشود ۱۲
له قوله عارضه نباشد زیرا که حرکت عارضی در حکم سکون است و شرط برائے وجوب ادغام تحرک ثانی است بحرکت غیر عارضی ۱۲
له قوله متحرک باشد زیرا که چون لا تَأْمَنَّا که در اصل لا تَأْمَنَّا بود بعین نون اول ما قبلش که میم است نیز متحرک است نون اول را ساکن کرده در ثانی ادغام کردند ۱۲
له قوله یا لین غیر مدغم باشد زیرا که چون ثوب بشو که درین جا ادغام جائز است، صاحب فصول اکبری گفته است ادغام متحرک لے اول با متحرک ثانی جائز است، اگر ماقبل اول لے ماقبل حرف اول متحرک نیز متحرک است یا مدغم دوم، و آلا نه، یعنی اگر ماقبل متحرک یا مدغم نباشد، بلکه حرف صمیم ساکن بود یا دوم متحرک نباشد بل ساکن ادغام جائز نیست، مثل قوم مالك و حنوب ابن عمر ۱۳
له قوله حبی الا صاحب فصول اکبری گفته است، ادغام واجب است، بحر مثل اِفْتَقَلَ وَحَبِّي شارح می گوید، جایکه دویا در آخر ماضی معروف و مجهول مجز باشد، و هم چنین است حال آخینی داشت حبی ۱۲
له قوله ازین پنج اوزان نه باشند لے جایکه بلسکیم دیگر باشد، بر تقدیر ادغام چون سَبَبٌ یعنی رسن که اگر در اوزان ادغام کنند التباس با سبب یعنی دشنام لازم آید، و هم چنین شعری که بر تقدیر ادغام متبیس شود شعر یعنی بدی ۱۲ الحافظ الحاج مولانا محمد اکو و انصاری -

واذرباعی مجرد الدَّ حُرَجَةٌ چون الذَّلْزَلَةُ جنبانیدن، واذرباعی مزید فیہ بروزن تَفَعَّلُ چون التَّسَلُّسُلُ پیوسته شدن، واذباقی نیامده،

(ختم شدند ابواب مضاعف شروع شد مختلطات مرکبات،

باب اول، هموز الفار و اجوف و ادوی بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الادْوُبُ بازگشتن
باب دوم، هموز الفار و اجوف یائی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الایْدُ قوی شدن
باب سوم، هموز الفار و ناقص و ادوی بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الالْوُ تقصیر کردن
باب چهارم، هموز الفار و ناقص یائی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الادْوُ منجمد شدن شیر
باب پنجم، مثال و ادوی و هموز العین بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الوَعْدُ زنده درگور کردن
باب ششم، مثال یائی و هموز العین بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الیَّاسُ نامید شدن
باب هفتم، هموز العین و ناقص و ادوی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ و مَنَعَ يَمْنَعُ چون الدَّادُ فریفتن
باب هشتم، هموز العین و ناقص یائی بروزن مَنَعَ يَمْنَعُ چون المرءُ می دیدن
باب نهم، اجوف و ادوی و هموز اللام بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون البَوْءُ بازگشتن
باب دهم، مثال و ادوی و هموز اللام بروزن مَنَعَ يَمْنَعُ چون الوَبَاءُ اشاره کردن
باب یازدهم، اجوف یائی و هموز اللام بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الشَّئُ خواستن
باب دوازدهم، هموز الفار و لقیف مقرون بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الادْوُ پناه گرفتن
باب سیزدهم، هموز العین و لقیف مفروق بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الوَعْدُ وعده کردن
باب چهاردهم، هموز الفار و مضاعف بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الایْتُ آمادگی رفتن کردن
باب پانزدهم، مثال و ادوی و مضاعف بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الودُّ دوست داشتن
باب شانزدهم، مثال یائی و مضاعف بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الیِّمُ بدریا انداختن
وازمزیادات کثیر الاستعمال هموز العین و ناقص از افعال چون الایْمَاءَةُ نمودن

قد قُتِمَتِ الرِّسَالَةُ بِفَرَمَائِشِ مَوْلَوِ مُحَمَّدٍ عَظِيمٍ نَوَادِ اللَّهِ مَوْقَدَةً

المفيدة لجميع طلبة التصريف المسماة "بارشاد الصرف" المحشاة "بامداد الصرف" على يد الاحقر الضعيف الجريم الاثيم اقل الوماي بالتدامة النديم، اغبر من الثراي عبد الكريم ادرک الله بلطفه العميم وفضلہ الجسيم انه هو الغفور الرحيم.

تصحیح شده و بعضی فوائد و حواشی اضافه کرده شده از دست عبد العزیز فارغ شده و سند یافته، عربی کالج اعظمی و مدرسہ مظہر العلوم کدہ کراچی

طریقہ تعلیم رسالہ ”ارشاد الصّرف“

حضرات مدسین کی خدمت میں التماس ہے، کہ مبتدی کو اس کتاب کا پہلا حصہ جس میں محض صرف بہائی کی چند صرفی اصطلاحیں ہیں، بر زبان حفظ کرا کے صَوَّبَ یَضْرِبُ کا صرف حفظ کرائیں، اس کے بعد اس کے ماضی سے لے کر فعل تعجب جمیع ابواب کے گردان بلا معنی اچھی طرح سے یاد کرائیں، اس کے بعد ان سب صیغہ جات کے معانی پڑھائیں، جب وہ اچھی طرح ضبط ہو جائیں تو ان کی بنائیں اور بناؤں کے اثنار میں جو جو قوانین آتے رہیں بخوبی یاد کرادیں، اس کے بعد صحیح کے باقی ابواب جاری کرائیں، جب افتعال کے قوانین تک پہنچ جائیں پہلے قوانین ضبط کرا کے اس کے بعد افتعال خواہ تفاعل کے باب پڑھائیں، جب صحیح کے جمیع ابواب حسب مرقوم بالا ختم ہو جائیں، تو مثال اجوف ناقص، مہموز، مضاعف ہر ایک کے اول قوانین حفظ کرا کے، قوانین کے قیود و احترازی سے انہیں بخوبی واقفیت کرا کے اس کے بعد ہر ایک کے پہلے اول صغیری اس کے بعد کبیری پڑھائیں، اور ہر ایک صرف صغیر، خواہ صرف کبیر میں جو جو تعلیل ہو کر آتے جائیں گے، چونکہ طلبہ کو قوانین بخوبی یاد ہوں گے، جس جس صیغہ میں قانون جاری ہوتا ہوگا، قانون کے زور پر خود بخود تعلیل کرتے جائیں گے، اور جب مختلطات کی نوبت آجائے، تو قوانین مثال، اجوف، ناقص اور مہموز و مضاعف کو دوبارہ تازہ کرا کے مرکبات و مختلطات شروع کرائیں، طلبہ خود بخود گردانوں کے پڑھنے اور قوانین جاری کرنے میں دوڑتے جائیں گے، فقط

وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ اَوَّلًا وَاٰخِرًا

فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

نه زده آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ
 نه زده اند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده اند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده اند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنثه غائبتین فعل ماضی منفی معلوم
 نه زده اند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غائبات فعل ماضی منفی معلوم
 نه زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی منفی معلوم
 نه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم
 نه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم
 نه زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی معلوم
 نه زدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی معلوم
 نه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی منفی معلوم
 نه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه متکلم مشترک فعل ماضی منفی معلوم
 نه زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی معلوم

مَاضَرِبَ
 مَاضَرِبَا
 مَاضَرِبُوا
 مَاضَرِبَتْ
 مَاضَرِبَتَا
 مَاضَرِبْتَنِ
 مَاضَرِبْتَ
 مَاضَرِبْتُمَا
 مَاضَرِبْتُمْ
 مَاضَرِبَتْ
 مَاضَرِبْتُمَا
 مَاضَرِبْتُنِ
 مَاضَرِبْتُ
 مَاضَرِبْتُمَا

فعل ماضی منفی مجهول ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

نه زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرّد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ
 نه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
 نه زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
 نه زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل ماضی مجهول
 نه زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنثه غائبتین فعل ماضی مجهول
 نه زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی مجهول
 نه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی مجهول
 نه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل ماضی مجهول
 نه زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی مجهول

مَاضَرِبَ
 مَاضَرِبَا
 مَاضَرِبُوا
 مَاضَرِبَتْ
 مَاضَرِبَتَا
 مَاضَرِبْتَنِ
 مَاضَرِبْتَ
 مَاضَرِبْتُمَا
 مَاضَرِبْتُمْ
 مَاضَرِبَتْ
 مَاضَرِبْتُمَا
 مَاضَرِبْتُنِ
 مَاضَرِبْتُ
 مَاضَرِبْتُمَا

ما ضَرَبْتَ نه زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
 ما ضَرَبْتُمَا نه زده شدید شما دو زن در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی منفی مجهول
 ما ضَرَبْتُنَّ نه زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی منفی مجهول
 ما ضَرَبْتُ نه زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحده متکلم مشترک فعل ماضی منفی مجهول
 ما ضَرَبْنَا نه زده شدیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی مجهول

فعل ماضی قریب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

قَدْ ضَرَبْتَ تحقیق زده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر غائب فعل ماضی قریب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
 قَدْ ضَرَبَا تحقیق زده استند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبُوا تحقیق زده استند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْتَ تحقیق زده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْتَا تحقیق زده استند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْنَ تحقیق زده استند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْتُ تحقیق زده هستی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر مخاطب فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْتُمَا تحقیق زده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْتُمُ تحقیق زده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْتِ تحقیق زده هستی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مخاطبه فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْتُمَا تحقیق زده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مخاطبتین فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْتُنَّ تحقیق زده هستید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْتُ تحقیق زده هستم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحده متکلم مشترک فعل ماضی قریب معلوم
 قَدْ ضَرَبْنَا تحقیق زده هستیم ما دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی قریب

فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

قَدْ ضَرَبَ تحقیق زده شده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر غائب فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
 قَدْ ضَرَبَا تحقیق زده شده استند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی قریب مجهول
 قَدْ ضَرَبُوا تحقیق زده شده استند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی قریب مجهول
 قَدْ ضَرَبَتْ تحقیق زده شده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی قریب مجهول

تحقیق زده شده هستند در زمان گذشته صیغه تنه مؤنث غائبین فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب	قَدْ ضَرَبْنَا
تحقیق زده شده هستند همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْنَ
تحقیق زده شده هستی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتَ
تحقیق زده شده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنه مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُمْ
تحقیق زده شده هستی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتِ
تحقیق زده شده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُنَّ
تحقیق زده شده هستیم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرَبْتُ
تحقیق زده شده هستیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی	قَدْ ضَرَبْنَا
فعل ماضی معلوم بعید ثلاثی مجرد صحیح از باب نَحَلْ يَفْعِلُ	
زده بودند یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بعید ثلاثی مجرد صحیح از باب نَحَلْ يَفْعِلُ	كَانَ ضَرَبَ
زده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنه مذکر غائبین فعل ماضی بعید معلوم	كَانَا ضَرَبَا
زده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی بعید معلوم	كَانُوا ضَرَبُوا
زده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی بعید معلوم	كَانَتْ ضَرَبَتْ
زده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنه مؤنث غائبین فعل ماضی بعید معلوم	كَانَتَا ضَرَبَتَا
زده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی بعید معلوم	كَانَ ضَرَبْنَ
زده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی بعید معلوم	كُنْتَ ضَرَبْتَ
زده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنه مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید معلوم	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید معلوم	كُنْتُمْ ضَرَبْتُمْ
زده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی بعید معلوم	كُنْتِ ضَرَبْتِ
زده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی بعید معلوم	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی بعید معلوم	كُنْتُنَّ ضَرَبْتُنَّ
زده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی بعید معلوم	كُنْتُ ضَرَبْتُ
زده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی بعید معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب نَحَلْ يَفْعِلُ	كُنَّا ضَرَبْنَا

فعل ماضی بعید مجهول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

زده شده بود آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی بعید مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ	كَانَ ضَرَبَ
زده شده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانَا ضَرَبَا
زده شده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانُوا ضَرَبُوا
زده شده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل ماضی بعید مجهول	كَانَتْ ضَرَبَتْ
زده شده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانَتَا ضَرَبَتَا
زده شده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی بعید مجهول	كَانْنَ ضَرَبْنَ
زده شده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتَ ضَرَبْتَ
زده شده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده شده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُمْ ضَرَبْتُمْ
زده شده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتِ ضَرَبْتِ
زده شده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده شده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُنَّ ضَرَبْتُنَّ
زده شده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُ ضَرَبْتُ
زده شده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی بعید	كُنَّا ضَرَبْنَا

فعل ماضی احتمالی معلوم، ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

شاید که زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی احتمالی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعِلُ	لَعَلَّاهُ ضَرَبَ
شاید که زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّاهُمَا ضَرَبَا
شاید که زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّاهُمُ ضَرَبُوا
شاید که زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّاهُ ضَرَبَتْ
شاید که زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنهیه مؤنث غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّاهُمَا ضَرَبَتَا
شاید که زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّاهُنَّ ضَرَبْنَ
شاید که زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّاهُ ضَرَبْتَ
شاید که زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنهیه مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّاهُمَا ضَرَبْتُمَا
شاید که زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّاهُمْ ضَرَبْتُمْ

فَعْلٌ يَفْعُلُ

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ شایده که زده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی احتمالی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا شایده که زده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنثیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی احتمالی معلوم الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُنَّ شایده که زده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی احتمالی معلوم الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ شایده که زده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی احتمالی معلوم الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا شایده که زده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی احتمالی

فعل ماضی احتمالی مجهول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعْلٌ يَفْعُلُ

لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ شایده که زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی احتمالی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعْلٌ يَفْعُلُ
لَعَلَّمَا ضَرَبِيَا شایده که زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنثیه مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبُوا شایده که زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ شایده که زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا شایده که زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبتین فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْنِيَا شایده که زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ شایده که زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا شایده که زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُم شایده که زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ شایده که زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا شایده که زده شدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنثیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُنَّ شایده که زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُ شایده که زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی احتمالی مجهول الخ " " "
لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا شایده که زده شدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی

فعل ماضی تمنائی معلوم، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعْلٌ يَفْعُلُ

لَيْتَ ضَرَبْتُ کاشکه زده آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی تمنائی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعْلٌ يَفْعُلُ
لَيْتَ ضَرَبِيَا کاشکه زده آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنثیه مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "
لَيْتَ ضَرَبُوا کاشکه زده آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "
لَيْتَ ضَرَبْتُ کاشکه زده آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

لَيْتَ ضَرَبْتَ كاشکه زدندے آن دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث غائبین فعل ماضی تمنائی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب

لَيْتَ ضَرَبْتَ كاشکه زدندے آن همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث غائبات فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

لَيْتَ ضَرَبْتَ كاشکه زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

لَيْتَ ضَرَبْتُمَا كاشکه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

لَيْتَ ضَرَبْتُمْ كاشکه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

لَيْتَ ضَرَبْتَ كاشکه زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

لَيْتَ ضَرَبْتُمَا كاشکه زدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث مخاطبتین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

لَيْتَ ضَرَبْتَنِي كاشکه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

لَيْتَ ضَرَبْتَ كاشکه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد متکلم مشترک فعل ماضی تمنائی معلوم الخ " " "

لَيْتَ ضَرَبْنَا كاشکه زدیم ما دو مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی تمنائی معلوم الخ

فعل ماضی تمنائی مجهول، ثلاثی مجرد صحیح از باب فَحَلَّ يَفْعِلُ

لَيْتَ ضَرِبَ كاشکه زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر غائب فعل ماضی تمنائی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَحَلَّ يَفْعِلُ

لَيْتَ ضَرِبَا كاشکه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبُوا كاشکه زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبَتْ كاشکه زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث غائبه فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبَتْ كاشکه زده شدند آن دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبْنَ كاشکه زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث غائبات فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبْتَ كاشکه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبْتُمَا كاشکه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبْتُمْ كاشکه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبْتَ كاشکه زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبْتُمَا كاشکه زده شدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث مخاطبتین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبْتَنِي كاشکه زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبْتَ كاشکه زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد متکلم مشترک فعل ماضی تمنائی مجهول الخ " " "

لَيْتَ ضَرِبْنَا كاشکه زده شدیم ما دو مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغہ جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی تمنائی الخ

توفیق احمد ولد نور احمد مرحوم مالک اداره

مولوی محمد عظیم ایند سنو، تاجوان و ناشوان کتب شاہی بازار شکار پور